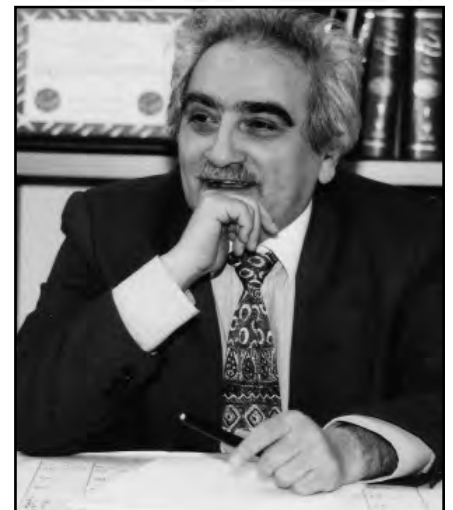


تحریم انتخابات!



حالا حکایت ریس جمهور آمریکا است!



توضیح خواست و او گفت: چهل شب نذر کردم و دعا خواندم شاید امشب حضرت خضر بیاید و حاجات او را برآورده کند.

مرد نامبرده هم سری تکان داد و «انشاءالله» غلیظی گفت و فتیله چراغ را پایین کشیدند و لحاف به سر انداختند و خوابیدند. اما شوهر نامبرده در وسوسه دیدار حضرت خضر با اطمینان از خواب سنگین خانم، با احتیاط دست به کار شد تا نخ را از شست پای او بازگرد و به شست پایش بست که خود را حاجتمندتر به برکات و معجزات حضرت خضر می دید!

سپس خودش را به خواب زد و مراقب بود و پس از دقایقی متوجه شد که نخ به آرامی تکان می خورد که دلش قیلی ویلی رفت و خوشحال شد که شانس خانم امشب نصیب او می شود. طرف مربوطه با در دست داشتن رشته نخ تا نوی بستر آمد و جستجویی کرد و دید که طرف مربوطه، دمرو خوابیده و او

نمی تواند از آنجایی که خدا و پیغمبر فرموده «سهمی» ببرد ولی همان دمرو خوابیدن را هم غنیمت شمرد

و شروع کرد باران و کپل طرف ور رفتن! مردک جا خورد که این چه حرکات قبیحی است که حضرت خضر مرتکب می شود؟! ولی با این وجود چیزی نگفت و با خودش گفت: ببینم آخرش چی میشه؟! و همچنان خود را به خواب زد که در همین حال حس کرد که حضرت خضر دارد

شلوارش را پایین می کشد! اما باز به روی خودش نیاورد با این خیال قانع شد که: ببینیم آخرش چی میشه! طرف مربوطه که در چنین «موقعیت دشوار» عاشقه و هم خوابگی، تصور چنین «فرصت

استثنایی» را نمی کرد دست به اقدامات «سهولت دخول» شد. مردک که از «جسارت حضرت خضر» و تف مالی نامبرده متغیر و متعجب شده بود که چرا حضرت خضر به فکر عملیات قبیحی افتاده است؟! ولی باز گفت: ببینیم آخرش چی میشه! شاید حاجاتش برآورده شود؟!!

بالاخره آخرش فرا رسید و یارو از این که به تصادف «لواط شیرینی» داشته از همان مسیر «نخ» میعادگاه را ترک گفت و رفت ولی مردک همچنان خودش را به خواب زده بود و هنوز منتظر بود که آخرش به کجا می کشد؟!!

القصة: از اشغال سفارت آمریکا در تهران و گروگان گیری دیپلمات های آمریکایی آن هم به مدت ۴۴۴ روز و پشت بندش انفجار پایگاه های نیروی نظامی آمریکا در بیروت و طهران، ربودن آمریکایی ها و رییس «سیا» در لبنان،

بمب گذاری در سفارت آمریکا در کنگو (با این که می گویند تروریست هایی که برج های دوقلوی نیویورک و فاجعه ۱۱ سپتامبر در درون ماکت هواپیماهایی در ایران دوره ویژه تسلط بر هواپیما به هنگام پرواز را گذرانده بودند) و همه عملیات تروریستی در جهان - و این آخری در تایلند - ولی هنوز «مجامع جهانی» می خواهند ببینند آخر این قضایای تروریستی چه می شود؟! آمریکا هنوز از بیخ عرب است و هنوز هم حکومت اسلامی را «تروریست» نمی شناسد و جناب «اوباما» خیلی راحت آن ضلع جمهوری اسلامی را از مثلث شرارت برداشته تا ببیند آخرش چه می شود...؟!!

یادش به خیر زنده یاد عمران صلاحی که باید در چند سطر بالاتر می گفتیم: حالا حکایت ماست...

یا حالا حکایت رییس جمهور آمریکا است؟!!



بعضی از علیامخدره ها در معاشقات خود دنبال «موقعیت های دشوار» هستند (یا این که منقول است در قدیم ندیم ها بوده اند) از جمله این، یکی از بانوان با معشوق خود - که نامبرده نیز دنبال دردسر می گشت - قرار گذاشت شب وقتی که در بستر و در کنار همسر گرمی غنوده است، او نیز خود را به کنار سفره آماده برساند و شکمی سیر کند!! از جمله باوی قرار گذاشت که خانم نخ به شست پای خود ببندد و آن را تا بیرون از خانه برساند که طرف مربوطه سر نخ را بگیرد و بیاید تا به شست پای خانم برسد و سپس خود را به بالاتر از شست بکشاند و به قول داستان نویس های با ادب «کام دل» بگیرد!

در حاشیه: یادش به خیر قدیم ها ما و دیگران بچه ها خطی روی دیوار می کشیدیم و با این اعلان: سر خط را بگیرد و بیاید! و دو، سه کوچه که خط گردانده می شد، آخر آن حتماً حرف نامربوطی بود یا تصویر شست دست به عنوان یک بیلاخ!

آن شبی که خانم زلف آشفته و خندان لب و مست، آن نخ کذایی را به شست پای خود گره می زد. شوهر نامبرده به این جریان مشکوک - که نه! - علاقمند شد و از طرف مربوطه خود



آنچه در تماس تلفنی، ارسال فکس، گفتگوهای فصولی و دوستانه برای شما یادداشت کرده ایم؟

سخن دوست:

سخن های غیردوستانه!

«در شماره گذشته زیر عنوان همین ستون از هموطنی نقل قولی شده بود که توهین به یهودیان، اسرائیل و پرچم آنها بود و به هیچ وجه «سخن دوست» نبود هم چنین جوابی که به این شخص داده شد، «سخن دوست» نبود!

● به خاطر این که با تمام توجه به آرا و عقاید خوانندگان، ما هم باید استقلال فکری خود را حفظ کنیم گیریم دوستانه برخورد نکنیم! تصاویر نفرت انگیز!

«چند بار خوانندگان شما و شخص بنده گفته ایم از تکرار چاپ تصاویر خامنه ای و سایر آخوندها حالم به هم می خورد ولی شما هنوز ادامه می دهید».

● آن تصاویر بر حسب مضمون مقالات است و ناچار به چاپ عکس های مربوطه است جنابعالی هم به جای تنفر و حال به هم خوردگی توجه کنید به کشور شما چه کسانی

حکومت می کنند؟

تحمیل عقاید!

«شما و نویسندگان عقاید و نظرات خود را گاهی اوقات به خوانندگان تحمیل می کنید».

● مگر با هر شماره یک اسلحه روی شقیقه اتان می گذاریم؟! کاغذ مرغوب تر!

«کاغذ روی جلد مجله فردوسی مطلوب نیست، آن را گلاسه و مرغوب تر کنید».

● کسی به شخصی گفت: بابات از گرسنگی مرد! جواب داد: داشت و نخورد؟!

گپ و گفت:

۱ - «وقتی سردبیر نشریه ای مثل «فردوسی» خودش شش، هفت

حال و احوال...

دهنده ای در دسترس آنها خواهد بود. به شرط آن که خونشان به جوش نیاید؟!

تشویق به ترور!

● اگر اتهامات تروریستی در مورد نظام جمهوری اسلامی درست بود باید خیلی از یاهو گوه های خائن در خارج از کشور، از جمله چندتن از مسئولین رسانه های ضد دین و شما را از میان برمی داشت.

— خیالنان جمع باشد آخوندها چون کارشان «دکانداری دین» است به

اتهام «ضد دین» دست به هیچ خبط و خطایی نمی زنند حتی دیدید با چندین میلیون دلاری که برای کشتن «سلمان رشدی» جایزه گذاشته اند، کسی هیچ غلطی نکرده است!

دیوار وارفته ها!

● عجب است با این که چند روز با انتخابات در ایران فاصله داریم ولی هیچ فراخوانی در اعتراض به رژیم تهران و تحریم انتخابات از هیچ سازمان و گروهی ندیده ایم!

— ایرانیان برای هزار و یک مسأله

می توانند فراخوانی و گردهمایی و راهپیمایی اعتراضی داشته باشند فقط انتخابات نیست که ایرانیان در این دیار انگار وارفته اند!

تریاقی ها اینجا

● چطور پلیس آمریکاکشف نمی کند که این عده تریاکی ایرانی در اینجا، چطور مصرف مواد خود را تأمین می کنند یا نادیده می گیرد؟ — اگر به «عملی» های ایرانی باشد که از شوکولات هم یک لول تریاک می سازند!!



ترین ترین ترین ترین ترین؟!

هر چند خلق و خوی آخوندی جفت و جور شدن با موقعیت زمان و مکان و نحوه نشست و برخاست با افراد و تأثیر پذیری سودجویانه از آنهاست ولی چگونگی «رهبر مداری» سیدعلی خامنه ای نشان می دهد که تحت تأثیر حکومتداری سلسله ای خانواده «کیم ایل سونگ» در کره شمالی است و نحوه سیاست گذاری آن رهبری که مرد و این پسر که آمد و هر دوی آن کپی برداری از «پدر بزرگ» که مجسمه های غول آسای او را هنوز در پایتخت کره شمالی می توان دید گرچه مجسمه پسر مرحوم شده را هم در میادین کره شمالی و دست به نقد «پیونگ یانگ» آدمیزاد را زهره ترک می کند.

از جمله این خلق و خوی تأثیر گذار از رهبران کره شمالی، «علائق تملق پذیری» آنهاست که آیت الله خامنه ای کپی برداری از رهبران کره شمالی را به «ذوب شدگان در ولایت» و سایر مواجب بگیران نهاد رهبری توصیه کرده و از آنها «خواسته» و در مواردی حتی «امریه» صادر کرده است که می بینیم آخوندهای پیر و پاتالی که پیشان لب گور است و دارند نفس های آخر را می کشند ولی این فتوا را از یاد نمی برند که: «اطاعت از ولی فقیه اطاعت از خداست»!

یکی از این افراد که قبلاً خلعت معاونت وزارت ارشاد را به وی پوشانده بودند بنده خدای، بی خدایی است به نام «محمدعلی رامین» که نمی دانیم «پوشک» به سرش دارد و یا استفاده اصلی تری از آن می کند ولی وی در مقام معاون مطبوعاتی وزارت ارشاد پیشنهاد کرده بود که: مطبوعات از عنوان «امام» برای رهبر جمهوری اسلامی استفاده کنند! او هفته گذشته نیز دوباره از دانشجویان، مطبوعات، وبلاگ نویسان خواسته بود که پیام امامت علی خامنه ای را به جهانیان منتقل کنند! هم چنین او ادعا کرده که: «جهان امروز تشنه شناخت امام خامنه ای است». و خود او عناوین این «شناخت» برای رفع عطش «تشنگان شناخت امام خامنه ای» را چنین بیان کرده است: «رهبر جمهوری اسلامی: عالم ترین، مدبرترین، قانون مدارترین، صبورترین، شجاع ترین، متواضع ترین، با سخاوت ترین و پاک اندیش ترین انسان روزگار است».

— اگر «ترین» دیگری نیست، در بست حرکت کنیم؟!

فقط رهبر!

روزنامه «مردمسالاری» نوشت: نماینده موفق اهل کرنش در برابر این و آن نیست.

— وقتی موجب و مستمری رهبر به موقع می رسد و همه نیز سرشان توی یک آخور است دیگر کرنش به این و آن ندارد؟! **بد و بدتر!**

روزنامه «جهان صنعت» نوشت: وضعیت معیشت مردم مأیوس کننده است.

— مگر کار و بار، زندگی اجتماعی، پوشاک، مسکن، وضعیت روحی و جسمی آنها تعریفی دارد؟! **پول رای!**

روزنامه «فرهیختگان» نوشت: پول دادن و پول گرفتن برای رأی حرام است.

— سه تا صلوات بفرستید و حلالش کنید!

غلط زیادی

روزنامه «حمایت» نوشت: چاه های نفت رامی بندیم!

— هنوز «پهن» و تاپاله توی بخاری نریختی تا ببینی چه گرمایی دارد! **چپاولگران رسمی!**

روزنامه «صنعت» نوشت: شبه دولتی ها در اقتصاد ایران تثبیت شدند.

— از صلح میان گربه و موش، بر باد رود دکان بقال!

رژیم فاسد!

رئیس سازمان بازرسی کل کشور گفت: پرونده های زیادی مانند فساد اخیر اختلاس (سه میلیارد دلاری) در دستور کار دارد.

— مگر می توان این همه پرونده های فساد را رسیدگی کرد، سر تا پای رژیم فاسد است باید دفنش کرد!

سر و ته یک کرباس!

علی لاریجانی رئیس مجلس گفت: نباید وضع کشور این گونه باشد.

— رژیمی که جمهوری اسلامی باشد، رهبرش که آن باشد، رئیس جمهورش که فلان باشد و رئیس مجلس اش هم حضرتعالی باشید، می خواهید به جای زباله دانی، گلستان داشته باشیم؟!

انتخاب داغ!

روزنامه «حمایت» نوشت: بازار داغ تبلیغات انتخاباتی در زمستان ۹۰.

— با وجود دخترهای کرایه ای و زنان اجاره ای خیابانی از این گرم تر هم خواهد شد!

رکورد شکنی!

روزنامه «راه مردم» نوشت: رکورد جراحی چشم دنیا در ایران شکسته شد.

— تا کور شود چشمان «دشمنان» که نمی توانند پیشرفت های محیرالعقول حکومت اسلامی را ببینند!

طبلی غات!

روزنامه «سیاست روز» نوشت: تبلیغات انتخاباتی شور گرفت.

— فقط (طبلی) است و (غات) آن هم بیخ ریش آیت الله احمد جنتی رئیس گزینش نمایندگان مجلس!

انتخابات باشکوه تر!

احمد خاتمی (امام جمعه موقت تهران) گفت: مردم با شکوه تر از انتخابات قبلی پاسخ دشمن را می دهند.

— به خصوص برادر و خواهر و پدر و مادر و کسان و خویشانی که در جریان انتخابات قبلی، عزیزان خود را از دست داده و یا خود معلول و زخمی شده و فرزندان شان را در کهریزک بی حرمت کرده اند!

گردهمایی بعدی

روزنامه «کیهان» نوشت: وزیر خارجه ۵۰ کشور برای اتخاذ اقدامات ضد سوری در تونس گرد آمدند.

— به امید روزی که صد و هفتاد کشور برای اتخاذ اقدامات ضد جمهوری اسلامی در مراکش جمع شدند!

ابراز مخالفت!

روزنامه «اتحاد» نوشت عده ای از نمایندگان که با نظریات وزیران و یا نمایندگان دیگر مخالفند در هنگام اظهاراتشان سرفه می کنند!

— بهتر است بگوزند که هم صدایش بلندتر است هم فضای مطهر مجلس را «معطر» می کنند!

خوش غیرتی!

رئیس شورای اسلامی کار لرستان گفت: کارگران بزرگ ترین کارخانه تولید نخ آسیا برای مطالبات معوقه خود دست به تجمع اعتراض آمیز

زدند.

— لرها که سابقه «باغیگری» دارند چرا برای حقوق خود فقط «تجمع» می کنند؟!

مدال افتخار!

فرمانده نیروی انتظامی گفت: پلیس در اوج قدرت و امن ترین سال جمهوری اسلامی است.

— جا دارد به همه فرماندهان پلیس یک مدال اختصاصی «باتوم» اهداء شود!

خواهش و تقلب!

سردار پاسدار یحیی رحیم صفوی مشاور نظامی رهبر گفت: خواهش می کنم مردم در انتخابات شرکت کنند.

— مردم خواهش شما را قبول کردند با «تقلب رهبر» در صندوق ها چه می کنید؟!!

مخالفت برادر!

داود احمدی نژاد برادر رئیس جمهور گفت: شیاطین هستند که امروز جشن نوروز راه می اندازند. مکتب امام را نفی می کنند. مستمسک! به مکتب ایرانی می شوند با زنان بی هویتی چون هدیه ها (هدیه تهرانی هنرپیشه) می نشینند و در آمریکا با زنان لس آنجلسی و هزار فریب و نیرنگ به کار می برند.

— افتخار هم دارند که آفتابه کش بیت رهبری هستند و از زیر عبای «رهبر» بیرون آمده اند!

حجاب گونی گونه!

رئیس پلیس فرودگاه های کشور گفت: از سفر افراد بد حجاب در فرودگاه ها تا پوشش خود را اصلاح نکنند، جلوگیری می شود.

— تعدادی گونی در فرودگاه بگذارید و بدحجاب ها را توی گونی بگذارید و به داخل هواپیما بفرستید!

غلط زیادی

وزیر دفاع جمهوری اسلامی گفت: ملت ایران آرزوی نبرد رویارو با رژیم اسرائیل را دارد.

— اگر خودتان می خواهید یک غلط زیادی بکنید چرا به حساب ملت ایران می گذارید؟!

نمره قبولی!

سایت میهن: دو فرمانده حمله و غارت خانه آیت الله منتظری

کاندیدای مجلس اسلامی هستند.

— لاید نمره قبولی در حمله و غارت گرفته اند که حالا کاندیدای چنین پستی در مجلس هستند؟!

نیازمندی نظامی

روزنامه جمهوری اسلامی نوشت: ۹۰ درصد نیازمندی های دفاعی (نظامی) کشور در داخل تولید می شود.

— البته با محاسبه تولید سیخ و منقل و چراغ موشی!

ادای الکی!

سخنگوی وزارت گفت: شیرهای نفت بر روی فرانسه و انگلیس بسته شد.

— آن مرغی که زمانی انجیر می خورد نکش کج بود!

سهم بری!

هاشمی رفسنجانی گفت: تک تک مردم باید احساس کنند در سرنوشت

کشور سهم دارند.

— حضرت عالی که به حد کافی و وافی سهم خودتان را گرفته اید؟! **بی سوادی!**

سیدعلی خامنه ای گفت: به دنیا ثابت می کنیم سلاح هسته ای اقتدار آفرین نیست.

— کاشکی حضرت امام در همان موقع که خامنه ای رئیس جمهور بود و می گفت باید برود درسش را تکمیل کند، نامبرده را لااقل به حوزه مذهبی قم برگردانده بود!

دوره خوشی گذشته

وزیر مسکن گفت: وزیر مسکن: اجاره بها به قیمت سابق برمی گردد.

— مردم وعده خانه رایگان امام را دارند، شما با گوشت کیلویی ۸ تومان و برنج کیلو ۴ تومان سابق و سایر قیمت های ارزان ارزاق در دوره گذشته چه می کنید؟

سرزمین غریبی است نازنین!

من نمی دانم که نه فقط رهبر و ذوب شدگان در ولایت بلکه احمدی نژاد و دار و دسته او و سایر فرقه های ضاله مکتب تشیع در ایران، مرتب خیلی قرص و محکم خبر از فروپاشی سرمایه داری، لیبرالیسم غربی و حکومت های آنان در دنیا و تسلط حکومت اسلام (البته با الگوی حکومت جمهوری اسلامی و مکتب تشیع ولایت فقیه) در سراسر جهان می دهند. آنها بابت «جهانی شدن اسلام» فقط حرف نمی زنند و شعار نمی دهند که در بسیاری از کشورها، شعبه ای برای اینکار با بودجه کافی راه انداخته اند. (اسمش «صدور انقلاب» است ولی بیشتر برای خرابکاری به بهانه جاده سازی برای ورود امام زمان)

همچنین سبیل بعضی از سران کشورهای آفریقایی و آمریکای لاتین و اسلامی را نیز چرب کرده اند، در حالی که «مسلمانان شیعی» داخل کشور، از این حکومت دکانداران شیعه اثنی عشری جان به لبشان رسیده است. سابق بر این در دفعاتی که روزهای جمعه و همراه دوستان به منزل زنده یاد «علی دشتی» نویسنده معروف می رفتیم، یک بار او شعری خواند و می گفت سروده ایرج میرزا است ولی هرچه در مجموعه اشعار ایرج به اهتمام زنده یاد دکتر محمد جعفر محجوب، گشتم آن را پیدا نکردم ولی چند بیت آن اینست:

من نه ز علی نه ز ولی می ترسم / نز (نه از) گرک و گراز جنگلی می ترسم / نز شافعی و نه حبلی می ترسم / از شیعه مرتضی علی می ترسم /.

آن بزرگوار حق هم داشت که در حکومت آخوندی متظاهر به «مکتب تشیع» به نحو جانگدازی او را در زندان از پای در آوردند!

هم چنین ده هزار و بلکه صدها هزار از بهترین انسان هایی که لااقل در دوران گذشته یاد گرفته بودند که «فکر» کنند و خود را «دگر اندیش» بدانند! سرزمینی است که ایمان فلک رفته به باد / هر که شیرین طلبد تیشه زند چون فرهاد /.



از خداوند بخشنده ومهربان تا خدای جبار و مکار و حيله گر؟!؟

ما رو باش! مرتب نق و نوق داریم که آمریکا، در حق مردم ما اِل کرده و پِل کرده، یک حکومت برای ایران تراشیده انگار نه انگار که ملتی هم هست. جماعتی هم در این ور دنیا توقع ندارند که دولتی مثل آمریکا - که این همه داعیه دموکراسی دارد - تمام تخم مرغ های خودش را توی سبد حکومت اسلامی بگذارد که تابه حال نشان داده که چه اشتباهی و افری در تناول نیمروی تخم مرغ و املت دارد...؟!؟

... و یا چرا اروپا این همه خریدار عشوهای شتری حکومت آخوندی است و در حالیکه همه این کشورها در طول سی و سه سال هر یک به نحو نوعی لطمه و زیان این دوستی خاله خرسه را خورده اند و انگولکی از سوی حکومت اسلامی به آنها شده ولی همچنان دست بردار نیستند و به نشست و برخاست و گپ و گفت الکی آن هم در مورد «خیک پاره اتمی» ادامه می دهند!

اما در تمام این مدت ما بندگان خدا، عبادت کنندگان ذات باری تعالی به این فکر نیفتاده ایم که مثل «ناصر خسرو» به خداوند نق بزنیم «خدایا راست گویم فتنه از توست» و از ترس لالמוنی گرفته ایم و رویمان نشده که مثل ایرج میرزا شکوائیه به درگاه الهی بفرستیم که: خدایا تا به کی ساکت نشینم / من این جمله از چشم تو بینم / خدایا تو چرا ساکتی؟

یک مشت آخوند آمریکا را «شیطان بزرگ» می خوانند و ککش نمی گرد! چوب توی هر سوراخش می کنند، انگار نه انگار! (لابد خوششان هم می آید)؟!؟

اروپا هم نگاه به آمریکا دارد و به مصداق نیگا به دست خاله کن - مثل خاله قریله کن! رونوشت برای اصل است.

اسرائیل هم که دیگر کم مانده به جای «محو اسرائیل» و مسخره کردن چندین و چند میلیون یهودی سوزانده شده در کوره های آدم سوزی هیتلری، چند تافحش خواهر و مادر هم به آنها بدهند و تهدید کنند که یک بلای ناموسی هم سر اسرائیل می آورند که شاید کمی قلقلکشان

آخرین تلاش به خاطر ماندن

باز گلی به جمال امام راحل که گفته بود ما به خاطر اسلام عزیز «خده» زدیم و یقه دین خدا را گرفت و یا این آیت الله فکسنی نوری همدانی که برای پر کردن یک زباله دانی به اسم مجلس اسلامی گفته است: «حضور در انتخابات، جهاد در راه خداست»...؟!؟

آیا مردمی که آن همه اعتقاد به خدا و رسول خدا داشتند نباید به جای هرگونه شکوه و شکایتی از دول جهان که پایین و بالای حکومت را نگهداشته اند از «خود خدا» بپرسند به چه مناسبت مستوجب این همه درد و بدبختی هستند و چرا آخوندها این همه ظلم و جنایت و اجحاف و فساد را به «حساب» خدا واریز می کنند؟!؟

و مثل شاعرشان بنالند: «خدایا این بلا و فتنه از توست ولی از ترس نتوانم چخیدن / (دم زدن، ستیزه کردن)؟!؟

شرکت داریم! و چپاول و ریخت و پاش ثروت ملی مردم را «ضیافت الهی» می نامید!

چندین ماه مردم را توی خیابان «باتوم کش» به قصد کشتن زده اند. جوانان را برده اند و در سیاهچال های خود «بی سیرت» کرده و بعد سر به نیست شده اند... و همه و همه به نام خدا، جهاد در راه خدا!

هفته گذشته یکی از سردارهای زپرتی ارتش شکوهمند انقلاب سردار محمدرضا نقدی فرمانده بسیج حتی یک پرده بالاتر گرفته و انگار در بدو بیراه کم آورده و خداوند را «مکار و حيله گر» خوانده و گفته است: «فتنه ۸۸ (تقلب انتخاباتی و کشتار مردم) مکر و حيله ای بود از سوی خداوند برای رسوا کردن و بیرون ریختن زباله های انقلاب که پس از این فتنه انقلاب ما خالص تر شده و هر روز به شکوفایی ان افزوده می شود».

گرفت و در گفته ها و نوشته های آخوندها از امام تا آخوند فلان زباله دانی، صحبت از «خداوند منتقم» و خدای شلاق به دست! می کردند.

به هنگامی که زن و بچه مردم زیر شلاق پاسدارها بودند یک شلاق هم به دست خدا دادند و به مردمی که از جنگ وازی غذایی، گرسنگی و فقر و ظلم می نالیدند، گفتند: این شلاق خشم خداست! این تازیانه غضب الهی است.

یک آخوند چلغوز را «نماینده الله» در روی زمین نامیدند که هر غلطی را مرتکب می شود ولی هیچ نه و نوبی از سوی خداوند شنیده نشد. و شلاق «غضب الهی» هم دیده نشد که جلوی زیاده گوئی آخوند بی خدا را بگیرد تا خفقان بگیرد.

یک ملت خدا دوست و خدا ترس به عز و جز افتاده و آخوند نماینده الله، آنها را به خاک سیاه نشانده ولی امام کذاب ادعای کرد: مادر ضیافت خدا

شود؟!؟

در این میان آخوندها البته امام زمان را هم سکه یک پول کرده اند و از همان سالی که - یک لیست با نام عده ای پاچه ورمالیده و خایه مال و تلکه بگیر و مزدور را - به عنوان «نماینده مجلس» - به وسیله یک شیخ جن گیر که ادعای کرد که به نزد ایشان شرفیاب شده و لیست را به امضاء حضرت امام زمان رسانده است - مردم از ایشان نیز قطع امید کرده اند به خصوص از وقتی که «وعده سر خرمن» هم به ایشان داده اند که حکومت جهانی را به ایشان می سپارند که رییس جمهورش هم محمود احمدی نژاد است و دیگر نور علی نور!

اما خداوند نیز کم از لطمات این حکومت اسلامی مصون نمانده و از همان اوایل انقلاب «خداوند بخشنده مهربان» منسوخ شد و «خداوند قاصم الجبارین» جای آن را



صدای وجدان: تحریم انتخابات!

این در حالی بوده است که قانون اساسی رژیم و نوع حکومت جمهوری اسلامی، بسیاری از حقوق اساسی و انسانی و اجتماعی و حتی خدادادی افراد و آحاد مردم کشورمان را با همان مراسم شعبده بازی فروردین ۵۸ از آنها سلب کرد. سپس انتخاب از میان دو یا سه نفر به عنوان کاندیدایی — که صلاحیت آن مورد تأیید حاکمیت موجود در مملکت است — خود تأیید و تأکید بر تمام آن قدرت و قوت و اختیاراتی است که با رأی به نوع رژیم و قانون اساسی حکومت اسلامی از مردم دزدیده شد و به انبوه اختیارات ناحق و استبدادی علی خامنه ای به عنوان ولی فقیه و رهبر افزوده شده است. شوربختانه این که در سال های اخیر حتی رهبر رژیم را در هدایت امت مسلمان، برابر با پیامبر اسلام و در تقدس و معصومیت نظیر امامان شیعه می خوانند سواى این که با تملق ها و مداحی های فراوان ولی فقیه همچنان نماینده الله در روی زمین است و اطاعت از او، اطاعت از خداوند به شمار می رود و عدم اطاعت از ولی فقیه مجازاتی را

امروز بسیاری از ایرانیانی که در رأی گیری های جمهوری اسلامی از سال ۱۳۵۸ تا آخرین انتخابات رژیم برای تعیین نوع نظام، رفراندوم قانون اساسی، مجلس خبرگان و چندین و چند دوره انتخاباتی شرکت داشته اند، در رجوع به حافظه تاریخی خود آشکارا متوجه شده اند و اقرار هم می کنند که در مورد «آزادی انتخابات» در حکومت اسلامی دچار توهم و خیالات بوده اند و در واقع آنها از جمله شرکت کنندگان یک کارناوال حکومتی بوده اند و نه مهره های مؤثری در برگزاری یک انتخابات آزاد برای تعیین سرنوشت خود، چه برسد به چگونگی نظام و انتخاب نمایندگان اصلح برای مجلس.

این خیل توبه کنندگان امروز، بارها و بارها به عناوین مختلف در مراسم انتخابات در حکومت اسلامی در واقع «تثبیت کننده حاکمیت استبداد ولایت فقیه» بوده اند. ولی فقیه: به عنوان عقل کل جامعه و تصمیم گیرنده برای عامه مردم به عنوان «قیم» تمام آنها و چوپانی برای هدایت گوسفندان!

آن ها شاید معنای «استقلال» را در همان «رأیی» می دیدند که به صندوق می انداختند و مفهوم استقلال را در سیمای «کسی» که مثل هیچ کس نیست و نه کت و شلوار غربیان را دارد و نه کاپشن کسانی را پوشیده و نه سیبل استالینی در صورتش دیده می شود — کسی با محاسنی سپید و دستاری که آن را از قرن ها پیش بر سر هموطنان کرد و لر و خراسانی و مازندرانی و آذربایجانی خود دیده بود — به عنوان رهبر کشورش به او هشدار مهربانانه می دهد: آقای خودت باش!

اما افسوس! «ای بسا آرزو که خاک شده است»!

از جمله این آرزوها برای عده ای این روزها، افسوس بر آن رأی گیری فریبنده و دروغینی بود که در فروردین ۱۳۵۸ در ایران برگزار شد و اکنون از آن به عنوان شعبده ای از یک فریب بزرگ یاد می شود و همه مراسم رأی گیری هایی که در همه این سال ها نظیر نمایشنامه و اپرایی و شعبده بازی های «کلاه و کبوتر»، به روی صحنه آمده است.

دهن کجی نباید کرد، وقتی می بینید مردی با موهای جوگندمی، که از تحریم انتخابات می گوید: او روزی با موهای براق ولو شده روی پیشانی گله به گله به شبنم عرق نشسته با شوق در صف طویل خاکستری انتخابات فروردین ۵۸، از این که رأی او را به حساب می آورند، بی طاقت ایستاده بود. او آن زمان در این رؤیا سیر کرده که نظامی را به زیر کشیده و حکومتی آورده که رأی او را می پذیرد! و به او در این صف طولانی «جا» می دهد، که مدت ها بایستد تا خود را «تثبیت» کند. ولی امروز خسته از سی و سه سال تلاش بی فرجام، دلمرده از همه آرمان های طلایی و خیالی اش، سخن از «تحریم انتخابات» می گوید. او صدها هزار نظیر او شعار تحریم را، آن هم در حکومتی می دهند که همه آنها روزی با چهره ای شاد و مصمم، گروه گروه می گفتند: ما خود را، با رأی به جمهوری اسلامی نه یک کلمه کمتر و نه یک کلمه بیشتر! باز می یابیم و به دنیا ثابت می کنیم که «آزادیم و مستقل» و همراه با انبوهی فریاد می زدند: استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی!

ز پختر اغ ماه؟!

پس در

پلکانی چند

مرو پایین که بدمستان

در آنجا

سخت می نازند و می لافند و جنگ

افزار می سازند

برو از پلکان بالا

برو بالاتر از بالا

هزاران پله بالاتر

تماشا کن:

فلات عاشقان آنجاست

بین انبوه همدستان

زنان، خیل تهیدستان

که هر شب تا سحر

زیر چراغ ماه می بافند

دوباره

در خفا

فرش بهارستان

«زمانی که فرش بهارستان در مسجد مدینه گسترده شد حاضران رأی بر قطعه قطعه کردن و تقسیم آن دادند فرش پاره پاره شد و هر یک از حاضران از آن نصیبی بردند».

طبری و بلعمی:

... فرش بهارستان شصت ذراع در شصت ذراع بود ... حاشیه ها چون کشتزار و سبزه زاران بود ...

آن را برای زمستان بافته بودند که گل و ریحان نبود»



علیرضا میبدی

نخ از باران نم نم بود و

گرگ از ابر سرگردان

و ابریشم که سوغات نسیم

از سمت دریا بود

و رنگ از دامن گلدار کوهستان

و خیاط این وسط

خورشید تابان بود

بهاران است و من با چشم تر،

دلنگ یارانم

چه شد فرجام شان؟

چیزی نمی دانم

در این اثناء

کسی در گوش من آهسته می گوید

برو تا کوی همدستان!

ته کوچه دو در پیدا است

دارد که حاکمان شرع برای انکارکنندگان خداوند و به عنوان «مرتد» تعیین کرده اند و محکوم به تعزیرات اسلامی و یا حتی اعدام است.

در ادامه چنین حکومتی است (که حتی برپاکندگانش و یاران و جناح های درون چنین حکومتی هم) خود را مکلف نمی دانند - علیرغم این که مورد شماتت قرار می گیرند - که بگویند این بار در شعبده بازی حکومت و نمایش انتخابات شرکت نمی کنند و جناح های دیگر حکومتی هم، در تحریم انتخابات ۱۲ اسفند با همه «توابان انقلاب» هم داستانشان!

در مجموعه همه این عوامل و دلایل و پیشینه ننگین چنین انتخاباتی است که مردم ما در ایران مصمم شده اند که از شرکت در رأی گیری ۱۲ اسفند خودداری نمایند.

سابقه سیاه انتخابات در حکومت اسلامی، سوای همه آن موارد فساد و بزهکاری، اختلاس و اعتیاد، بیکاری و فقر، فحشا و ظلم، لطمات سیاسی و بی آبرویی جهانی است که پرونده ضد انسانی رژیم جمهوری اسلامی را ملوث و سنگین کرده است.

در هفته گذشته فریاد داریوش جلالی دانشجوی رشته ی مهندسی دانشگاه یاسوج - در حالی که لب های خود را دوخته و پاهای خود را به نرده های دانشگاه زنجیر کرده بود - در واقع حجت را بر مردم ما تمام کرد که در انتخابات ۱۲ اسفند شرکت نکنند. این دانشجوی هموطن ما در بیانیه خود نوشته ست: لبان خود را دوخته ام، پای در زنجیر دارم چرا که فریاد تظلم خواهی ام را کسی نشنید. پای خود را بسته ام چرا که دویدم به جایی نرسید. گفتم شاید سکوتم را بشنوند و به غل و زنجیر خود را بسته ام شاید که مرا ببینند...

این از موارد نادری در زندگینامه یک ملت، در تاریخ یک مملکت است که «صدای وجدان» عمومی چون زنگ های ناقوس در فضای ایران طنین انداز می شود. از موارد بسیار حساسی است که فرصت بیداری برای مردم است. مردمی که از هرسو، ضربت خورده اند، با پیکری خنجر آجین، اکنون این جایگاه را یافته اند که از پایگاهی، قرص و محکم بتوانند ضربت خود را بر دشمن فریکاری که عمر و زندگی آنها را تباه کرده است، فرو بیاورند و با یک روز ماندن در خانه و پرهیز از نمایش انتخاباتی حکومت اسلامی نشان دهند که صدای دل آگاه خود، ناقوس وجدان بیدار خود را شنیده اند. چنین فرصت هایی خیلی کم برای یک ملت اسیر و دچار شقاوت و استبداد حاکم پدید می آید گرچه به قول عالیجناب حافظ: از کران تا به ابد کران لشکر ظلم است ولی / از ازل تا به ابد فرصت درویشان است / «پندار»

پس از قرارداد دوم ترکمانچای با روسیه! اینک یک قرارداد اسارت بار با چین کمونیست: واگذاری تمام بنادر و گمرکات ایران به چین کمونیست!



می شود خط راه آهن شمال شرقی ایران را به چین وصل کند.
در حقیقت جاده ی ابریشم به ریل راه آهن تبدیل می شود.

ما می دانیم که در بیست قرن گذشته جاده ی ابریشم راهی برای کاروانیان و تاجرانی بوده است که کالای چینی را به نقاط مختلف آسیا و سپس از طریق ارمنستان، به اروپا، منتقل می کرده است.

این خط راه آهن از شمال شرقی ایران شروع می شود، از کشورهای تاجیکستان، ازبکستان، مغولستان و چندین سرزمین دیگر عبور می کند تا به خطوط راه آهن داخلی چین متصل شود.

به موجب قرارداد، چین کمونیست ده تا دوازده درصد بودجه این پروژه را پرداخت می کند. بنابراین، بین هشتاد و هشت درصد تا نود درصد بودجه احداث چنین پروژه عظیمی به عهده ایران خواهد بود. اما کلیه ی ایستگاه های بین راه تحت کنترل دولت چین قرار خواهد داشت.

زنده خواهند ماند. اما هنوز خوشحالند که مانند کشته شدگان کاروان، هنوز سر از بدنهایشان جدا نشده است.

این داستان امروز در کشور ما، ایران مصداق کاملی پیدا کرده است.

سیدعلی خامنه ای با همکاری چند آخوند دیگر به طایفه ای از راهزنان شباهت دارند کشته شدگان آنهایی بودند که می خواستند از کاروان در مقابل راهزنان، حراست کنند.

عریان های بی آب و نان نیز مائیم که معلوم نیست چه زمانی از پای در خواهیم آمد. چند هفته پیش درباره ی قرارداد نفت شمال نوشتم. هنوز از فکر آن بیرون نیامده بودم که در همان سایت کارشناسان نیز خبر دیگری خواندم. سهمگین تر و ایران برباد ده تر از اولی:

اداره ی تمامی بنادر و تمامی گمرکات ایران به چین کمونیست واگذار شد.

این «توافق نامه» گوشه ی کوچکی از یک توافق تازه با چین است. خلاصه ی مفاد دیگر این عهدنامه به این شرح است که ایران متعهد

کاروانیان، از صدای سُم اسبان از خواب می پرند. آنهایی که مأمور نگهبانی از کاروان هستند، در همان دقایق اول کشته می شوند و بقیه ی کاروانیان از ترس، نفس در سینه ها حبس کرده، به تاریکی شب پناه می برند تا جانشان حفظ شود.

دزدان و راهزنان تمامی شترها را با بارهایشان ضبط می کنند و در لحظه ای که عنان کاروان را به سوی دیگری می کشانند، و در حال رفتن هستند، چشمشان به چند نفری می افتد که در گوشه ای پناه گرفته اند و از ترس جان صدایی از آنان بر نمی آید. راهزنان فانوس به دست به این کاروانیان هراسیده و هستی برباد داده نزدیک می شوند. سرپای آنان را برانداز می کنند. تن پوش این بیچارگان شاید بهایی داشته باشد. فرمان می دهند که لخت شوید! کاروانیان جان به در برده، بدون معطلی لباس ها را از تن درمی آورند و تقدیم راهزنان می کنند. راهزنان می روند و مشتکی مردم عریان در بیابان می مانند که معلوم نیست، در آفتاب سوزان فردا، عریان و بی آب و نان، تاکی



عکس از: قاسم بیگزاده

ناصر شاهین پر

کاروانی را تصور کنید در صد و پنجاه یادویست سال پیش که در صحراهای آسیای میانه در حرکت است. صدها شتر کالاهای گران قیمت تجاری را حمل می کنند. چندین تاجر عمده و ده ها مرد جنگی و نگهبان و کاروان سالار، از محموله ی این کاروان عظیم حفاظت و نگهبانی می کنند. در نیمه های شب، درست هنگامی که کاروانیان خسته و از پا در آمده، و به خواب فرو رفته اند، دسته ی دزدان بیابانی فرا می رسند.



**چکه !
چکه !**

اعراب و ساسانیان!

در دربار خلفای بنی عباس تا قبل از غلبه ترکان این ایرانیان بودند که همه امور را در دست داشتند و خلفا را به تقلید از ساسانیان و به پوشیدن لباس ایرانی و رعایت آداب ایرانی تشویق می کردند و آثار باقی مانده از دوره ساسانی را به عربی فراهم می کردند. اعراب شیوه حکومت ساسانی را عالی ترین نمونه جهاننداری می دانستند.

آخوند متملق

در مجلس مؤسسان که برای خلع سلطنت قاجار تشکیل شد یکی از علما و روحانیون معروف به نام حاج میرزا محمد رضا کرمانی ضمن این که رأی موافق داد، بلکه شعری هم متملقانه و فی البداهه گفت: خدایا و محمد (حضرت رسول) رضا و شاه رضاست / رضای شاه و رضای توشه رضای خداست /

خلیفه جلاد!

«ابومسلم» در سال ۱۳۰ هجری به سراسر خراسان مسلط شد و دو سال بعد آخرین خلیفه اموی مروان حمار را شکست داد و عباسیان روی کار آمدند ولی یکی از نزدیکان ابومسلم که مأمور تبلیغ در خراسان بود و ابراهیم امام نام داشت به دستور مروان حمار به قتل رسید. منصور خلیفه دوم عباسیان نیز با ابومسلم دارای رابطه خوبی نبود و بالاخره نیز با فریبی او را که عامل مؤثر خلافت آنها بود به بارگاه خود کشاند در شعبان ۱۳۷ هجری توسط جلادان منصور خلیفه کشته شد.

خونخواهی و قیام های ملی

قیام ابومسلم و کشتن ناجوانمردانه او موجب بروز و ظهور نهضت های ملی و ضد خلفای عباسی و به خونخواهی ابومسلم شد مانند: قیام اسحاق ترک، سنباد راوندیان، سپید جامگان، بابک خرمدین ...

«اپیکور» و اپیکوریسم!

«یک زندگی خوب توأم با لذت سالم. دوری از درد و رنج، همیشگی کردن لذات همچون لذت دوستی، کاستن از نیازها و آرزوها. پرهیز از آنچه قابل دسترس نیست و برای انسان رنج به همراه خواهد داشت. زندگی همراه با تفواکه منجر به آرامش روحی می شود: این خلاصه ای از فلسفه «اپیکوریسم» و عقاید «اپیکور» معلم و فیلسوف یونانی (۲۷۰ - ۳۴۱ قبل از میلاد) می باشد. او اولین مدرسه مختلط دختران و پسران را در سال ۳۶۶ (ق.م) در آتن تأسیس کرد.

قرارداد بی خبر مانده است. این که در سالیان گذشته با هزاران تقلب و ناجوانمردی، افراد گوش به فرمان و دست چین شده ای را، به مجلس فرستاده اند، برای چنین روزهایی بوده است.

به راستی چرا این طرح در مجلس شورای اسلامی مطرح نشده است؟ مگر نه اینکه تمامی نمایندگان از پیش دست چین شده ی مقام ولایت هستند؟ شاید به این دلیل باشد که مطالب مطرح شده در مجلس به گوش مردم خواهد رسید. بنابراین بهتر است ولی فقیه شخصاً قرارداد را امضاء کند و دستور اجرای آن را به خانه شاگردان دفتر ولایت بسپارد تا حداقل مردم از چنین واگذاری شرمناکی به مدت مدیدی بی خبر باشند.

برای من شکی باقی نمانده که با امضا قرارداد نفت شمال با روسیه و قرارداد واگذاری گمرکات کشور به چین و احداث این خط راه آهن از جیب ملت ایران آقای خامنه ای به سلطان ابن سلطان هم راضی نیست. ایشان می خواهد خاقان مغفور فتحعلیشاه قاجار باشد. اگر عمرش کفاف دهد و دوام بیاورد، می خواهد که خزانه ی بانک مرکزی را هم به محل دفتر شخصی خود منتقل کند و بر متکای خلیفه مسلمانان، لَم بدهد!؟

که خود را از سرنوشت صدام حسین و قذافی معاف نگه دارند. حال برای آن باید بهای سنگینی پرداخت کنند، در انحصار اقتصادی قرار بگیرند. تا جایی که برای خرید گندم و دارو هم عاجز بمانند. به ناچار تمامی جهان را رها کرده و به چین و روسیه پناه می برند که البته این راه نجات نهایی نخواهد بود. چین و روسیه نیز تا جایی از دیکتاتور ها حمایت می کنند که مصالح اقتصادی شان در خطر نباشد. بنابراین چه بسا شرایطی پیش بیاید که به حکم مصالح اقتصادی خود این دو دیکتاتور بزرگ، کوتوله سیاسی خود را رها کنند.

به آغاز سخن برگردیم. علی خامنه ای در حالت فعلی حکومت، به مصداق سردسته ی دزدان، کاروان چپاول شده اقتصاد ایران و مردم کشته شده، گروه دفاع کننده از کاروان و کاروانیان عریان و سرگردان، توده ملت ایران را به نمایش می گذارد. همه ی این ها برای این است که یک «بیمار»، در مقام ولی فقیه همه ی قدرت ها را برای خود می خواهد.

به قرارداد با چین بازگردیم. همان طور که سایت کارشناسان نیز اعلام کرده اند، مجلس شورای اسلامی از این قرارداد هیچ خبری ندارد. به احتمال زیاد دولت و وزیر راه هم که باید مجری این طرح باشد، روحش از این

بدون تردید این پروژه ی عظیم کمک بزرگی برای اقتصاد چین خواهد بود و آسانی حمل و نقل بین این کشور و سایر کشورهای آسیای غربی و اروپا، اما چرا دولت ایران باید نود درصد این پروژه را پرداخت کند؟

جواب به این پرسش معلوم است. در جهان امروزی فقط یک حکومت دیکتاتور به مانند چین می تواند از یک دیکتاتور دیگر حمایت کند. نگاه کنیم به اقدامات اخیر سازمان ملل که به برکناری یک دیکتاتور در سوریه رأی دادند حکومت های دیکتاتور روسیه و چین با «وتوی» خود جلوی اقدامات سازمان ملل را برای نجات یک ملت سد کردند.

عامل دیگری که می تواند مشوق خامنه ای باشد که این گونه پول ملت ایران را صرف پروژه ای اقتصادی چین کند، تکیه بر مواد وارداتی از چین است. که این عمل دقیقاً ته «چاه وابستگی» است.

سرمدمداران رژیم تهران - به جای ایجاد روابط حسنه با کل کشورهای جهان و اتخاذ سیاست موازنه ی منفی به دلیل سیاست های نادرستی که پیشه کرده اند - از رابطه ی درست و معقول با کل جهان غرب صرف نظر کرده و دست به دامان چین و روسیه شده اند. که هر دو کشور نه تنها تا امروز بلکه تاده های بعد نیز به علم و تکنولوژی غرب محتاج اند.

وابسته کردن همه ی اقتصاد مملکت به دو

● حکومت ایران ۹۰ درصد بودجه احداث خط راه آهن شمال شرقی ایران برای اتصال به چین را تأمین می کند!
● این پروژه عظیم راه مهمی برای صدور کالاهای چین بین ایران، کشورهای آسیای غربی و اروپا خواهد بود!



کشور در حال توسعه ناشی از سیاست های غلطی است که حاکمان ایران در سی و سه سال گذشته اتخاذ کرده اند. چرا که این آقایان با سرکوب دموکراسی، به مردم ایران پشت کرده اند. امروزه هیچ رابطه ای بین دولت ایران با مردم، جز خشونت یکسویه، وجود ندارد.

اما «آقایان» می دانند که عمر دیکتاتور ها کوتاه است. برای طولانی کردن این عمر خفت بار خود ناچار شده اند به قدرت نظامی تکیه کنند و برای «آقایان» داشتن بمب اتمی کلید نجات تشخیص داده شده است. بدیهی است که جهان در مقابل حکومتی که نابودی سایرین را می خواهد، نمی تواند ساکت بنشیند.

داشتن یکی دو تا بمب اتمی، سبب می شود

«اصلاح طلب» و قصد تراش، پیرایش و آرایش ساختار حکومت!



می‌توان خواستار عزل رهبر، محو شورای نگهبان، تغییر بزرگ در قانون اساسی و حذف اصل ولایت فقیه بود و اصلاح طلب باقی ماند!

ایران را به پادشاهی فقیه می‌رساند که مجلسی مشورتی دارد و جمهوری و رییس جمهورش را باید در موزه تاریخ جست. اصلاحات با هدف رادیکال البته تندروی نیست، اگر عزیزی به خاک خفته‌اند و گرامیانی در حبس خانگی‌اند و نازنینانی در زندانی حکومت، البته تندروی نکرده‌اند، ماجرا عقب نشینی دیگران است و گرنه آنها همان جاکه ایستاده بودند، ایستاده‌اند.»

این شرط همان قدر باطل است که شرط تغییر ناپذیری اصل ولایت فقیه در قانون اساسی. ماجرای اصلاحات در ایران امروز به جایی رسیده است که جز با خلوص قابل ادامه نیست و تحریم انتخابات مجلس نهم، خلوص اصلاحات است. انتخاباتی با آن رهبر و این شورای نگهبان، هر لحظه ایران را از دموکراسی دورتر می‌کند و آنچنان که رهبر جمهوری اسلامی صراحتاً گفته است،

منضبط می‌کند. اگر چه قانون اساسی جمهوری اسلامی به صورت اورژانسی نیاز به اصلاحات بزرگی دارد و اتفاقاً این اصلاحات دقیقاً بر سر همان اصلی است که نویسندگانش ظالمانه لایتنیر دانسته‌اند. انگار که مستاجری در عقد اجاره، شرط کند که خانه رابه صاحبخانه نمی‌دهد،

همان رای ماضی مردم معتبر است، حقوقی دیگر نیز به رای دهندگان داده است: اعتصاب، راهپیمایی و مفهوم مخالفی به نام تحریم انتخابات. اگر رای دادن حق است، رای ندادن به نشانه اعتراض نیز حق است. حرکت در بستر قانون اساسی، آن چیزی است که اصلاح را قانونمند و

«سؤال بزرگ این است که اصلاح طلب به چه چیز باید متعهد باشد. به شخص، به نهادهای حکومتی و یا نشکستن ساختارهای حاکمیت؟ راست اینکه «اصلاح طلب» قصد دارد تا با تراش و پیرایش و آرایش ساختار حکومت و در نهایت، حکومت را لباسی فاخر سازد بر تن مردم. این حکومت است که برای مردم است و نه مردم برای حکومت.

می‌توان خواستار عزل رهبر جمهوری اسلامی بود، خواهان محو نظارت استصوابی شد و حتی تغییر بزرگ و ساختاری در قانون اساسی و حذف اصل ولایت فقیه را هدف قرار داد و باز هم اصلاح طلب باقی ماند. نکته ی باریکتر از مو اینجاست که راهکارهاست که اصلاح طلب را مُصلح می‌کند. استمرار، آزمون و خطا و قبول داشتن سندی مورد وفاق، شرط اصلاح طلبی است.

اگر عصر اصلاحات و اقبال عمومی یافتن این راه و روش در روزگار جمهوری اسلامی را از مبدا دوم خرداد بدانیم، اقرار باید کرد که اصلاح طلبان، تمامی راهکارهای انتخابی جز رفتارندم را آزموده‌اند. شاهد اینکه همواره شاخصین اصلاح طلب، چه بزرگوارانی که امروز در حبس خانگی‌اند و چه بزرگانی که امروز سکوت معنا دار کرده‌اند، همیشه پای ثابت صندوق رای بوده‌اند.

حاصل این آزمون و خطا و حرکت پیوسته و گاه کسالت آور از نگاه ناظران بیرونی با جنون حاکمیت انتصابی به قتل و زندان و شکنجه و حبس خانگی ختم شد.

سند هنوز پا بر جای قانون اساسی جمهوری اسلامی که همچنان به

افروز مغزی- وکیل پایه یک دادگستری

اعدام، اولین و آخرین حرف حکومت اسلامی!

با تصویب قانون جدید مجازات اسلامی هزینه هر گونه فعالیت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، نگاه منتقدانه نسبت به حکومت تا حد اعدام بالا خواهد برد!



«با تصویب قانون مجازات اسلامی توسط شورای نگهبان، ضربه‌ای سهمگین به حق دفاعی متهمان امنیتی وارد شده و اصل برائت، مهم‌ترین سلاح تضمین‌کننده حقوق افراد در برابر حاکمیت، از آنان سلب شده است. به این ترتیب دادگاه‌ها برای صدور سخت‌ترین مجازات‌ها لازم نیست دلیلی فراتر از قرائن و امارات و به واقع یک شک ارائه‌کنند. مواردی که به نظر می‌رسد هزینه هر گونه فعالیت سیاسی و اجتماعی و داشتن نگاه منتقدانه نسبت به حکومت را تا حد محکومیت به اعدام بالا خواهد برد

بنابراین از این پس قانون جدیدی بر حوزه حقوق کیفری ایران، حاکم می‌شود. قانونی که پیش نویس آن از سال ۱۳۸۷ (و پس از طرح در مجلس شورای اسلامی) محل بحث و ارائه نظرات مختلف بود. چنانچه این نظرات و واکنش‌ها منجر به حذف برخی از جرم انگاری‌های جدید این لایحه- چون ارتداد، سحر و جادوگری و ادعای نبوت شد- مادر این میان کمتر کارشناسان، حقوقدانان و بدنه جامعه مدنی به

در نظم عمومی کشور، ناامنی یا ورود خسارت عمده به تمامیت جسمانی افراد یا اموال عمومی و خصوصی، یا سبب اشاعه فساد یا فحشا در حد وسیع گردد) مفسد فی الارض محسوب و به اعدام محکوم می‌گردد.»

در این ماده به نحوی گسترده و بدون ضابطه، صدور حکم اعدام در خصوص جرائم امنیتی، اقتصادی و اجتماعی به قضات واگذار شده است. البته نحوه برخورد سختگیرانه با متهمان سیاسی محدود به این ماده نمی‌شود بلکه با بررسی دیگر مواد مندرج در این قانون متوجه می‌شویم که ساختاری جدید به غایت سختگیرانه و بدون مفاهیم ضابطه‌مند در حوزه جرم انگاری و رسیدگی به جرائم امنیتی ایجاد شده است. به این ترتیب این ساختار با ایجاد جرائم و مجازات‌های جدید، نادیده گرفتن اصل برائت و عدم تعلق ساز و کارهای قضایی تخفیف دهنده، سختگیرانه‌ترین روش رانسبت به مجرمان سیاسی و امنیتی در تاریخ قانونگذاری ایران اتخاذ کرده است.»

تغییرات مندرج در این لایحه در ارتباط با جرائم امنیتی پرداختند و آثار این تغییرات را بر روند رسیدگی به جرائم امنیتی و حفظ آزادی‌های تصریح شده در قانون اساسی مورد بررسی قرار دادند. متأسفانه امروز و پس از تصویب این قانون متوجه می‌شویم، ساختاری جدید متشکل از جرائم و مجازات‌ها و نحوه رسیدگی افتراقی در حوزه اتهامات سیاسی و امنیتی بنا شده است. در این قانون جرمی تحت عنوان «افساد فی الارض»، گویاترین ماده‌ای است که نشان از تغییر اراده قانونگذار در برخورد با جرائم امنیتی دارد. در ماده قانونی آمده است: «هر کس به طور گسترده، مرتکب جنایت علیه تمامیت جسمانی افراد، جرائم علیه امنیت داخلی یا خارجی، نشر اکاذیب، اخلاص در نظام اقتصادی کشور، احراق و تخریب، پخش مواد سمی و میکروبی و خطرناک یا دایر کردن مراکز فساد و فحشا یا معاونت در آنها گردد، (به گونه‌ای که موجب اخلاص شدید



بیژن صف‌سری - روزنامه نگار و چهره سیاسی

بقای نظام با حذف ولایت فقیه؟

آیا جامعه بین‌المللی با چنین حذفی حاضر به رسمیت شناختن چنین حکومتی خواهد بود؟!

«مجلس خبرگان رهبری به عنوان تنها نهاد نظارت کننده بر عملکرد رهبری، براحتی می تواند این سید بی بصیرت خراسانی را برای نجات نظام بعنوان تنها عامل مقصر نابسامانی ها موجود، نشانه بگیرد؛ چنانکه انتشار نامه های انتقادی

از رهبری رژیم خصوصا توسط فرماندهان سپاهی و افرادی که تا چندی پیش از حامیان جان برکف رهبری محسوب می شدند، خواسته و ناخواسته درالقا این باور بین افشارجامعه نقش موثری داشته است.

جامعه بین الملل اقدام به رفع تنگنا های امروز خواهد کرد و با به رسمیت شناختن این حکومت به ظاهر تغییر یافته از آن حمایت می‌کند؟

میگویند برای فائق شدن بر دشمن ابتدا باید اورا شناخت و بر آنچه می اندیشد پی برد؛ این گفته وقتی برای ایرانیان ملموس می گردد که باور کنیم رژیم جمهوری اسلامی بر خلاف حکومت های فروپاشیده در بهار عربی، برای حفظ بقای خود نه تنها از براه انداختن سیل خون معترضان خود ایایی ندارد بلکه حتی بخشی از حاکمیت برای بقا و ماندگاری تن به حذف بنیادی ترین مبانی در اصول نظام ولایت، یعنی حذف اصل ولایت فقیه از ساختار نظام می دهند. آنچنانکه طی سی و دو سال گذشته با چهار رفرم بر بقای خود ادامه داده و امروز نیز در راهیابی از تنگنا های موجود، گروهی از حاکمیت نظام از هم اکنون به جمهوری پنجم می اندیشند.»

از این رو حذف ولایت فقیه از صحنه قدرت (آن هم در شرایطی که موضوع عزل رهبری به دلیل عدم پیش بینی در قانون، منتفی وامری محال و نشدنی است) تنها راه پیش رو برای منجیان نظام ولایتی، یک کودتای خلق الساعه است؛ کودتایی که با آماده سازی نه تنها طرفداران رژیم که می توان با به رخ کشیدن همه مشکلاتی که هم اکنون گریبان ملت را گرفته، بسیاری از افشار جامعه را برای پذیرش آن آماده ساخت.

در صورت صحت این فرضیه و عینیت یافتن این تفکر، پاسخ به دو پرسش ذیل اهمیت می یابد: ۱- آیا حذف ولی فقیه از صحنه قدرت رژیم- آن هم به وسیله کودتایی توسط گروهی از حاکمیت فعلی، و سپس اعلام حکومت اسلامی بدون ولایت فقیه- قابل پذیرش ملت ایران خواهد بود؟

۲- آیا در صورت اعلام حکومتی از دل این رژیم، که بر خلاف حکومت فعلی، حاضر به محدود ساختن فعالیت های هسته ای خود باشد،

مرتضی اصلاحچی - نویسنده و فعال سیاسی

زمان مناسب و چگونگی حمله نظامی!



حکومت اسلامی در جدال حفظ فعالیت اتمی محال است، پیروز شود!

یافتن زمان مناسب و چگونگی حمله است. به نظر می رسد که پس از حمله لیبی، سیاست مداران آمریکامدل جدیدی از جنگ را یافته اند که بتواند آنها را به هدف شان برساند. احتمالا غرب با گسترش و تشدید تحریم ها میزان درآمد ایران را به شدت پایین خواهد آورد و سپس اقدام به بمباران مناطق استراتژیک ایران خواهد کرد. بمباران ها قطعاً به مراکز هسته ای جمهوری اسلامی محدود نخواهد شد و احتمالا غرب برای فلج کردن جمهوری اسلامی نقاطی همچون نیروگاه های تولید برق را نیز مورد هدف قرار خواهد داد تا جمهوری اسلامی قادر به ارائه خدمات به مردم نباشد و نارضایتی اجتماعی افزایش یابد.

به نظر می رسد که اگر آمریکا با پذیرفتن صدماتی که ایران می تواند وارد کند به نتیجه نهایی برای حمله به جمهوری اسلامی برسد، شکست دادن نظامی متکی به نفت (که درآمدش به شدت محدود شده و دائم زیر بمباران است) امری دشوار نباشد. جمهوری اسلامی قطعاً می تواند ضربه هایی به اسرائیل و برخی منافع غرب در دنیا وارد کند اما تصور اینکه از چنین جدالی پیروز بیرون خواهد آمد امری محال است و هرچه بیشتر مقاومت کند فقط مشکلات مردم ایران را بیشتر خواهد کرد.»

«مقامات غربی همواره گفته اند در مواجهه با برنامه هسته ای ایران «تمام گزینه ها» روی میز است.

سال ها است که مذاکره با ایران در جریان است و جمهوری اسلامی از این مذاکرات حداکثر استفاده را برده است و با وقت کشی، چند سالی زمان خریده تا برنامه هسته ای خود را با جدیت تمام دنبال کند.

یک سالی است که طرف غربی با مطمئن شدن از بی نتیجه بودن مذاکرات، تحریم های جدید و موثرتری را علیه جمهوری اسلامی اعمال کرده است تا بتواند در برنامه هسته ای ایران خلل ایجاد کند که در این میان تحریم بانک مرکزی ایران و توقف خرید نفت از این کشور مهم ترین آنها است. تحریم ها اگرچه به شدت بر اقتصاد ایران تاثیر گذاشته و ... اما هنوز منجر به انصراف جمهوری اسلامی از تعقیب برنامه هسته ای خود نشده اند و همین امر سبب شده است که بحث استفاده از آخرین گزینه به شدت مطرح شود.

هرچند مسائل مختلفی همچون انتخابات آینده آمریکا، وضعیت اقتصادی نامطلوب غرب و شرایط منطقه خاورمیانه (علی الخصوص وضعیت سوریه) در تصمیم گیری نهایی برای حمله به ایران تاثیر می گذارند اما این بحث به طرز غیرقابل انکاری مطرح است و برخی تحلیل گران بر این عقیده اند که اکنون مسئله تنها

عباس محمودی - تحلیل گر مسائل جامعه

شرایط بی نظیر تحریم کنونی انتخابات!



این یک فرصت سیاسی کمیاب برای طرح یک جنبش اعتراضی است!

«بزرگه کنونی در سپهر سیاست ایران از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است. اگر نگاهی به آرایش نیروهای سیاسی در ایران ببیند، خواهیم دید که برای اولین بار طی ۳۳ سال گذشته، انتخابات در ایران به عرصه ی جدال قدرت میان بازیگران حلقه ی حاکمیت یا به اصطلاح "تماما خودی" بدل گشته است. نکته ی حائز اهمیت در انتخابات پیش روی شکل گیری دو قطب در عرصه ی سیاسی ایران است: قطب شرکت کنندگان در انتخابات و قطب عدم شرکت یا تحریم کنندگان انتخابات.

شرایط حاضر از آن جهت بی نظیر است که فراوانی و نسبت گروه ها و نیروهای سیاسی تحریم کننده ی انتخابات در جمهوری اسلامی بی سابقه است. جدا از مخالفان رژیم مستقر، تقریباً تمامی گروه های اصلاح طلب، دگر اندیش و میانه رونیز به صف تحریم کنندگان انتخابات پیوسته و ائتلاف نانو شده و گسترده ای را در مقابل انتخابات پیش روی شکل بخشیده اند.

تحریم کنندگان انتخابات مشخصاً، انتخابات پیش روی و مجلس آینده را شعبه ای دیگر از بیت رهبری در جمهوری اسلامی تلقی می کنند. در این میان هر چند انتخابات ۱۲ اسفند ماه جمهوری اسلامی حکم موجود مرده یا ناقص الخلقه ای را داشته که پیشاپیش از حوزه ی محتوایی خود استحال شده و بعنوان امر انتخابات موضوعیت نداشته، اما نمی توان نسبت به انتخابات پیش روی به عنوان یک «امر سیاسی» مهم یا «فرصت سیاسی» گرانبهای توجهی نمود.

این انتخابات، نه بعنوان ظاهر آن بلکه پرداختن به یک امر سیاسی مهم و فراگیر، نشان از هوشمندی و توانمندی نیروهای سیاسی خواهد بود؛ اما این توانمندی مادامی کامروا خواهد بود که تحریم کنندگان بنیان برنامه های خود در تقابل با انتخابات را بر مبنای استفاده از یک فرصت سیاسی و امری سیاسی قرار دهند؛ فرصت سیاسی ای که از قضا تنها نام انتخابات را یدک می کشد اما در واقع به عنوان یک امر سیاسی کمیاب، می تواند محل تجلی کنش سیاسی و اجتماعی وسیعی قرار گیرد. از این نظرگاه می توان در مجال این فرصت سیاسی فراگیر ضمن از موضوعیت انداختن انتخابات، آن را به پتانسیلی برای پیش برد طرح ایجابی جنبش اعتراضی ایران بدل کرد.»



دیپلماسی غارت و شریک در جنایت!

دکتر بهروز بهبودی - بنیانگذار و دبیرکل شورای دموکراسی برای ایران

روسیه و چین با ادامه روابط چپاولگرانه اقتصادی با حکومت اسلامی، از خطر جنگ افروزی رژیم حمایت می‌کنند!



ستیز با غرب!

جمهوری اسلامی که با شعار «نه شرقی نه غربی» بر کشورمان غلبه کرد، به سبب عوامل از جمله بدبینی به آنچه غرب خوانده می‌شود، اساس سیاست خارجی خود را بر ستیزه جویی با کشورهای غربی نهاد. گرایش به در نذر و حانیون و نظریه‌هایی نظیر شرق شناسی «ادوارد سعید»، که همواره نگاهی بدبینانه به غرب و تعاملش با شرق داشت شاید از عوامل اساسی گرایش حکومت اسلامی به ستیزه جویی با غرب بود. روحانیون هر چند از دهه سی شمسی از لاک حوزه‌ها بیرون آمده و برای جا نماندن از قافله دانش و تمدن، به یادگیری زبان‌های خارجی و علوم جدید پرداختند و با نظریه‌های جدید در حوزه علوم انسانی و فلسفه آشنا گردیدند، پس از پیروزی انقلاب به اصل خود رجوع کردند، سنت را بر مدرنیته ترجیح دادند. فروپاشی شوروی سابق و گرفتن انگشت اتهام به

سوی دنیای سرمایه داری، نیز از عوامل مهمی بود که سران حکومت اسلامی را واداشت تا در تعامل با غرب همواره بنا را بر کجی بگذارند. با از دست دادن غرب ایران ناگزیر بود خود را به قدرت های شرق نزدیک سازد و همین کار را هم کرد تا برای روز مبادا کسی پاکسانی را داشته باشد.

سردمداران حکومتی برای نگاه داشتن این حامیان شرقی که در سازمان ملل هم حق وتو دارند، از دادن هیچ گونه باجی تاکنون کوتاهی نکرده‌اند.

عمده دشمنی رژیم جمهوری اسلامی با غرب بخصوص آمریکا بدان دلیل بوده است که به زعم سردمداران آن، غرب در تاریخ ایران نقش مثبتی نداشته است. جمهوری اسلامی برای ایستادگی در برابر آمریکا، هزینه‌های مادی و معنوی گدافی به دو کشور روسیه و چین پرداخته است، هزینه‌هایی که باکمی درایت می‌توانست صرف آبادانی کشور و نجات مردم از فقر باشد. متأسفانه رهبران حکومت اسلامی حافظه تاریخی خوبی ندارند و یا از تاریخ درس عبرت نمی‌گیرند. اگر مبنای دشمنی نداشتن نقش مثبت باشد، که برای همیشه نام‌کشوری به نام روسیه باید از اذهان تک

تک ایرانیان پاک می‌شد. دشمن همیشگی!

کیست که نداند روسیه تزاری چه نقشی را در تاریخ دوران قاجار بازی کرده است؟

آیا تحمیل قراردادهای گلستان و ترکمانچای به دولت بی لیاقت قاجار فراموش شدنی است؟ کیست که نداند بخش عمده ای از خاک ایران زمین در جنگ‌های با روسیه و به سبب پیمان‌های ناعادلانه از پیکره ایران جدا شد؟

کیست که نداند روس‌ها ایران را به بهانه جنگ دوم جهانی اشغال کردند؟ کیست که نداند قصد جدا کردن آذربایجان از ایران را داشتند؟

کیست که نتواند به یاد بیاورد روسیه چه فشارهایی را برای گرفتن امتیاز نفت در دوران پهلوی دوم بر مجلسیان ایران اعمال نمود؟

کیست که نداند شوروی از عراق و صدام در جنگ با ایران حمایت می‌کرد؟

حکومت کنونی در دادن امتیازات ننگین به روسیه حتی روی شاهان قاجار را هم سفید کرده است و تنها به این دلخوش است که با آمریکایی ستیزد، غافل از آنکه شوروی سابق و صورت ضعیف شده

آن یعنی همین روسیه امروز در برابر قدرت آمریکا، میدان را خالی نمود و از درون فروپاشید. رهبر حکومت اسلامی به طناب پوشیده ای آویخته است که خود امروز در بحران مشروعیت بسر می‌برد و پاسخی به مردم خود برای تقلبات انتخاباتی ندارد.

مطالع چین کمونیست!

هر چند چین نقش روسیه را در تاریخ صد و پنجاه سال گذشته ایران نداشته، ولی به سبب نیاز حکومت اسلامی، در همین چند ساله، به جبران مافات برخاسته است - و منافع زیادی بر تحمیل محصولات بنجل خود به ایران داشته است - که البته پیش و بیش از چین بی شک سردمداران رژیم مقصران اصلی ماجراست، مقصرانی که پس از حدود صد و پنجاه سال دوباره ترکمانچای دیگری را رقم می‌زنند. متأسفانه حمایت‌های چین از جمهوری اسلامی نشان از توافق‌های پشت پرده فراوانی دارد و گر نه کدام کشور است که حاضر باشد حتی به قیمت خطر جنگ جهانی سوم همچنان به حمایت از حکومت ماجراجویی اسلامی بپردازد؟ حدود دو ماه پیش بود که «ژنرال ژانژانگ» یکی از فرماندهان ارشد نظامی



**چکه !
چکه !**

سردار خلیفه ساز!

از مخالفان سرسخت خلافت امویان گروهی بودند که خود را عباسیان می نامیدند و به طور مخفی و زیر زمینی به نام آل محمد، فعالیت می کردند. از مراکز مهم آنان خراسان بود و در همین منطقه بود که ابومسلم (ابراهیم بن عثمان) با امام عباس ابراهیم بن محمد بن علی هم قسم شده که برای آل محمد کار کند و سپس با دختر عمران بن اسماعیل الطابی (که یکی از سرکردگان نهضت عباسی در این دیار بود) ازدواج کرد و امام عباسی خطبه عقد را خواند و ابومسلم مأمور تبلیغ در خراسان شد و او «سیاه جامگان» را تشکیل داد و تمام مخالفان اموی به او پیوستند.

نامدار و گمنام!

بیژن بن رستم مشهور به ابوسهل کوهی (قصبه «کوه» در طبرستان) متولد ۳۶۰ ه.ق از بزرگ ترین و مشهورترین ریاضی دانان، منجمان و مهندسان قرن های سوم و چهارم هجری بود و بیشتر دانشمندان از جمله حکیم عمر خیام و خواجه نصیرالدین طوسی او را استاد و مقدم بر خویش شمرده اند و «کوهی» را از مفاخر ریاضیات مشرق زمین می دانند. کوهی در ۳۹۱ هجری برابر با سال ۱۰۰۰ میلادی با تألیفات و آثار متعدد، جهان را بدرود گفت.

اسیر شجاع

«فیروز» به نام عربی «ابولؤلؤ» پس از شکست ایران از اعراب به اسارت درآمد و غلام مغیره بن شعبه از بزرگان و ثروتمندان عرب درآمد و می بایستی روزانه دو درهم به او پرداخت می کرد که قادر نبود و به عمر خلیفه دوم شکایت برد. «فیروز» آسیاب بادی می ساخت و عمر دو درهم در روز را زیاد ندانست و امر کرد حتی یک آسیاب بادی هم برای بیت المال بسازد. «فیروز» از این دستور در خشم شد و در روز چهارشنبه ۱۶ ذی الحجه سال ۲۳ هجری هنگام نماز صبح، عمر را با ضربات خنجر بر شکم او ترور کرد و با همان خنجر نیز خود را کشت.

احقاق حق و ترور خلیفه!

شیعیان با استناد به گفته حضرت علی - قتل خانواده فیروز کاشانی معروف به «ابولؤلؤ» را که عمر خلیفه دوم را ترور کرد - غیر عادلانه می دانند. چون «فیروز» در واقع به عنوان احقاق حق خود به «عمر» متوسل شده بود و مورد اجحاف قرار گرفت. علی در مقام خلافت فرزند عمر را محکوم به قصاص کرد ولی او فراری شد و به شام نزد معاویه رفت.

روسیه و چین عملاً در پی مستعمره کردن ایران هستند.

شاهان قاجار برای تامین منابع مالی سفرهای خود به اروپا باج های فراوانی به دولت های خارجی می دادند و سران جمهوری اسلامی نیز برای ماندن بر قدرت.

عمل هر دو ناشی از خودخواهی و طمع در قدرت است و وجه مشترک هر دو فدا کردن منافع مردم است.

مردم ایران امروز اما از آن درجه از آگاهی سیاسی برخوردارند که دوست را از دشمن تشخیص دهند و بدانند چه کسانی چوب لای چرخ آنان برای رسیدن به آزادی و دموکراسی می گذارند می بینیم که در شعارهای ضد رژیم، چین و روسیه را هم هدف قرار می دهند.

آنان می دانند شوریهایی که از حکام مستبد حمایت می کنند از جنس همانها هستند. از قدیم گفته اند «کبوتر با کبوتر باز با باز». حکومت استبدادی اسلامی باید با دولت هایی مراد داشته باشد که از جنس خودش باشد به همان میزان مستبد و به همان میزان بی توجه به انسان و انسانیت.

حاصل رابطه با کشورهای نظیر روسیه و چین چیزی جز خفت و زیان برای ایران و مردم نخواهد داشت حمایت های فراوان این کشورها از حکومت خونریز ایران نشان می دهد که آنها همچنان امیدوار به گرفتن امتیازات بیشتری هستند و دنیا باید این موضوع را بداند که امروز تنها با حکومت مستبدی در ایران روبرو نیست بلکه امروز حامیان این حکومت خودکامه نیز به اندازه آنان در جنایت های انجام شده در ایران شریکند و باید در دادگاه جنایت علیه بشریت معرفی شوند.

ونکوور

چین و روسیه در سازمان مل متحد همچنان بهره مند باشد. هر چند در برهه هایی همین کشورها به ایران پشت کرده اند و علیه او رای داده اند، باز جمهوری اسلامی می تواند با دادن امتیازات فراوان آنان را با خود همراه داشته باشد چنانکه تا به امروز هم موفق بوده است. امروز چین و روسیه به غارت ایران مشغولند و سران ایران نیز که تنها به بقای خود می اندیشند دست آنان را به دوستی می فشارند.

سخنان علی خامنه ای در نماز جمعه هفته گذشته در تهران نشان داد رژیم جمهوری اسلامی به حمایت های چین و روسیه اعتماد دارد که اینگونه بی محابا به تهدید کشورهای دیگری پردازد و همچنان از موضع قدرت سخن می گوید. آخوندهای حاکم بر ایران می دانند به لحاظ نیروی انسانی و نظامی جلوتر از قدرت های بزرگ دنیا نیستند. بنابراین باید به پشتیبانی دولت هایی از جنس روسیه و چین دلخوش باشند که اینگونه به همگان چنگ و دندان نشان می دهند.

تجربه تاریخی مراد به دولت هایی از این دست مستبد نشان می دهد که سر بزنگاه ها هم پشت ایران را خالی کرده اند و هم باج بیشتری طلب کرده اند. بی شک در صورت قرار گرفتن کشورمان در شرایط جنگی چین و روسیه مطابق با سیاست دیرینه خود، حکومت اسلامی را برای گرفتن امتیازات بیشتر در تنگنا قرار خواهند داد و رژیم تهران نیز برای ماندن خود، این امتیازات را از ثروت ملی مردم ایران به آنها می پردازد.

چین و روسیه با همکاری جمهوری اسلامی در پی تجزیه ایران نیز هستند کاری که در دوران قاجار تجربه شد. امروز اگر دوران مستعمره کردن کشورهای دیگر به پایان رسیده، ولی کشورهای

چین از دانشگاه دفاع ملی این کشور تأکید کرد: چین نباید در حمایت و حافظت از ایران تردید کند، حتی اگر این موضوع به معنای به راه انداختن جنگ جهانی سوم باشد.

یقیناً چینی ها عاشق چشم و ابروی جمهوری اسلامی نشده اند که اینگونه برایش سینه چاکی کنند. مراودات اقتصادی موجود نیز تنها دلیل این موضوع نمی تواند باشد چرا که چین این مراودات را با کشورهای دیگر دنیا هم دارد. سخنانی از این دست کاملاً نشان دهنده معاملات پشت پرده است. آیا با وجود چنین حمایت هایی نباید در درست بودن گزارش هایی که حکایت از واگذاری بخش هایی از مناطق نفت خیز ایران به چین دارند، یقین نمود؟

قراردادهای استعماری

مطابق با گزارشی غیر رسمی: سه منطقه جغرافیایی ایران برای مدت دوازده سال و حتی بیشتر به نوعی تحت الحمایه چین می شوند. این سه منطقه عمدتاً منابع عظیم نفتی و گازی ایران را در خود جای داده اند و جمهوری اسلامی به چین اجازه داده تا از منابع نفت گاز این مناطق استفاده کند. برای جلوگیری از تکرار تنها به ذکر این نکته بسنده می کنم که مفاد قرارداد مذکور نشان دهنده ضعف جمهوری اسلامی و باج دادن های فراوان آنان برای بقا حکومتشان است، بقای رژیم می که برای ایرانیان هیچ بهره ای نداشته است.

قراردادهایی از این دست بیگانگی هرچه بیشتر روحانیون حاکم بر ایران را با ایرانیان و حرص و طمع کشورهای دوست با حکومت را نشان می دهد.

در یک نگاه هیچ تفاوتی میان شاهان قاجار و این بی خیبران از سیاست و تحولات دنیا وجود ندارد. شگفت آور است روحانیون حاکم بر ایران، با رفتارهای خصمانه، دوستان را به دشمنان تبدیل کرده اند و سپس برای مبارزه با آنان به دشمنان منفعت طلب پناه برده و مملکت را به تاراج گذاشته اند.

مردم ایران از خیانت ها و جنایت های روسیه و چین در حق خود و این اواخر مردم مظلوم سوریه آگاهند. آنها می دانند دولت های نامبرده امروز حامیان قسم خورده استبداد در جهان به شمار می روند. شوریهایی که برای تامین منافع خود جواز انسان کشی را صادر می کنند، و حتی در برابر اعتراض مردم خود به تقلب در انتخابات، به سرکوب آنان نیز می پردازند، نه تنها تهدیدی برای مردم خود به حساب می آیند که خطر وجودشان کشورهای دیگر را نیز تهدید می کند. امروز دنیا باید بداند باید ترتیبی بدهد تا بساط اعمال ننگین دولت هایی اینگونه که برای تامین منافع خود، جواز کشت و کشتار را در سرزمین های دیگر می دهند و عملاً سد راه آنان در رسیدن به آزادی و دموکراسی می شوند برچیده شود.

شریک غارت و جنایت!

به رغم خیانت های آشکار چین و روسیه به مردم، جمهوری اسلامی می خواهد از حمایت های

گذشته ننگین روابط با روسیه و مطالع سودجویانه

کنونی چین کمونیست، هیچ سودی جز خفت

و زیان برای مردم ایران نخواهد داشت!





● همه آن چه در این دو صفحه تحت عنوان «دستخط استاد» می خوانید برگرفته از «یادداشت های ینگه دنیا» نوشته دوست عزیز مان دکتر الهی از ماهنامه «روزگار نو» در سال ۱۳۷۷ است که همچنان تازگی دارد.

عفت نشر؟!؟

نقطه هایی که محصول صنعت چاپ و ادب متظاهر و متقلب مکتوب ماست!



عکس از: مرقی فرزانه

دستخط استاد:

دکتر صدرالدین الهی

صلب آدم هست. از این جهت سجده نکردم. فرعون به او گفت:
— آیا کسی بدتر از من در روی زمین نیافته ای؟ شیطان گفت:
— شخص حسود بدتر است هم از تو و هم از من. به درستی که حسد اعمال را فانی می سازد چنانچه آتش، فنا می کند هیمة را. و باز در خبر است که یکی از اهالی مصر، خوشه انگوری نزد فرعون آورد و خواهش نمود که آن را خوشه ی مروارید و دانه های جواهر نماید. فرعون آن را گرفته به اندرون درآمد و در را از روی خود بست و به این فکر بود که چگونه انگور را جواهر نماید. ناگاه شیطان به در حجره آمد در را کوبید. فرعون آواز داد که:
— کیست؟ ابلیس گفت:
— ضربه ی من به ریش خدایی که نمی داند به در خانه کیست؟ پس داخل حجره شد و خوشه را از فرعون گرفته اسمی از اسماء الله به آن خواند ناگاه جواهری بسیار غلطان شد. به فرعون گفت:
— انصاف بده که با وجود این فضل و کمال شایسته بندگی نبودم. مرا از درگاه راندند تا کسی مثل تو با وجود این همه حمق و جهل داعیه خدایی بکنی. «از ترجمه کتاب زهرالربیع سید نعمت الله

نظر من جدی ترین مجله زنانه ای است که تا به حال در تاریخ مطبوعات ایران منتشر شده است — وقتی از عادت زشت ختنه زنانه در آفریقا و سواحل جنوبی ایران و حتی گاه در بعضی از قبایل غرب و جنوب ایران — صحبت می شود، بانوان نامبرده ترجیح می دهند اصطلاح «کلیتوریس» فرنگی را به جای واژه عربی «بَظَر» و یا واژه غیر متداول «تلاق» به کار ببرند تا چه رسد به فارسی عامه و معروف آن که مرحوم دکتر معین در کتاب لغت خود آورده است.
گفتگوی شیطان و فرعون!
در روایت است که روزی شیطان به در خانه فرعون آمد. در را کوبید. فرعون گفت:
— کیست؟ شیطان بخندید و گفت:
— اگر تو خدا بودی هرآینه می دانستی در را که می کوبد! فرعون در یافت که ابلیس است. به او گفت:
— یا ملعون داخل شو! ابلیس گفت:
— داخل می شود ملعونی بر ملعونی! پس نزد فرعون آمد. فرعون به او گفت:
— چرا به آدم سجده نکردی تا اینکه از درگاه خداوند رانده و مستوجب لعنت شوی؟ شیطان گفت:
— چون دانستم مثل شخصی چون تو در

است و در داخل این کتاب ترجیع بندی به نام ترجیع بند «أحوللو» به چاپ رسیده که نمی دانم مال کیست — و حتی مرحوم دانش پژوه هم با دیدن نسخه زیراکس شده آن از تشخیص اینکه ترجیع بند از آن کیست — درماند.
حدس خود من آن است که این ترجیع بند چاپ شده و بعداً به علت «عفت نشر» که شبیه «عفت انتشارات اسلامی» این روزگار است سانسور شده و صفحات باطل شده آن به مصرف داخل جلد کتاب لغت رسیده است.
بعد به مرحوم محبوب تذکر دادم که: کاش در چاپ دیوان عبید این نقطه گذاری ها را نکند. خندید و گفت: «اتفاقاً آقای «حامد الگار» استاد فارسی دانشگاه برکلی هم همین تذکر را به من دادند و گفتند: «آقا جمعاً در فارسی شما سه کلمه دارید که با نقطه آن را می پوشانید چرا این کار را می کنید؟»
یادمان باشد که ما در زبان محاوره یکی از غنی ترین فرهنگ های دشنام جنسی را داریم که فقط روس ها در آن با ما پهلومی زنند ولی در تحریر مردم مؤدبی هستیم.
دیگر این که حتی در مجلات فارسی زبان بانوانی که خود را «زَنُور» (فمینیسیت) می خوانند به کار بردن لغت فارسی جهاز تناسلی زن هنوز رواج نیافته و فرضاً در مجله «نیمه دیگر» که بهترین نمونه این طرز فکر و از

از کسی خواندم که در باره «مردم و مسائل جنسی» به نکته ای اشاره کرده که دیدم یک آدم دیگری هم به موضوعی که مدت هاست ذهن مرا مشغول داشته، همانگونه فکر می کند که من.
مخلص کلام ایشان آن بود که چرا ما در زبان فارسی نسبت به اجزای جنسی آدمیزاد نوعی حرمت قلمی داریم در حالیکه در زبان های دیگر چنین نیست و گله کرده بودند که این موضوع حداقل در کار ایشان — که ظاهراً روانکاوی یا روانشناسی بالینی است — مشکل ایجاد می کند.
یادش به خیر، دکتر محمد جعفر محبوب، یک شب در جایی با من بحث می کرد و در مقابل همین ایراد من که: استاد! دیوان ایرج را چاپ کرده ای پر از نقطه! این یعنی چه؟ دکتر محبوب انسان منصفی بود. فکری کرد و گفت: راست می گویی این نقطه ها نمی دانم از کجا آمده؟ در جوابش عرض کردم: از صنعت چاپ و ادب متظاهر و متقلب مکتوب ما بعد از پیدا شدن این فن و ترقی آن.
بعد خدمتش توضیح دادم که در تمام دواوین خطی شعرای ایران، نام اجزای تناسلی به صراحت و بدون پرده پوشی نوشته می شده است. حتی به او متذکر شدم که من متن کتاب لغت معتبر «منتهی الارب» را از پدرم به میراث برده ام که یک کتاب چاپ سنگی عصر ناصری

یک وزن عاشقانه برای همیشه!



وزن دوبیتی که معروف ترین آنهاکار «باباطاهر عریان» است، یک وزن عاشقانه غمگین است.

در این وزن بسیار طبع آزمایی شده و یکی از زباترین طبع آزمایی های اخیر شعر معروف «کارون» فریدون توللی است که در آن دو بیت کامل و یک بیت از یک دوبیتی را به استادی تمام تضمین کرده است.

در سال های خیلی دور جوانی ما، خانم «فاخره صبا» هم در یک رستال از یاد نرفتنی، آن دوبیتی معروف «دلم از دوری تو گیز و ویژه» را خواندم که گمان می برم آهنگ آن کار «امین الله حسین» بود.

چندی پیش «عطا مهاجرانی» رفیق شاعر من این مثنوی را در این وزن برایم از «ونکور» کانادا فرستاد که فکر می کنم برای این صفحه شعری دلپذیر است:

بیابان در بیابان دشت در دشت

دل دیوانه دنبال تو می گشت

نشانت را ز صحرا باد می برد

خیالت هم مرا از یاد می برد

دلم می خواند همچون مرغ «کوکو»

که ای مرغان صحرا جفت من کو؟

اگر یک لحظه با او می نشستم

پر پروازها را می شکستم

کبوترهای چاهی جفت با جفت

صدای بالشان با من همی گفت:

«چه خوش بی مهربونی هر دوسر بی

که یک سر مهربونی در دسر بی»

موسوی جزایری» (این کتاب و ترجمه فارسی آن که توسط یکی از احفادش در عصر سلطنت ناصرالدین شاه قاجار صورت گرفته و چاپ شده یکی از معتبرترین مراجع اهل منبر است).

اندر عتاب

خداوند به حضرت ابراهیم

به خاطر نگاه دوباره ای که چند سالی است به کتب عرفانی فارسی می اندازم و در آنها جوهر اعتراض به شریعت شلاق به دستان و شبان و ارگان حکام دین را جستجو می کنم، در کتاب معتبر «کشف المحجوب» جلالی هجویری که از اُمّهات کتب صوفیانه فارسی است به حکایت جالبی برخوردیم.

«کشف المحجوب» را قریب هزار سال پیش «ابوالحسن علی بن عثمان بن علی جلالی هجویری» از اهالی غزنین نوشته است.

نثر فارسی درخشان و ساده آن هنوز هم بی مراجعه به فرهنگ و قاموس برای همگان قابل فهم و مأنوس است به شرط آن که به رسم الخط فارسی آن زمان آشنا باشند.

مؤلف کتاب که بسیار نازک کار و زیرک در این معرکه گام نهاده، کتاب را به آیین شریعت آن روزگار پرداخته اما در جای جای این متن صوفیانه فارسی می بینیم که چگونه روح ایرانی مؤلف به ستیز نابرابری های دینی آن هم در حق گبران یعنی پدران خویش برخاسته و از زبان خدایی که مورد قبول ادیان تک خدایی است — نشان داده که ملاک و اصل زیست جهانی جز از طریق رعایت مساوات میان افراد بشر میسر نیست.

حکایتی که به آن برخوردیم و به نقلش در این یادداشت می ارزد مربوط می شود به خطاب خداوند به حضرت ابراهیم که پدر پیامبران همه مذاهب سامی است. موسویان و عیسویان و محمدیان او را باور دارند و مسجد ابراهیم در «حبرون» فلسطین امروز مابه النزاع مسلمانان و یهودیان است. باری صاحب «کشف المحجوب» در تأدیب ابراهیم از سوی خدا می نویسد:

«و اندر اخبار صُحاحست کی (که) ابراهیم خلیل الله صلوات الله علیه چیزی نخوردی تا میهمانی نیامدی. سه روز بود تا کسی نیامده بود. کبری (گبری) بر در سرای وی آمد. ویرا گفت: تو چه مردی؟

گفتا: گبری! گفت: برو که میهمانی و کرامت مرا نشایی! از حق بدو عتاب آمد که کسی را که من هفتاد سال پیرودم ترا کرانکند (روانباشد) که کرده ای (گرده ای نان) فراوی دهی.

هر چه می خواهید بگویید من این نثر پر

طمأنینه و محکم و درخشان جلالی را به حکایت معروف و طولانی:

شنیدم که یک هفته ابن السبیل / نیامد به مهمانسرای خلیل /

از شیخ اجل سعدی با همه سرسپردگی به این همراه همیشگی بازارچه زندگیم ترجیح می دهم.

راز بدخطی!

خط بنده نه چندان زیباست که به تصور درآید! اگر خط «میر» و «امیر نظام گروسی» و

بودند: «آقای الهی لطفاً مطلب را به «خط» خودتان پاکنویس کنید و بفرستید چون خط این دوستان روی خط شما را سفید کرده است». موضوع را به دوستم تذکر دادم این دو بیت را برایم فرستاد:

خط ناپخته ما خوانده نشد

چه توان کرد که خام است هنوز

راز بد خطی ما دانی چیست؟

پیرو «خط امام» است هنوز

«عمادالکتاب» چون پر طاووس است که می توان بر اوراق مصاحف نهادشان یا مصاحف به آن نوشت، خط این بنده آن پای طاووس است که هر بار خود بعد از نوشتن به آن نگاه می کنم، پر و بال فرار می چینم و سر به جیب خجالت فرو می برم.

اما به تازگی یکی از دوستان صاحب دل من مطلبی برایم فرستاد که در جایی چاپ کنم. دو روز بعد دوستان مطبوعاتی مطلب را برگرداندند، با یادداشتی که روی آن نوشته

در ترازوی تاریخ...!



قانون اساسی مشروطیت دموکراتیک نبود، پادشاهان پهلوی ادعای دموکراسی نداشتند، مخالفانشان هم دیکتاتور بودند!

سلسله پهلوی در عین دیکتاتوری زمینه‌های عینی و مدنی‌گذار به دموکراسی را فراهم آورد ولی مخالفانش نتوانستند از شرایطی که برای نقش آفرینی آنان باز شده بود، استفاده مطلوب کنند!

ملایان و «دین مبین» در آن افزایش می‌یابد. زیربنای قانونی آپارتاید مذهبی در قانون اساسی مشروطه گذاشته می‌شود.

هدف اصل الحاقی مربوط به تغییر قانون اساسی و دیگر تغییرات قانون اساسی در دوران پهلوی نیز نه محدود کردن قدرت ملایان بلکه افزودن بر اختیارات پادشاه بود. وگرنه هیچ تغییری شامل اصول مربوط به «دین مقدس اسلام و مذهب رسمی کشور» که طریقه حقه جعفریه اثنی عشریه می‌باشد و احکام آن و یا مربوط به سلطنت مشروطه ایران است نمی‌گردد و اصول مزبور الی الابد غیرقابل تغییر است.»

شاهان پهلوی و قانون اساسی
در دورانی که سلسله پهلوی در ایران بود، هیچ کدام از کشورهای همسایه و منطقه (به غیر از بعدها دولت اسرائیل) به صورت دموکراتیک، آن گونه که امروز از آن سخن می‌رود، اداره نمی‌شد. شرایط اجتماعی و تاریخی این کشورها و هم چنین جهان دوقطبی آن دوران و حساسیت منطقه نیز چنین اجازه‌ای را نمی‌داد.

اما واقعیت این است که علاوه بر اینکه

و معین است که تشخیص مخالفت قوانین موضوعه با قواعد اسلامی بر عهده علمای اعلام ادام الله برکات وجود هم بوده و هست لهذا رسماً مقرر است در هر عصری از اعصار هیأتی که کمتر از پنج نفر نباشد از مجتهدین و فقه‌های متدینین (که مطلع از مقتضیات زمان هم باشند) به این طریق که علمای اعلام و حجج اسلام مرجع تقلید شیعه اسامی بیست نفر از علماء که دارای صفات مذکوره باشند معرفی به مجلس شورای ملی بنمایند پنج نفر از آنها را یا بیشتر به مقتضای عصر اعضای مجلس شورای ملی بالاتفاق یا به حکم قرعه تعیین نموده به سمت عضویت بشناسند تا موادی که در مجلس عنوان می‌شود به دقت مذاکره و غور بررسی نموده هریک از آن مواد ممنوعه که مخالفت با قواعد مقدسه اسلام داشته باشد طرح و رد نمایند که عنوان قانونیت پیدا نکند و رأی این هیأت علماء در این باب مطاع و تتبع خواهد بود و این ماده تا الله فرجه تغییر پذیر نخواهد بود.»

هرچه اختیارات سلطنت به عنوان «موهبت الهی» به تکرار «از طرف ملت» محدود می‌شود به همان اندازه نقش

تمامی آزادی‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی را که می‌شد از مفاد قانون اساسی استخراج کرد، با اگر و مگرهای شرعی و اصطلاح «مضره به دین مبین» محدود کند.

پادشاهان پهلوی نیز به حفظ و پاسداری از این قانون اساسی سوگند یاد کردند که نشانی از روح آزادی و دموکراسی در آن وجود نداشت. متمم قانون اساسی، تیر خلاص قانونی روحانیت و دربار خرافی قاجار، به جنبش مشروطه و حق حاکمیت مردم بود که می‌توانست با اصل اولیه که به امضای مظفرالدین شاه رسیده بود جان بگیرد.

ملایان در همان کلیات، «میخ حق و اختیارات ویژه روحانیت شیعه» را چنان محکم می‌کوبند که هر آنچه پس از آن با ظاهر حقوق مردم و حق حاکمیت ملی می‌آید، پیشاپیش از محتوا تهی است و زینتی است که بر این میخ آویخته شده است:

«باید در هیچ عصری از اعصار مواد قانونیه آن [مجلس شورای ملی] مخالفتی با قواعد مقدسه اسلام و قوانین موضوعه حضرت خیرالانام صلی الله علیه و آله و سلم نداشته باشد

مظفرالدین شاه به امضای وی رسید به طور عمده به همین حق حاکمیت و اختیارات مجلس شورای ملی مربوط می‌شد، ولی هنگامی که شور انقلابی مشروطه فرو نشست، دستگاه قدرت مذهبی درون دربار فاسد قاجار - که محمدعلی شاه به شدت خرافی و مخالف مشروطه بر مسند آن تکیه زده بود - به تجدید قوا پرداخت تا یک سال بعد هم قدرت دربار و هم موقعیت خود را که به شدت در خطر قرار گرفته بود، تحکیم کند.

نتیجه از نظر سیاسی، قتل شماری از مشروطه خواهان و به توپ بستن مجلس به دستور محمدعلی شاه و برقراری دوره «استبداد صغیر» در کشور بود، و از نظر حقوقی تصویب «متمم قانون اساسی» که یکسر قلم بطلان بر آرمان‌های آزادی خواهانه و تجددگرایانه جنبش مشروطه می‌کشید.

تیر خلاص به مشروطه

هرچه در قانون اساسی مشروطه بر نقش مردم و نمایندگان آنها تأکید شده بود، در متمم قانون اساسی اصول متعددی برای تحکیم نقش مذهب و روحانیت شیعه به تصویب رسید تا



الاهه بقراط
نویسنده - روزنامه نگار

محدود کردن اختیارات!

قانون اساسی مشروطه به مثابه دستاورد جنبش مشروطه یک گام بزرگ در محدود کردن اختیارات پادشاهان قاجار و دستگاه قدرت مذهبی و تلاش برای تحقق حاکمیت مردم بود.

این جنبه نظری قضیه است وگرنه شرایطی که جامعه عقب افتاده ایران در آن بسر می‌برد از اعمال حق حاکمیت مردم بسی دور بود.

قانون اساسی که در سال ۱۲۸۵ خورشیدی پنج روز پیش از مرگ

پادشاهان پهلوی ادعای دموکراسی نداشتند، مخالفان آنها نیز نه تنها دموکرات نبودند، بلکه آنچه هم مدعی‌اش بودند و از آن دفاع می‌کردند نیز، دموکراتیک نبود. گروهی در جبهه چپ به دنبال «دیکتاتوری پرولتاریا» بودند که تجربه و نمونه عینی آن اتحاد شوروی بود. گروهی دیگر در جبهه راست به دنبال (آخوندها و آیت‌الله‌ها) و **فداییان اسلام** بودند که تجربه و نمونه عینی آن «روح الله خمینی» همین جمهوری اسلامی در ایران است.

برخی از همین جبهه به دنبال حکومتی بودند که «اسلام» نقش بیشتری در آن داشته باشد که تجربه و نمونه عینی‌اش همین «ملی خط تیره مذهبی»‌های خودمان و «اصلاح‌طلبان» هستند که اگرچه «دولت موقت‌شان» مستعجل بود و دولت «اصلاحات»‌شان در حد «تدارکاتچی» باقی‌ماند، ولی احتمال به قدرت رسیدنشان در ایران همچنان وجود دارد. آنها امروز بیش از آنکه بدیلی در برابر نظام جمهوری اسلامی باشند، **آلترناتیوی علیه نیروهای سکولار و دموکرات جامعه به شمار می‌روند.**

پس هم پادشاهان پهلوی و هم مخالفانشان، **دموکرات نبودند** با این تفاوت که پادشاهان پهلوی خدمات جدی در حفظ کشور و در زمینه‌های اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی انجام دادند که مخالفانشان نه تنها آنها را درک نکردند و قدرش را ندانستند، بلکه تمام نیروی خود را برای مخالفت و تخطئه آن اقدامات به کار گرفتند.

پادشاهان پهلوی نیز در برابر، از آنجاکه دیکتاتور بودند، نتوانستند زمینه‌های فکری و اجتماعی لازم را برای اقدامات تاریخی خود فراهم آورند. این زمینه‌ها تنها از طریق آزادی بیان و مطبوعات و احزاب می‌توانست فراهم آید و چنین چیزی جدا از آنکه نیروهای سیاسی ایران چنین ظرفیتی را نداشتند، از دو پادشاه دیکتاتور نیز بر نمی‌آمد به ویژه آنکه قانون اساسی که به آن سوگند یاد کرده بودند، چنین امکاناتی را بخصوص در برابر قدرت روحانیت در اختیار آنان نمی‌گذاشت.

با این همه پادشاهان پهلوی با وجود محدودیت‌های قانون اساسی، در تحقق بسیاری از اهداف جنبش مشروطه و حقوق شهروندی به ویژه در زمینه حقوق زنان و پیروان مذاهب دیگر و هم چنین اقدامات اقتصادی و به در آمدن از رابطه ارباب و رعیتی، در برابر روحانیتی قرار گرفتند که فکر می‌کردند آنچه در متمم قانون اساسی برای خود

در نظر گرفته‌اند واقعا «الی‌الابد غیرقابل تغییر» است.

اما امتزاج دستگاه روحانیت و سلطنت- در طول تاریخ و به طور سنتی- بیش از آن بود که دو پادشاه پهلوی، اگر هم می‌خواستند، قادر به گسستن آن باشند.

اینکه پادشاهان پهلوی به دلیل اعتقادات مذهبی‌شان به زیارت می‌رفتند و یا حتاسخنانی می‌گفتند که نشانگر عقاید مذهبی و یا خرافی آنها بود، امریست هم‌شخصی و هم معمولی و رایج! همین امروز سران کشورهای غربی به زیارت و دستبوس پاپ می‌روند! حتا کمونیست‌ها و سوسیالیست‌ها و شخصیت‌هایی که باور دینی ندارند نیز در یادبودهایی که در کلیساها برگزار می‌شود، حضور می‌یابند و به سخنرانی مقامات کلیسا گوش می‌دهند و با آوازهای مذهبی همراهی می‌کنند و کسی به آنها ایرادی نمی‌گیرد!

در اروپا هنوز خرافه‌ای مانند «قدیس» خواندن این یا آن مقام روحانی از سوی کلیسای کاتولیک رایج است.

چندی پیش با پیگیری زنی که گمان می‌کرد بیماری «پارکینسون» وی بر اثر دعای پاپ درمان شده، ژان پل دوم را «قدیس» اعلام کردند آن هم در حالی که این پاپ لهستانی که نقش محبوب و مهمی در «جنبش همبستگی» لهستان و آغاز فروپاشی بلوک شرق داشت، خودش با بیماری پارکینسون درگذشت!

سختیف‌ترین ایرادها به پادشاهان پهلوی همین «گیر دادن» به اعتقاد مذهبی آنها و یا نوع تظاهر آنها به این

اعتقاد اشان است حال آنکه کاری که آنها عملا در تأمین حقوق شهروندی و آزادی‌های اجتماعی و فرهنگی انجام دادند، بسی فراتر از عقاید مذهبی آنها و تاب تحمل فرقه شیعه و ملایانی چون خمینی بود که از شاه خواست حق رأی زنان را پس بگیرد و پیروان مذاهب دیگر را با شیعیان برابر قرار ندهد.

مقاومت حقوقی و فرهنگی سلسله پهلوی در برابر روحانیت خرافاتی و واپسمانده آن را نه تنها در برابر روحانیانی از قماش خمینی قرار داد بلکه بخشی از جامعه را نیز علیه آن بسیج کرد که بسیاری از «روشنفکران» و نیروهای سیاسی مخالف از جمله «چپ» در آن جای می‌گرفتند!

فرهنگ حذف و شکنجه اما آگاهی به اینکه پادشاهان پهلوی و مخالفانشان، هر دو، دیکتاتور بودند، هنوز به این معنی نیست که آن مخالفان، امروز از تفکر آن دوران خود الزاما فاصله گرفته‌اند، بلکه تنها به این معنی است که بر این دیکتاتوری دو جانبه آگاهی یافته‌اند (البته اگر آگاهی یافته باشند!) همین مخالفان که گروهی از آنان پس از انقلاب اسلامی در یک دوره کوتاه آزادی بیان یافتند و گروهی دیگر- حتا در قدرت و پیرامون قدرت قرار گرفتند- نشان دادند که همچنان خارج از دایره دموکراسی قرار دارند چرا که از یک سو به استحکام یک دیکتاتوری مذهبی به شدت خشن و بیدادگر یاری رساندند، از سوی دیگر علیه یکدیگر به تخریب و حذف پرداختند (به روزنامه‌ها و ارگان‌های گروهی آن دوران مراجعه کنید) و حتا

معلوم شد درون خود نیز به حذف و شکنجه دست زده‌اند. آنها هنوز باید ثابت کنند تا چه اندازه و به کدام درک دموکراتیک دست یافته‌اند که نداشتن‌اش را به پادشاهان پهلوی و سران جمهوری اسلامی ایراد می‌گیرند.

همین جا تأکید کنم جنایاتی که علیه شهروندان ایران (از سوی دستگاه‌های امنیتی هر دو رژیم) انجام گرفته و می‌گیرد، نه تنها با هیچ دستاویزی توجیه‌پذیر نیستند، بلکه تازمانی که بر اساس اسناد و مدارک لازم به بررسی آنها پرداخته نشود، همچنان پرونده‌هایی باز خواهند بود.

جنایت، از جمله قتل‌های سیاسی و شکنجه، به هر دلیلی که باشد و در هر اندازه و ابعادی، و توسط هر حکومت، یا گروه یا فردی که صورت گرفته باشد، قابل معامله، مجادله و چشم‌پوشی نیست.

جنایتکاران در هر رژیمی که باشند، حتا در رژیم آینده که چه بسا ممکن است دموکرات هم باشد، باید بدانند در برابر اعمال خود مسئول هستند و حتا پس از مرگ‌شان از سوی جامعه و تاریخ به محاکمه کشیده خواهند شد.

در این زمینه نیز سیاست یک‌بام و دو‌هوا وجود ندارد. نمی‌توان درباره جنایات جمهوری اسلامی شعار داد «بی‌خش و فراموش نکن!» اما روی جنایات رژیم گذشته تمرکز کرد آن هم در حالی که به اعتراف دوست و دشمن ابعاد آنها مطلقا مقایسه‌پذیر نیستند. و یا گمان کرد به دلیل همین ابعاد غیر انسانی می‌توان آنچه را در زندان‌های رژیم شاه

روی داده به فراموشی سپرد! در جامعه‌ای که تنبیه بدنی فرزندان بخشی از «تعلیم و تربیت» به شمار می‌رود، واز «چوب معلم» به مثابه «گل» ستایش می‌شود، تنها با ممنوعیت قانونی نمی‌توان به بازپروری آن پرداخت.

تغییر فرهنگ شکنجه و تنبیه روحی و جسمی- که نه تنها در زندان‌های سیاسی بلکه علیه زندانیان عمومی نیز به شدت رایج است- و دین اسلام نیز آن را در روابط زناشویی و خانوادگی توصیه می‌کند، به یک تحول بنیادین در آموزش و پرورش و قوانین کیفری نیاز دارد. با رجوع به این فرهنگ است که بیشتر دریافته می‌شود چرا قانون اساسی مشروطه دموکراتیک نبود، چرا پادشاهان پهلوی ادعای دموکراسی نداشتند، چرا مخالفانشان نیز دیکتاتور بودند و آنچه «آزادی» می‌پنداشتند چیزی جز دیکتاتوری خودشان نبود، چرا جمهوری اسلامی توانست راه به سوی دموکراسی را با خشونت تمام سدّ کند و چرا این نظام همچنان بر ایران حاکم است. وگرنه آسان‌ترین و سختیف‌ترین راه این است که با سلب مسئولیت از فرد و جامعه، «تقصیر» و «گناه» شرایط امروز و کمبودها و حتا شکل‌گیری رژیم کنونی را به گردن نظام گذشته انداخت!

تاریخ اما با واقعیت و نقش و مسئولیت نیروهای اجتماعی به سنجش می‌نشیند و در ارزیابی مسئولیت نظام گذشته در قبال آینده ایران که سی سال است به حال ما تبدیل شده است، آن نیروهایی را هم که به تکرار ادعای دموکراسی می‌کنند ولی به شدت دچار فراموشی سیاسی شده و نقش و مسئولیت خود را نه تنها در شکل‌گیری جمهوری اسلامی بلکه در ادامه و بقای آن انکار می‌کنند، به پاس‌خگویی فرا می‌خواند.

سلسله پهلوی در عین دیکتاتوری، زمینه‌های عینی و مدنی گذار به دموکراسی را فراهم آورد، اما مخالفان دیکتاتورش نتوانستند در شرایطی که فضا برای نقش‌آفرینی آنان باز شده بود، از آن استفاده مطلوب کنند و به دنبال «روح» شیخ فضل‌الله نوری به راه افتادند.

واقعیت این است که مهم نیست چه «فکر» و «عقیده»‌ای داشته باشید و یا حتا از کدام «قانون» پیروی کنید، بلکه مهم این است که چه می‌کنید! این «عمل» است که تعیین‌کننده است و دیر یا زود در ترازوی تاریخ قرار می‌گیرد.



شیخ فضل‌الله نوری

نیروهای ملی مذهبی موسوم به «اصلاحات» پیش از آن که در مقابله با حکومت اسلامی باشند، مدعی نیروهای سکولار /دموکرات هستند!



عدم شفافیت در برگزاری کنفرانس برای «اتحاد»؟!؟



اسماعیل نوری علا

عدم شفافیت!

از جانب آشنایان و ناشناسانی چند مداوم به من توصیه شده است که بیش از این به موضوع «کنفرانس استکهلم» نپردازم چراکه موضوعی است – خوب یا بد انجام شده و خود دکتر شه‌ریار آهی (یکی از دو تن مبتکر این کنفرانس) هم در برنامه‌ی «افق» صدای امریکا گفته است که ما در کار برگزاری این کنفرانس اشتباه کرده ایم؛ و اکنون هم که کم و بیش می دانیم در این گرد همائی واقعاً مسئله‌ی خاصی مطرح نشده بهتر است که موضوع را، «کش ندهیم» و موجب گسترش نومیدی مردم ایران از کارهای اپوزیسیون نشویم.

من در عین این اعتقاد که باید از هر کنفرانس و گفتگوئی استقبال کرد و فقط مواظب بود که در برگزاری آن رعایت کامل شفافیت سیاسی شده باشد، و در بررسی این مجالس نیز بیشتر درس آموزی از تجربه را در نظر داشت تا انتقاد و افشاگری، فکر می کنم که داستان این همایش هنوز به پایان خود نرسیده و باید منتظر برخی از دنباله ها و پی آمدهای آن نیز باشیم اما، اگر فکر نمی کردم که – در موقعیت کنونی، نپرداختن به یک موضوع خاص در این ارتباط می تواند زیانبار باشد – ترجیح می دادم، تا علنی شدن آن پیامدها که می گویم، دیگر در این باره مطلبی ننویسم و سخنی نگویم. اما نکته ای که می تواند راهگشای ما برای آینده باشد ارزشمندتر از آن است که بتوان از آن گذشت یا از آن «غفلت» کرد.

تا کنون، پرداختن من به داستان کنفرانس استکهلم از منظر «عدم شفافیت در عصر انقلاب ارتباطات» بوده است، واقعیتی که گردانندگان اش را وادار کرده که چندگونه سخن بگویند: گاه زبان به دروغگوئی باز کنند، و گاه وجود بسیاری از واقعیات روشن را منکر شوند، در نتیجه، در تنور شایعه پردازی، سوء ظن، دائی جان ناپلئون بازی، و گسترش تئوری های مربوط به روند «جلبی سازی» بدمند و آتش آن را از همیشه شعله ورتر کنند. اما، در عین حال، فکر می کنم که به این کنفرانس می توان از منظر دیگری هم نگریست. **تشکیلاتی برای چه؟!؟**

نام این کنفرانس از ابتدا، و در پوسته های منتشر شده برای آن، «اتحاد برای دموکراسی در ایران»

«اتحاد» خوب است، اما نه برای آلترناتیو حکومت اسلامی!

شرط اول برای هر گونه اتحادی انجلال طلبی رژیم جمهوری اسلامی و قانون اساسی آن است!

«این اتحاد چگونه می خواهد دست به عملیاتی بزند که به استقرار دموکراسی در ایران بیانجامد؟» و یا «وسائل اجرایی مختلفی که این اتحاد باید در دسترس داشته باشد تا به مقصود برسد چیستند؟»

هر ذهن دارای اندک منطقی این واقعیت بدیهی را می فهمد که اتحاد مورد نظر، پس از تسجیل خود، باید دارای تشکیلاتی باشد، آدم هائی را مأمور گرداندن آن تشکیلات کند، و این آدم ها باید مشغول تعیین استراتژی و تاکتیک های لازم برای مبارزه در راستای استقرار دموکراسی در ایران شوند؛ و این عملیات به معنی آن است که اتحاد باید منجر به خلق پدیده ای شود که می تواند نام های بی شماری را بر خود بگذارد: «شورای هماهنگی، شورای رهبری، پارلمان و دولت در تبعید، دولت در سایه، و...» در واقع، بدون وجود چنین پدیده ای، اتحاد دارای هیچ معنای عملی و مفیدی نبوده و حکم دلخوشکنک را خواهد داشت.

(علت و معلولی) پر کنند که این وظیفه در نام کنفرانس بر عهده ی واژه ی «برای» گذاشته است. اتحاد علتی است که می خواهد به معلول «استقرار دموکراسی در ایران» برسد. یا، در یک برهان خلف، نام کنفرانس می تواند شعاری اینگونه تلقی شود: «بدون اتحاد نمی توان به استقرار دموکراسی در ایران دست یافت». تا اینجای قضیه اتفاق مهمی رخ نداده و حرف تازه ای گفته نشده است.

این روزها تقریباً کمتر سیاستورزی را می توان یافت که بر «ضرورت اتحاد» تأکید نکند، همان امری که سال ها است در شعار مشهور شاهزاده رضا پهلوی نیز تکرار شده است: «امروز فقط اتحاد!»

اما، اگر از منظر «امکانات عملی» به این شعارها بنگریم، که «چگونه از اتحاد می توان به استقرار دموکراسی به ایران رسید؟» یا «در فاصله ی لحظه ای اتحاد و لحظه ی استقرار دموکراسی در ایران چه عملیاتی لازم است صورت گیرد؟» یا

ذکر شده است و لذا می توان از طریق تحلیل این نام نیز کوشید تا به مقاصد واقعی گردانندگان و مبتکران آن پی برد.

این نام را می توان به دو صورت خواند:

۱: اتحاد عده ای که در کنفرانس شرکت می کنند برای استقرار دموکراسی در ایران!

۲: بحث درباره ی راه ها و امکانات رسیدن به اتحادی که می تواند منجر به استقرار دموکراسی در ایران شود.

اما آنچه مهم است به این نکته برمی گردد که، در هر دو تفسیر از نام این کنفرانس، واژه ی «اتحاد» جنبه ی مرکزی دارد. یعنی یا خواسته اند خودشان با هم اتحاد کنند تا دموکراسی را به ایران ببرند و یا قصد داشته اند در حول و حوش چگونگی اتحاد نیروها برای انجام این کار گفتگو و مطالعه کنند.

در هر دو صورت هم می توان به فاصله ی مفقوده ای در بین دو اصطلاح «اتحاد» و «دموکراسی در ایران» توجه داشت که قاعدتاً آن را باید رابطه ای

در نگاه نخست به این واقعیات ذهن مخالف موجودیت حکومت اسلامی از خود می پرسد که کارکرد این پدیده، یا تشکل، چه می تواند باشد جز قذعلم کردن در برابر حکومت اسلامی مسلط بر ایران و بازی کردن نقش یک «آلترناتیو» (بدیل؟ جایگزین؟) برای آن؟ پس هر اتحادی که مابین نیروهای «اپوزیسیون» ممکن شود، اگر نخواهد به «آلترناتیو سازی» منجر گردد، نمی تواند واجد معنایی باشد و ره به جایی ببرد. اما بلافاصله، مثلاً در رابطه با کنفرانس استکهلم، به این واقعیت بر می خوریم که عموم مدیران و گردانندگان و چهره های سرشناس این کنفرانس جملگی کوشش خود را در این راستا بکار برده اند که همین نکته را منکر شوند.

عدم طرح آلترناتیو سازی!

مهندس حسن شریعتمداری، که از مبلغان اصلی



نبوده است. اما این واقعیت انکارناپذیر را هم می دانیم که اگر هدف این کنفرانس روزی متحقق شود آنگاه ناگزیر خواهد بود از دل این اتحاد به دست آمده، تشکیلاتی را بیرون کشد که در ابتدا بعنوان چرخ پنجم اصلاح طلبان داخل عمل می کند اما در نهایت می تواند به پیدایش یک «آلترناتیو اصلاح طلب» نیز منجر شود. که اصلاح طلبی، بنا بر تعریف، کاری با «حکومت» ندارد و خواستار ایجاد جابجائی در «دولت» است و آلترناتیوی هم که می آفریند آلترناتیو دولت است و نه حکومت.

در حالی که هنگامی از «آلترناتیو» سخن می گوئیم لازم است به این امر نیز توجه داشته شود که در مورد انحلال طلبان می توان بصراحت گفت که آلترناتیو مورد نظرشان می خواهد بدیل و جایگزین «حکومت اسلامی» (یعنی ملغی

بایستی از دل اتحاد نیروهای انحلال طلب یک آلترناتیو سکولار / دموکرات بیرون بیاید و در برای رژیم اسلامی قرار بگیرد!

کننده ی قانون اساسی اسلامی و براندازنده ی ساختار برآمده از آن) باشد.

اگر به مواضع مبارزاتی همه ی اصلاح طلبان سرشناس برگردیم این نکته را بوضوح خواهیم دید. از میر حسین موسوی گرفته تا محمد خاتمی همه خواستار تغییر دولت اند، آن هم در چارچوب قانون اساسی کنونی و از طریق آنچه از جانب آنها «انتخابات آزاد» در محدوده ی حکومت اسلامی!

بهترین جمع بندی از این موضوع را علی شکوری راد، وکیل مجلس ششم و یکی از وابستگان جریان اصلاح طلبی در ایران، عرضه کرد او گفت: «اصلاح طلبان اپوزیسیون نظام نیستند، بلکه اپوزیسیون دولت (کابینه احمدی نژاد) هستند. آن نظامی که در قانون اساسی ما ذکر شده، اگر به معنای واقعی برقرار باشد، تمام اصلاح طلبان در درون آن نظام هستند. ما اصلاح طلبان مدعی حفظ و احیای نظام هستیم، ما اصلاح طلبان اصلاً با هیچ کدام از ساختارهای موجود قانون اساسی مشکل نداریم. معتقدیم اگر همین ساختارهای موجود قانون اساسی اصلاح روش کنند می توانند همه مردم را با هر سلیقه ای راضی کنند».

در این حال وظیفه ی تک تک سکولار / دموکرات های انحلال طلب است که از یکسو به شکلی صریح و بی پروا از ضرورت ایجاد آلترناتیوی سکولار / دموکرات در برابر «حکومت اسلامی» سخن بگویند و، از سوی دیگر، توضیح دهند که ما خواستار انحلال حکومتیم نه جابجائی مصادر دولت در میان بنیادگرایان و اصلاح طلبان، آن هم در زیر چتر قانون اساسی حکومت اسلامی و به مقصد «بازگشت به دوران طلایی امام خمینی است»؟!.

- ایجاد آلترناتیو در خارج کشور به رهبری داخل کشور صدمه زده و آن را تضعیف می کند.

- اگر قصد رسیدن به وادار کردن حکومت به انجام انتخابات آزاد باشد، ایجاد آلترناتیو مانع انجام این امر خواهد شد.

دلایل سه گانه ی نخست حاوی هیچ استدلال قابل قبولی نیستند و تنها به کار جوسازی علیه فکر «آلترناتیو سازی» و از ریشه کندن هر نوع رغبتی به آن می خورند؛ اما دو دلیل آخر بخوبی نشان می دهند که، از یکسو، چنان آلترناتیو احتمالی می تواند موجودیت کل نظام را به خطر اندازد و ضرورت وجود رهبری داخل کشور (مثلاً، خاتمی، موسوی، کروبی) را منتفی کند و، از سوی دیگر، برای انجام «انتخابات آزاد» هم حفظ رژیم (بعنوان مجری آن انتخابات) ضروری است. لذا، در هر دو حال، مسئله ی «انحلال طلبی» امری زائد و مزاحم است که نباید مطرح شود.

حمایت از اصلاح طلبی در داخل!

پس اتحاد مورد نظر اصلاح طلبان و حامیان شان به چه منظوری صورت می گیرد؟ در اینجا است که پاسخ اصلاح طلبان و حامیان شان با پاسخ انحلال طلبان کلاً متفاوت است. انحلال طلب ها می خواهند از دل اتحاد نیروهای انحلال طلب یک آلترناتیو سکولار / دموکرات را بیرون بیاورند و آن را برابر حکومت اسلامی قرار دهند، حال آنکه قصد اصلاح طلبان از ایجاد «اتحاد» بوجود آوردن تشکیلاتی برای حمایت از «اصلاح طلبی» و تقویت «رهبری داخل کشور»، به همان معنای که گفتیم، است.

از این دید، کنفرانس استکهلم یک کنفرانس اصلاح طلبانه بود که حداکثر می توانست برحول نظریه ی «انتخابات آزاد» به اتحاد برسد که تا اینجا کار حتی در این مورد نیز چندان موفق

شوخی بیشتر شبیه است تا یک اظهار نظر سیاسی از جانب نخبگان اپوزیسیون حکومت. به همین دلیل هم هست که برای ما یافتن «دلیلی برای این امتناع» ضرورتی حیاتی را واجد است.

انحلال طلبی، مزاحم!

بنظر من تنها علت جداسازی امر «آلترناتیو سازی» از امر «اتحاد» در نزد این سیاستورزان آن است که اگرچه اتحاد کنندگان ناچارند، پس از توافق و ایجاد اتحاد مطلوب خود، دست به تشکیلات بزنند. اما هدف آنان لزوماً آلترناتیو سازی نیست و به دلایلی چند اتفاقاً با پیدایش یک آلترناتیو منسجم در خارج کشور مخالف اند اما تنها به ذکر امتناع خود از آلترناتیو سازی بسنده کرده و دلیلی برای این امتناع نمی آورند و، در عین حال، به ذکر هدف خود از اتحادی که به پیدایش آلترناتیو منجر نمی شود نیز رغبتی ندارند و اما من، (بر اساس مفروضات فوق) این گونه موضع گیری خاص را در ارتباط با اردوگاه «اصلاح طلبی و حمایت کنندگان آن» ارزیابی می کنم.

توضیح بدهم: معمولاً آلترناتیو باید برای آن ساخته شود که بکوشد حکومت اسلامی را منحل کرده و راه را برای بقدرت رسیدن عناصری از جنس خود در ایران هموار سازد. یعنی شرط اول آلترناتیو سازی چیزی جز «انحلال طلبی» نیست و کسی که انحلال طلب نباشد - معمولاً - سراغ این کار نمی رود و با آن به این گونه مخالفت می کند:

- آلترناتیو را نمی توان در خارج کشور ایجاد کرد.
- آلترناتیوی که در خارج کشور بوجود آید مورد تأیید مردم نخواهد بود.
- آلترناتیو خارج کشور فقط می تواند در سایه ی قدرت های خارجی شکل بگیرد و ملعبه ی دست آنها خواهد شد.

تئوری «انتخاب آزاد» است، می گوید: «کنفرانس استکهلم سمیناری بیش نیست»! فریدون احمدی، از کادر رهبری «سازمان فدائیان خلق ایران»، اظهار می دارند که: «در حال حاضر موضوع «آلترناتیو» برای ما مطرح نیست»!

دکتر مهران براتی، که اغلب بعنوان کارشناس سیاست خارجی معرفی می شود، می گوید: «هیچ سازمانی در خارج و بدون پشتیبانی مردم نمی تواند بدیل سازی کند»!

دکتر محسن سازگرا هم، بدون هیچ اشاره ای به «اتحاد برای دموکراسی در ایران» چنین اعلام می کنند که: «ما بر حول پروژه ی «انتخابات آزاد» جمع می شویم و می خواهیم از تجربه ی دنیا در این مورد آگاه شویم»!

با توجه به این گفته ها، اما آیا می توان چنین نتیجه گرفت که اصلاً قرار نیست که «اتحاد» مورد نظر این سیاستورزان به ایجاد تشکیلاتی که «مبارزه» را اداره کند منجر شود، حتی اگر هدف این مبارزه مجبور کردن حکومت اسلامی به انجام یک «انتخابات آزاد» علیه خود باشد؟ و آیا چنان تشکیلاتی نیز نباید در پی شکل دادن به آلترناتیوی باشد که در پی انجام انتخابات آزاد مورد نظر این جمع و سقوط خودخواسته ی حکومت اسلامی، باید وجود داشته باشد تا حکومت را در دست بگیرد؟ در این صورت، دلیل این همه اصرار بر اینکه ما قصد «آلترناتیو سازی» نداریم چیست؟

توجه کنیم که این مسئله تنها به مورد «کنفرانس استکهلم» مربوط نمی شود و در اغلب گردهمائی های گروه ها و سخنرانی ها و مصاحبه های شخصیت های سیاستورز ما همواره بر این نکته تأکید می شود که «اتحاد خوب است اما ما قصد آلترناتیو سازی نداریم!» سخنی که ظاهراً به



اراجیف و هیاهوی کوتوله‌های بیت رهبری...!

سفر فرستادگان مقام ولایت فقیه برای جلب، گدائی محبت، همکاری و ساخت و پاخت به عربستان سعودی نادیده گرفته می‌شود ولی برای میهمانان یک جشنواره مستقل از حکومت سعودی شایعه می‌سازند!

دکتر علیرضا نوری زاده

دروغ‌های جیمزباند ولی فقیه!

اینکه حسین شریعت‌مداری بازجوی دائمی و غیر قابل تغییر اهالی امنیت خانه مبارکه ولی فقیه، و حسین صفار هرنندی دستیار او و وزیر ارشاد اخراجی تحفه آزادان و طلائی نیک و لاله جان افتخاری آشپز مخصوص سید علی آقا و نماینده مجلس شورای اسلامی، من و دکتر عطاءالله مهاجرانی را به خیانت به سبب حضور در «جشنواره جنادریه» در ریاض متهم کنند و از کیسه مارگری‌شان اسرار تکان دهنده دریافت ۱۸ میلیون دلار از عربستان را، بیرون بیاورند البته موضوع تازه‌ای نیست. حداقل در طی دوران خلافت ولی فقیه ثانی، «دشمن» به ما مخالفان از زبان مصباح یزدی و حسین بازجو و فاطمه خانم رجبی عیال مربوطه غلامحسین الهام و الباقی کوتوله‌های خیمه ولایت، تا به حال میلیاردها دلار پول به ما داده شده است تا فتنه‌گری کنیم! اما زمانی که وزیر اطلاعات سید علی آقا، دست به

جعل و تحریف می‌زند و چرندیاتی را که خبرگزاری مهر وابسته به سازمان تبلیغات اسلامی و فارس نیوز (وابسته به حفاظت اطلاعات سپاه) عنوان کرده‌اند، با ژست جیمزباندی تکرار می‌کند، آن وقت کاملاً آشکار می‌شود که رژیم بدجوری به فلاکت و بدبختی و ضعف افتاده است به گونه‌ای که حضور ما در جشنواره‌ای که در طول سالهای گذشته شمار کثیری از اساتید و نویسندگان ایرانی و حتی مقامات رژیم در آن شرکت کرده‌اند، و دیدارمان همراه با ۴۰۰ تن از شخصیت‌های سیاسی و فرهنگی و ادبی و مطبوعاتی عرب و مسلمان و اروپائی و آمریکائی و آسیائی با پادشاه سعودی ملک عبدالله، چنان به وحشتش انداخته که دست به انتشار جعلیاتی می‌زند که توی قوطی هیچ عطاری نیست! البته همینجا بگویم شماری از اهالی ولایت اپوزیسیون (که مدعی مبارزه با رژیم هستند) این بار حرف‌های حیدر مصلحی (جیمزباند ولی فقیه) را، از رده اقوال صادقانه نبوی دانسته بعضی از بنده تقاضای وام می‌کردند و بعضی دیگر دوسه

قدم هم از وزیر اطلاعات نایب امام زمان در متهم ساختن ما جلوزده بودند. و یکی‌شان آنقدر برای ۱۸ میلیون ریسه رفت که نزدیک بود جلوی دوربین غش کند. در این میان یک آزاده در خانه پدری پیدا شد که تلاش رژیم برای لطمه زدن به ما دو میهمان جنادریه، یعنی دکتر مهاجرانی و صاحب این قلم را با آزادمنشی خنثی کرد و غیرمستقیم به حیدرخان و اربابش گفت برو این دام بر مرغ دگر نه... این فرد کسی نبود جز دکتر صادق زیبا کلام که بارها شهامت و آزادمنشی‌اش راستوده‌ام.

ادعاهای وزیر بیت رهبر!

سخنان مصلحی آنقدر مضحک و لغو است که واقعاً نیاز به پاسخ ندارد اما برای آنها که در ولایت غربت ادعاهای وزیر اطلاعات سید علی آقا را به عنوان سخنان نازل شده از آسمان، روی سر نهاده و حلوا حلوا می‌کنند چند توضیح کوتاه ضروری است.

دعوت ساخت و پاخت!

۱- حیدر مصلحی دو ماه پیش به عربستان سعودی رفت. امیر نایف ولیعهد سعودی و وزیر

کشور که معروف به داشتن مواضع تند در برابر جمهوری اسلامی است با او ملاقات کرد. در این دیدار فرزند نایف که معاون وزارت کشور سعودی است، یکی از معاونان وزارت خارجه، سفیر ایران در ریاض و مترجم سفارت، مستشار سیاسی نایف و یک تن از دیپلماتهای سعودی در تهران حاضر بودند.

بر پایه گزارش مطبوعات و سایت‌های خبری نزدیک به دولت سعودی و همچنین کانالهای الاخباریه و العربیه، مذاکرات به تقاضای جمهوری اسلامی انجام گرفت. به این ترتیب که علی اکبر صالحی وزیر خارجه دولت احمدی‌نژاد تقاضای سفر به ریاض کرده بود، سعودی‌ها پاسخ داده بودند شما تازگی‌ها اینجا بودید و ما می‌دانیم شما آدم بسیار با حسن نیتی هستید اما چون رشته امور در دست ولی فقیه است، ایشان اگر حرفی دارد نماینده مورد اعتماد خود را بفرستد.

به این ترتیب حجت الاسلام حیدر مصلحی و دو تن از معاونانش و مدیرکل دولتهای همجوار در وزارت اطلاعات و رئیس دفتر مصلحی به ریاض رفتند. هدف سفر فقط یک چیز بود: اینکه

سعودی‌ها قول بدهند در صورت تحریم نفت ایران از سوی غرب، نفت اضافی تولید نکنند. در مقابل جمهوری اسلامی آماده است تا در لبنان همکاری لازم را با سعودی برای تشکیل یک دولت ائتلافی با حضور نمایندگان جبهه ۱۴ مارس به عمل آورد.

همچنین اگر عربستان سیاست خود را نسبت به سوریه تعدیل کند و رژیم اسد را برای غلبه بر مخالفانش یاری دهد، رژیم در مسأله یمن با سعودی همکاری نزدیک خواهد کرد و نیز در عراق زمینه را برای تفاهم بین دولت مالکی و دولت سعودی، فراهم می‌کند.

در این مذاکرات نه صحبت از جنادریه شده بود نه میهمانان فستیوال ونه ۱۸ میلیون دلار. مهمترین نشانه دروغگوئی حیدر مصلحی آنجاست که هنگام سفر او، اصلاً میهمانی به جنادریه دعوت نشده بود تا او از آن خبر داشته باشد. «جنادریه» یک فستیوال مستقل از حکومت است که زیر نظر معاونت فرهنگی گارد ملی که مرحوم عبدالعزيز تویجری عهده‌دار آن بود و پس از درگذشت وی فرزند ارشدش شیخ عبدالمحسن مسؤولیت آن را عهده‌دار است، اداره می‌شود.

انتخاب میهمانان بر عهده هیأتی متشکل از معاون امیر متعب رئیس گارد ملی یعنی شیخ عبدالمحسن تویجری، و شماری از مسؤولان فرهنگی، مدیران رسانه‌های ملی، رئیس فرهنگستان سعودی است. امسال اندیشمندان و اهل فرهنگ و رسانه‌کره جنوبی میهمانان ویژه جشنواره بودند.

پول برای چه؟!

۲- معمولاً اگر دولتی بخواهد به کسی پول بدهد این کار را در خفا انجام می‌دهد، نه اینکه در یک جشنواره با حضور ۴۰۰ میهمان که علناً در مراسم مختلف شرکت می‌کنند و در مجلس پادشاه سعودی نیز حاضر می‌شوند، چمدان پول به کسی بدهند.

این سؤال نیز بی‌پاسخ مانده است که به چه دلیل سعودی‌ها ۱۸ میلیون دلار به من و آقای دکتر مهاجرانی بدهند؟ آیا ما دارای سازمان و تشکیلات و سپاه و لشکر هستیم؟ این پول را داده‌اند که چه کنیم؟

من که تکلیفم با رژیم روشن است. نیازی به پول نیست تا من علیه رژیم بگویم و بنویسم. سی و سه سال است این کار را می‌کنم و آقای دکتر زیباکلام، صادق‌ترین گواه در این زمینه، بنا به گفته‌های خودشان است.

دروغ‌پردازی‌های وزارت اطلاعات!

۳- بلندگوهای رژیم از جمله صدا و سیما در ابتدای دروغ‌پردازی‌هایشان، مدعی شدند که من به اتفاق مهندس اردشیر «امیر ارجمند» به جشنواره دعوت شده‌ایم (هنوز تصویری از دکتر مهاجرانی را ندیده بودند) بعد که من توضیح دادم امیر ارجمند اصلاً به جنادریه دعوت نداشت تا از میزبان سعودی پولی بستاند و فقط دکتر مهاجرانی و من به این جشنواره دعوت شده بودیم، نوک حمله متوجه ایشان هم شد. اما

وقاحت و دروغ‌پردازی ماشین دروغ پراکنی نایب امام‌زمان همچنان در فیلم مسخره‌ای که دهها بار از سیمای ولایت فقیه پخش شد و ادامه یافت و ادعا کردند مهندس امیر ارجمند هم در جشنواره بوده منتهی خود را پنهان می‌کرده است؟! **دیپلمات‌های خریدنی!**

۴- این نکته را هم یادآور شوم، مقامات رژیم و دیپلمات‌هایش (کارکنان وزارت خارجه) در کشورهای حاشیه خلیج فارس چنان بی‌شخصیتی و خودفروشی به نمایش گذاشته‌اند که بعضی‌شان را فردای ورودشان به این کشورها خریده و می‌خرند. یکی از سفرای رژیم در یک کشور کوچک حاشیه خلیج فارس را دو روز بعد از ورودش در یک نشست پنهانی به یک میلیون دلار خریدند و او که امروز هم مقام نسبتاً مهمی دارد از همان روز به جاسوس نمره یک کشور همسایه تبدیل شد.

مقام دیگری در سفر به یک کشور کوچک همسایه، بعد از گفتگوهای رسمی، به میزبانش یادآور شد که در صورت دادن اقامت به خانواده‌اش و کمک برای ورود پسر و دخترش به یک دانشگاه خارجی در این امیرنشین، حاضر است اطلاعات محرمانه در رابطه با فعالیت‌های عوامل رژیم را با طیب خاطر در اختیار امیرنشین قرار دهد. نزدیک ۸ سال است او به این کار ناشریف مشغول است.

هیأت مطبوعاتی که با حضور چهره‌های سرشناس رسانه‌ای وابسته به سپاه و امنیت خانه سید علی آقا به کشوری در حاشیه خلیج فارس برای سیاحت و زیارت سفر کرده بود، در بازگشت به وطن چون با دریافت ساعت‌های رولکس و

هدایای نقدی، مدیون میزبان شده بودند در خیانت به مصالح کشور تا آنجا رفتند که یکی از آنها، شرح مفصلی درباره زندگی شخصی رهبر و فرزندش را با مدارک و مستندات به کشور میزبان از طریق سفارتش ارسال کرده بود.

- «ع - ح» از دستیاران حسین شریعتمداری ۸ سال برای سعد مجبر سفیر قذافی در تهران جاسوسی می‌کرد. سرانجام او را در حالی که چارت وزارت اطلاعات و مدیرانش را همراه داشت در برابر سفارت لیبی دستگیر کردند و در دوران رفسنجانی دوسه سالی را در زندان گذراند. - سفیر اسبق سوریه در تهران که از نظامیان و امنیتی‌های سابق این کشور بود و بعد از مأموریت طولانی‌اش در تهران به وزارت اطلاع رسانی رسید، از مشترکان نشریه ما، «الموجز» بود. او بعد از بازنشستگی در یک گفتگوی طولانی به من گفت، غیر از حسین شریعتمداری ما چندین جاسوس در رادیو تلویزیون، خبرگزاری جمهوری اسلامی، وزارت خارجه و دفتر و بیت آقای خامنه‌ای داشتیم که ما را در جریان جزئی‌ترین اسرار پشت پرده رژیم قرار می‌دادند.

-سفارت روسیه در تهران طی سالهای اخیر شمار زیادی از مطبوعاتی‌های رژیم، سردار پاسداران سپاه، کارشناسان اتمی و موشکی (به ویژه آنها که برای دیدن دوره‌های آموزشی به روسیه، بلاروس و ارمنستان اعزام شده‌اند) را به خدمت گرفته است.

به گفته یکی از روزنامه‌نگاران سرشناس روسی که مدتی در تهران، در خبرگزاری «ر...» کار می‌کرد مأموران اداره اطلاعات و اطلاعات نظامی روسیه در تهران که تعدادشان به بیش از ۱۶ تن می‌رسد،

جمعی به اصطلاح دیپلمات‌های رژیم و «خودی»‌های حکومت ریز و درشت را همسایگان ایران خریده‌اند، جاسوس روسیه‌اند، فروشنده اطلاعات محرمانه بیت رهبری و رژیم به امیرنشین‌های و کشوری در حاشیه خلیج فارس هستند!



فردوسی امروز سال دوم، شماره ۹۲- چهارشنبه ۲۹ فوریه ۲۰۱۲ - ۱۰ اسفند ماه ۱۳۹۰

افراد را بعد از آنکه در سفر به روسیه با شیوه‌کهن KGB (دام گسـتری توسط زنان) مجبور به همکاری می‌شوند و یا در برابر پول، در تهران از طریق راههای ارتباطی مطمئن به خدمت می‌گیرند.

بله دولت دوست و برادر روسیه که رئیس جمهوری پیشین و آینده‌اش عالیجناب پوتین کافر حربی، در دیدار با نایب امام‌زمان در چشمان او فروغ ایزدی و صفای عیسی بن مریم را کشف می‌کند (مطابق گزارش خبرگزاری فارس و رجانپوز)، بیش از هر کشوری در ایران جاسوس دارد.

بهتان‌ها و مسوولیت رهبری!

۵- با این تفصیل آیا شرم‌آور نیست که حیدر مصلحی (جیمزباند بیت رهبری) با ردیف کردن مشتی اراجیف و اکاذیب، حضور دکتر مهاجرانی و مرا در «جنادریه»، سفری سیاسی و امنیتی جهت دریافت ۱۸ میلیون دلار، توصیف کند؟! دکتر مهاجرانی در وبلاگ خود پس از شرح مذاکرات مجلس اول که عضو آن بوده درباره ویژگی‌های وزیر اطلاعات نوشته است:

امروزه وزیر اطلاعات جمهوری اسلامی مستقیماً منصوب آیت‌الله خامنه‌ای مقام محترم رهبری است. و دستگاه اطلاعات هم عملاً و آشکارا از مدیریت دولت- با جریان برکناری و نصب از سوی رهبری- از دولت منفک شده است.

به عبارت دیگر مقام رهبری عملاً مسؤول چنین افترا بی هستند. بنده نه در صدد براندازی نظام هستم و نه با آنانی که چنین رویکردی دارند هم نظرم. اعلام نظرم در باره قانون اساسی و ولایت فقیه و زندگی منزله مالی و اقتصادی آیت‌الله خامنه‌ای که با انتقادات تند و تیز و نیز هتک مخالفان همراه بود، با همان جهت‌گیری صورت گرفته است. البته منتقد نظام و نیز دولت هستم. باور دارم که مقام رهبری با اشتباه استراتژیک ویران کننده‌ای- بیش از همه به اعتبار خود و ولایت فقیه و شخص ولی فقیه- آسیب زد و دولتی نامشروع و نالایق را بر سرنوشت کشور حاکم کرد و امروزه نتیجه کار دولت در پیش روی همگان است.

آیت‌الله خامنه‌ای مسؤول دستور تیر هستند و مسؤول آنچه که در زندان‌های جمهوری اسلامی می‌گذرد. برای طرح چنین نکات و نقد و نظری ضرورتی ندارد که انسان از یک دولت خارجی پول بگیرد.

جشنواره جنادریه که برای پنجمین بار در آن جشنواره شرکت کردم یک جشنواره فرهنگی است. یک بار هم همزمان آیت‌الله تسخیری نماینده آیت‌الله خامنه‌ای در جشنواره بود. این بار هم مجموعه‌ای از شخصیت‌های فرهنگی و علمی و دانشگاهی و روزنامه نویسان برجسته و برخی وزرا مثل دکتر ابویعرب مرزوقی فیلسوف معروف تونس‌ی که در دولت جدید سمت وزارت دارد، رییس کتابخانه ملی الجزایر دکتر میهوبی، وزرای سابق فرهنگ مراکش و اردن و... حضور ورق بزنی



چکه! چکه!

چگونگی یک اپرا

متنی که یک آهنگساز بر اساس آن یک اپرا، می‌سازد «لیبرتو» نام دارد و یک واژه ایتالیایی است به معنای کتاب کوچک که شامل زندگی افراد مشهور، وقایع مهم، افسانه‌ها، رمان‌ها، نمایشنامه‌هاست. آهنگساز اپرا با توجه به متن اپرا تصمیم می‌گیرد چه صداهایی برای بازیکنان اپرا (جوان، زن، مرد و دختر) در نظر بگیرد.

صدای بازیگران اپرا

سازنده اپرا صداهایی را به شخصیت‌های اپرای خود اختصاص می‌دهد: «سوپرانو»: برای نقش یک دختر جوان، «متسوسوپرانو»: صدای متوسط زن، «کنتراو»: صدای بم زن، «تنور»: صدای مرد جوان، «باریتون»: صدای بم مرد، «باس»: بم‌ترین صدای مرد.

داستان دوزن

پس از مرگ آلتای پسر و جانشین چنگیز خان «گیوک خان» پسر او بر مسند مغول نشست ولی به مدت ۴ سال مادرش «توراکینا خاتون» با همکاری یکی از زنان مشهود به نام فاطمه خاتون سرزمین وسیع و متصرفی چنگیز خان را اداره می‌کرد این زن مشهودی زیرک و با تجربه مورد علاقه فراوان «تورکینا خاتون» بود ولی هنگامی گیوک خان به طور کامل زمام امور را به دست گرفت، دستور داد تا فاطمه مشهودی را به اتهام ساحری به شدیدترین وضعی به قتل برسانند.

نامردی خلیفه!

وقتی سلطان جلال الدین خوارزمشاه با کسب نیرویی تازه نفس به ری و اصفهان نزد برادرش غیاث الدین رسید و برای استمداد از ناصر خلیفه عباسی عازم بغداد شد، ناصر که یکی از محرکان چنگیز در حمله به ایران بود، در حالی که سرزمین‌های اسلامی در تهدید کفار بود، به جای همراهی، لشکری به مقابله با جلال الدین فرستاد اما سلطان جلال الدین لشکر خلیفه را شکست سختی داد و متواری ساخت.

حامی پیغمبر اسلام!

ابوطالب پدر حضرت «علی» ریاست خاندان هاشمی را داشت که دو منصب بزرگ و مهم «رفادت» و «سقای» - مهمانداری زائران مکه و آب رساندن به آنها - بعد از فوت برادرش «زبیر» به او رسید. ابوطالب به سبب قروضی که از برادرش عباس داشت آن دو منصب را به او فروخت و سرپرستی حضرت محمد را به عهده گرفت و خدیجه را از «عمرو بن اسد» برای حضرت رسول خواستگاری و از او در مقابل حملات قریش حمایت کرد. ابوطالب در سال دهم بعثت درگذشت.

الجنادریه در ریاض از بنده هم دعوت می‌شد، ایرادی برای حضور در این مراسم نمی‌دیدم چرا که بنده مقام رسمی کشور نیستم.

وی در ادامه گفت: بنده با خیلی از نقطه نظرات علیرضا نوری‌زاده مخالفم همانطور که ایشان هم با نظرات من مخالف هستند؛ بنده با برخی رفتارهای دکتر مهاجرانی مخالف هستم اما این بحث، بحث دیگری است اما صرف شرکت در مراسم الجنادریه را عیب نمی‌دانم.

زیباکلام در پاسخ به این سؤال که آیا رژیم عربستان از مهاجرانی و نوری‌زاده به عنوان مخالفان نظام جمهوری اسلامی دعوت به عمل آورده است؟، تاکید کرد: «بنده این را قبول ندارم. بحث آقای مهاجرانی متفاوت از آقای نوری‌زاده است. بنده آقای مهاجرانی را به هیچ عنوان برانداز توصیف نمی‌کنم و معتقدم ایشان ولایت فقیه، ولی فقیه، اصل نظام و قانون اساسی را قبول دارد. ولایت فقیه را قبول دارد چون قانون اساسی را قبول دارد منتهی آقای مهاجرانی منتقد دولت است.»

وی افزود: «اما آقای نوری‌زاده با همه چیز، اصل و فرع نظام مخالف است، قانون اساسی را هم قبول ندارد و بحث ایشان با آقای مهاجرانی فرق می‌کند...»

ضمن سپاس از دکتر صادق زیباکلام از اینکه ایشان می‌دانند من با اصل و فرع نظام جائر مخالفم، بسیار شادمانم.

مراسم دهه فجر خودمان است»، افزود: در این مراسم علاوه بر بنده ۲ تن از اساتید دانشگاه نیز حضور داشتند. بنده بعد از مراسم می‌خواستم بروم حج، به آنها گفتم من با هزینه شخصی می‌روم مدینه. چون به عشق مدینه آمده‌ام ریاض، آنها هم لطف کردند با هزینه خودشان بنده را به حج فرستادند. اما بنده از آنها هیچ پولی نگرفتم.

زیباکلام خاطرنشان کرد: در این مراسم حدود یکصد الی ۲۰۰ میهمان از کشورهای مختلف حضور داشتند.

زیباکلام با بیان اینکه - اطلاعی از اینکه مبلغی از سوی مقامات عربستان به مهاجرانی و نوری‌زاده داده باشند، ندارد - تاکید کرد: یک نکته مهم وجود دارد و آنهم این است که در سال ۱۳۸۲ روابط ما با عربستان بنا به تلاش‌های آقای هاشمی و سیاست خارجی تنش‌زدای آقای خاتمی با مشکلی مواجه نبود اما در شرایط فعلی و سیاست خارجی دولت فعلی روابط دو کشور کینه‌توزانه است.

وی با بیان اینکه حضور نوری‌زاده و مهاجرانی را در مراسم الجنادریه و ضیافت شاه عربستان بدون اشکال می‌داند، گفت: دولت جمهوری اسلامی سفر شهروندان خود را به عربستان منع نکرده است که اگر این کار را کرده بود بحث دیگری مطرح می‌شد.

زیباکلام همچنین گفت: اگر برای مراسم اخیر

داشتند.

اینجانب هیچ ملاقاتی با هیچ یک از مقامات سیاسی و امنیتی دولت عربستان نداشته‌ام. پولی برای براندازی دریافت نکرده‌ام و سخن وزیر اطلاعات را دروغی بزرگ و تهمتی آشکار می‌دانم. که تنها بایست به ساحل امن توکل بر خداوند بزرگ پناه برد.

در پایان نوشته خود، دکتر مهاجرانی با ذکر بیتی، خیلی از حرف‌های ناگفته را باز می‌گوید که: هرگز این گمان نبود که روزگار تا بدانجام برسد، که دولت سفلگان و فرومایگان را ببینم. (قابل توجه نایب امام زمان).

مراسم بدون اشکال!

صادق زیباکلام فعال سیاسی اصلاح‌طلب و عضو هیأت علمی دانشگاه تهران نیز در گفت و گو با خبرنگار سیاسی خبرگزاری فارس، در پاسخ به سؤالی درباره حضور معاون پارلمانی هاشمی رفسنجانی که وزیر ارشاد خاتمی هم بوده همراه با علیرضا نوری‌زاده در ضیافت شام پادشاه عربستان در «الجنادریه»، اظهار داشت:

شما از بنده درباره حضور مهاجرانی و نوری‌زاده در مراسم الجنادریه می‌پرسید در حالی که رطب خورده منع رطب کی کند. در سال ۱۳۸۲ سفارت عربستان از بنده برای حضور در مراسم الجنادریه دعوت بعمل آورد و من هم در این مراسم شرکت کردم.

وی با بیان اینکه «مراسم الجنادریه همانند

To order:
www.filmexmedia.com
 818 988 4422

روزنوروز

ویدیو بیگانه‌ای دیدی با عزت نامری یک ملت
 شاید یکسانند با دشمنان و ترسناک‌ترین کراته‌ای که
 تاراج بیاورد و از شان این جنگ باطل و جفا بشد.

تسلیم و ابر: فریدون فرح‌اندوز
 تهیه‌کننده: بهرام اخوان
 طرح: محمد انصاری

هر کتابی جهان هستی را گشاید سپردن به این جنگ را
 درست یک ساعت پیش از لحظه قتل‌های ماله به وقت مطلق آغاز کنید
 تا نوروز را در کنار هم جشن بگیرید.

دوباره می‌دید، دوباره سرو
 دوباره سلام، دوباره درو.



داریوش باقری

دیر و زود!

کسی که زود می‌رنجد، زود می‌رود، زود هم برمیگردد! اما کسی که دیر میرنجد، دیر می‌رود، اما دیگر برنمیگردد!

در باب دوستی!

هستند کسانی که روی شانه هایتان گریه می‌کنند و وقتی شما گریه می‌کنید دیگر وجود ندارند!

درد و ضربه!

● از دردهای کوچک است که آدم می‌نالد. وقتی ضربه سهمگین باشد، انسان لال می‌شود.

امتداد رنج

به یک جایی از زندگی که رسیدی، می‌فهمی که رنج را نباید امتداد داد، بلکه باید مثل یک چاقو که چیزها را می‌برد و از میانشان می‌گذرد از بعضی آدم‌ها بگذری و برای همیشه تمامشان کنی!

آوردن هم دیگر آرزو نیست. ● یادم باشد که: پیشترها چیزهایی برایم مهم بودند که حالا دیگر مهم نیستند. ● یادم باشد که: آنچه امروز برایم مهم است، فردا نخواهد بود. ● یادم باشد که: نیازمند کمک‌اند آنها که منتظر کمکشان نشسته‌ایم. ● یادم باشد که: هرگز به تمامی ناامید نمی‌شوی اگر تمام امیدت را به چیزی نبسته باشی. ● یادم باشد که: غیر قابل تحمل وجود ندارد. ● یادم باشد که: گاهی مجبور است برای راحت کردن خیال دیگران خودش را خوشحال نشان بدهد. ● یادم باشد که: خوبی آنچه که ندارم این است که نگران از دست دادن‌اش نخواهم بود. ● یادم باشد که: وظیفه من این است؛ حمل باری که خودم هستم تا آخر راه. ● یادم باشد که: در هر یقینی می‌توان شک کرد و این تکاپوی خرد است. ● یادم باشد که: همیشه چند قدم آخر است که سخت‌ترین قسمت راه است. ● یادم باشد که: امید، خوشبختانه از دست دادنی نیست. ● یادم باشد که: به جستجوی راه باشم، نه همراه.



● یادم باشد که: دلخوشی‌ها هیچکدام ماندگار نیستند. ● یادم باشد که: تا وقتی اوضاع بدتر نشده! یعنی همه چیز رو به راه است. ● یادم باشد که: هوشیاری یعنی زیستن با لحظه‌ها. ● یادم باشد که: آرامش جایی فراتر از ما نیست. ● یادم باشد که: من تنها نیستم ما یک جمعیتیم که تنهائیم. ● یادم باشد که: برای پاسخ دادن به

● یادم باشد که: او که زیر سایه دیگری راه می‌رود، خودش سایه‌ای ندارد. ● یادم باشد که: هر روز باید تمرین کرد دل‌کندن از زندگی را. ● یادم باشد که: زخم نیست آنچه درد می‌آورد، عفونت است. ● یادم باشد که: در حرکت همیشه افق‌های تازه هست. ● یادم باشد که: دست به کاری نزنم که نتوانم آن را برای دیگران تعریف کنم. ● یادم باشد که: آنها که دوستشان می‌دارم می‌توانند دوستم نداشته باشند. ● یادم باشد که: فرار؛ راه به دخمه‌ای می‌برد برای پنهان شدن نه آزادی. ● یادم باشد که: باورهایم شاید دروغ باشند. ● یادم باشد که: لبخندم را توی آیینه جا نگذارم. ● یادم باشد که: آرزوهای انجام نیافته دست زندگی را گرفته‌اند و او را راه می‌برند. ● یادم باشد که: لزومی ندارد همان قدر که تو برای من عزیزی، من هم برایت عزیز باشم. ● یادم باشد که: محبتی که به دیگری می‌کنم ارضای نیاز به نمایش گذاشتن مهر خودم نباشد. ● یادم باشد که: اندک است تنهایی من در مقایسه با تنهایی خورشید.

یک وضعیت حساس!

می‌نشینی پای بازی می‌بینی مهارت خیلی کم شده و طول میکشد تا به سطح بازی اصلی خودت برسی! اینها را نوشتم تا برسم به حرف اصلی ام: — وقتی با یک آدم کم فهم معاشرت میکنی یا آدمی که خودش را به نفهمی میزند — وقتی با یه ادم خاله زنک دم به دم میشی — وقتی با آدم احمق دمخور میشی که قضاوت های عجیب غریب و خرافی داره و تحملش می‌کنی، — وقتی با یه آدم روبرو میشی که دغدغه هایش، کف هرم مازلو است (مسکن و رستوران و لباس

با آدم ضعیف تر از خودتان تا حالا پینگ پونگ بازی کرده اید؟ منظورم آن‌هایی هستند که تازه راکت بدست شده اند و چند ساعتی مربی داشته اند و تازه از ورزشی والیبال آمده اند توی تنیس روی میز! (با راکت اسبک میزنند؟!)) خیلی عجیبه که اینها چون بد بازی میکنند، نمیتوانی آنها را ببری و اصلا هم مهارت مهم نیست! طرف عملا یه بازی دیگری میکند و خیال می‌کند که دارد پینگ پونگ بازی میکند!... من و تو هم عملا توی این خیال و توهم و قتلحرام میشود و اتفاق بدتر اینه که وقتی با یه آدم حساسی



نیمایوشیج

هست شب

هست شب

یک شب دم کرده و خاک،

رنگ رخ باخته است.

باد، نوباوه ی ابر، از بر کوه

سوی من تاخته است.

هست شب

همچو ورم کرده تنی

گرم در استاده هوا

هم ازین روست،

نمی

گمشده ای راهش را!

با تنش گرم، بیابان دراز

— مرده را ماند در گورش تنگ —

به دل سوخته ی من ماند

به تنم خسته،

که می سوزد از هیبت تب.

هست شب. آری شب.



سهراب سپهری

دروغم تنهاست!

ابری نیست

بادی نیست

می نشینم لب حوض

گردش ماهی ها،

روشنی من، گل، آب،

پاکی خوشه زیست

مادرم می چیند ریحان

نان و ریحان و پنیر،

آسمانی بی ابر،

اطلسی هایی تر

رستگاری نزدیک:

لای گل های حیاط

روی پاشویه در کاسه مس،

چه نوازش ها می ریزد نور

نردبان در گوشه ی باغ،

صبح را می آرد به زمین

پشت لبخندی پنهان هر چیز

روزی دارد دیوار زمان،

که از آن،

چهره ی من پیدا است

چیزهایی هست، که نمی دانم.

می دانم که اگر برگی بکنم،

خواهم مرد.

می روم بالا تا اوج،

من پُر از بال و پر

راه می بینم در تاریکی،

من پر از فانوسم.

من پر از ابرم و زمین

می پر از خورشیدم و شن

من پر از تاکم

من پر از راه،

از پل، از رود، از موج

من پر از سایه ی نی ها در آب

من پر از جنبش آن بیدم ته باغ

چه دروغم تنهاست

منوچهر نامی

تنهایی

بگذار تا سکوت

آهسته از قلبم بگذرد

اینسان که درد

باز با غم بیگانه ست

باشد به تحسین درختی بنشینیم که

در عمق بی سکون غروب

از تبارش

جدا مانده است.

محمود اختیاری

انجماد

وقتی که گرمی لب هایمان

سرتاسر پیکرمان را آب می کرد

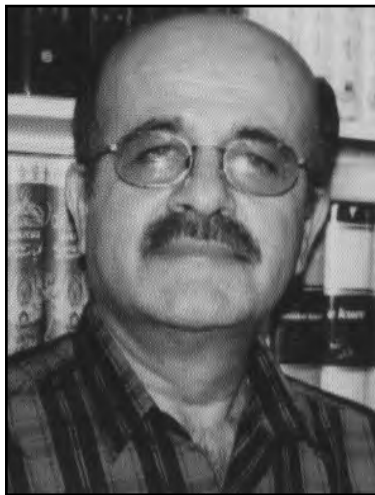
وقتی که معجزه پیوستن

ذرات شام را

در پیش چشم هامان

آفتاب می کرد

ما - دریغا - طعمه ی انجماد بودیم.



بهزاد رزاقی

اندیشه و فریاد

هنگامی که گاو ان بی خیال...،

در چراگاه شکیبایی،

می چریدند.

و در روزگاری که

غافلان دیگر،

از سفره ی زمین،

بهره ها گرفته،

بی آن که چیزی بر آن

بیافزایند.

در همان لحظات،

شکوفه های،

اندیشه و فریاد را

در مسلخ عشق،

انبوه، انبوه

پر پر می کردند.

زمانی که چرخ نابرابری

همچنان،

بر مدار همیشگی خویش،

در گردش است.

فریادهای رسا و نیمه رسا،

در ازدحام تاریخی،

جهل و فساد

فقط، برای لحظه ای،

گم گشته و خاموش، می شدند.



ثریا پاستور

سرزمین تن من!

در سرزمین تن من

این سرزمین عشق ها و تمناها،

دریاها

در بستر

خوابیده‌اند

دریاهایی

پُر از انتظار.

در ساحل شنزار وجودم،

آفتاب می درخشید ...

تن لطیفی

می خرامد

تا پوست خود را

در آغوش آفتاب تابان،

بسوزاند

قلم موی عشق،

رنگِ مِسی خورشید را

بر آن بپاشد.

بر پوست تن من،

تا رویایی ترین نقاشی زندگی را،

خلق کند.

دو قطعه از : حسین راه کوه

سنباقک ها

سنباقک ها در انتظارند

سرخی سحرگه

خبر از آمدن

خورشید می دهد

فانوس را،

رها کن!

آئینه

مرا، هزار نفر

حساب کن!

من آینه ای را،

شکسته ام!

غلامحسین سالمی

ملال آباد!

عاقبت یک روز

قایم را می سپارم در کفِ امواج

می‌روم بر پهنه ی این آبیِ مواج

می‌روم تا وارهم از هر چه بیرنگی

می‌روم تا بسپرم خود را به یکرنگی.

عشق اینجا سکه ای از رونق افتاده ست

داستان عاشقان از یادها رفته ست

خون من شاید

عاشقان را اعتباری تازه بخشاید.

می‌روم از این ملال آباد

هر چه بادا، باد!

«از مجموعه در آستانه شب و دلتنگی»

حمیدرضا عطایی

دریا

در بلم می راندم

ناگهان

مثل دو چشمان تو شد

دریا.

غرق باید شد

می دانستم!

آن جا که

انسان از خود تهی

و از پوچی لبریز می گردد....

و نیستی بر صدر هستی

در بارگاه خدایان می نشیند؟

کجاست آن جا ...؟

آن جاست که:

انسان را ... زنده در خاک می کارند

و قلب تپنده ای را ...

از تپش باز می دارند....

آن جاست، که ...

انسان زنده ای را ...

کودکی ... پیری ... جوانی را ...

به جرم گرسنگی ناخود خواسته ...

به جرم ضعف از گرسنگی

با ضربدری قرمز بر پیشانی

از لقمه بعدی محروم می کنند

یا حرمت انسان را ...

آگاهانه پرده می درند

تا انسانیت و انسان، زنده بمیرند....

و ظلمت و ذلت، بر خلقت غالب شود

چه تفاوت بین عصر سنگ ...

و زنده بگور کردن نوزادان ...؟

تا دوران الکترونیک

و فتح فضا و آسمان ها ...؟

و میراندن زندگان با ضربدری

بر پهنه پیشانی

در دهکده جهانی!!

که لاجرم سنگ گور آنان خواهد شد

گاهی انسان گرسنه ای را، میراندن

و سالیانی دراز قوم و قبیله هایی را

در سکوت سیاه جهنمی؛ سوزاندن

یا با توطئه های شیطانی

سرزمین های بسیاری را در هم کوبیدن

و میلیون ها انسان را سرگردان کردن

و لحظه ای دیگر،

دختران جوان را پرده دریدن،

زنان را سنگسار کردن

و مردان را گردن زدن

چونان بودن و چنین شدن

این گونه است که زمین و خلقت

بایستی از شرم،

و آفریدگار و آفریدگار

هم خالق و هم مخلوق

لاجرم از خجلت،

روی از خود و خورشید بپوشانند

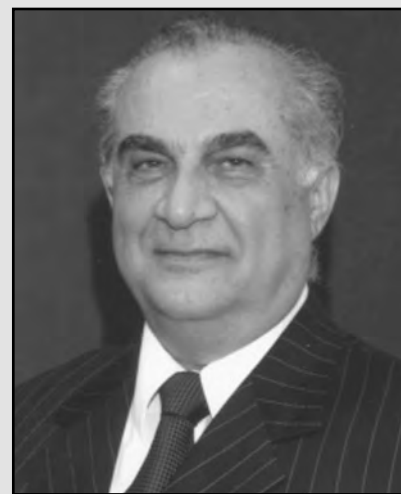
سر خویش بر سنگ و صخره بکوبند

و به ناچار به نابودی،

خویشتن خویش بر خیزند

و روز بود و شب بود...

پایان روز هشتم ...



منوچهر کهن

پایان (روز هشتم) ...

کجاست آنجا ...؟

کدامین لحظه است که

اضطراب کوه را می ترکاند ...؟

و سکون را ...

از سنگ و صخره می رباید؟

و معنا را از زندگانی می زداید؟

کجاست آن جا ...

که ماه می گرید...؟

خورشید می خمد ...؟

و آرامش از گیاهان و آسمان می رمد...؟

کدامین لحظه و مکان است ...؟



دراکولاهای دستارپند و گرگ و گرازهای خونخوار!

**کفتارهای آدمخواری که به نام «روحانی»
و «آیت الله» به جان مردم افتاده اند!**



دکتر ناصر انقطاع

(جمهوری اسلامی)!! بایستد، کشتن او واجب است!!
این بزرگوار! همچنین افزود:
«متمردی را که زخمی دستگیر شده است، باید زخمی تر کرد تا جایی که کشته شود. این حکم اسلام است».
آیا این ها آدم هستند. یا جانوران هاری که به جان ملت ایران افتاده اند؟ جانور دیگری به نام «آیت الله محمدی ریشهری» رییس دادگاه انقلاب ویژه ی افسران و سربازان ارتش (به گفته دیگر، دژخیم خونخواری که صدها ارتشی ایرانی را بی آنکه رحم و گذشتی داشته باشد، تیرباران کرد) در مصاحبه با رادیو تلویزیون ایران، در روز ۱۴ بهمن ۱۳۵۹ می گوید:
«اگر منظور شما از شکنجه، همان تنبیهاتی است که اسلام به عنوان تعزیر می گوید، ما، حتماً آن ها را انجام می دهیم»!
سرانجام کفتار آدمخواری به نام

استخوان را بدرد...»
یک جهان درنده خویی. خونخواری و بیرحمی در این گفتار نهفته است. و تازه این جرثومه ی هراس آور آدم خور، نام خود را «آیت خدا» هم گذارده است؟!
«آیت الله قدوسی» (دادستان دادگاه های انقلاب که به دست جوانان مجاهد، به دوزخ فرستاده شد) در گفتگو با خبرنگار کیهان، چاپ تهران، که در تاریخ ۲۳ بهمن ۱۳۶۰ چاپ شده است، چنین فرموده اند:
«در زندان های ما، شکنجه صورت نمی گیرد. ولی مجازات اسلامی (البته اعمال می شود)». (یعنی همان تازیانه زدن که تا ژرفای گوشت و استخوان را بدرد).
«آیت الله موسوی تبریزی» در گفتگو با روزنامه کیهان که روز ۲۹ شهریور ۱۳۶۰ چنین می گوید:
«یکی از احکام اسلامی این است که هرکس در برابر این نظام عادل

هراس انگیزی هستند.
«آیت الله!! محمدی گیلانی» را همه کمابیش می شناسیم. مردی که در سال های آغازین فتنه خمینی در جایگاه «قاضی شرع»! دست به کشتاری نفرت آور زد که یک نمونه اش اعدام دو پسرش به گناه مجاهد بودن است (آری دو پسر خود را کشت، چون دگراندیش!! بودند)
این «آیت خدا»! و گل سر سبد جمهوری آخوندی، در گفتگویی که با خبرنگار روزنامه کیهان چاپ تهران کرد و در روز ۲۸ شهریور ۱۳۶۳ چاپ شد، چنین دُر فشانده است:
«محارب» پس از دستگیری، توبه اش پذیرفته نمی شود، و کیفرش همان است که قرآن گفته است. کشته شدن به شدیدترین وجه! و حلق آویز کردن به فصاحت بارترین حالت ممکن.
«تعزیر» (تازیانه زدن) باید پوست را بدرد. از گوشت عبور کند و

و نشانه ی خداوند است.
اگر از دیدگاه آفرینش بخواهیم این نام را بررسی کنیم، هر آفریده ای را می توان «آیت الله» نامید. از میکرب و شپش و مگس و کژدم گرفته تا گراز و گرگ و پیل و ماهی و مانند این ها (که بی گمان آدمیان، همه و همه، نه تنها آخوند مفت خور) آیت الله و نمونه خداوند هستند.
ولی اگر بخواهیم بگوییم که این تفاله های بوگندو، و پرزبان، و سربار اجتماع، «نمونه های عظمت و مهربانی و آفریدگاری خداوند» هستند! نباید جز ریشخند و لاغ، واکنشی در برابر عنوانی که آنها به خود چسبانده اند، نشان داد.
به هر روی این نوشتار کوتاه را نوشتم، تا آنچه را که در زیر می آید، دنبال کنم. و خوانندگان پی ببرند، آنها که برای فریفتن مشتکی ساده اندیش و بی دانش، نام خود را «آیت الله» گذارده اند، چه جانوران خونخوار و

از زمان قاجاریان، (و شاید پیش از آنها) ملاها و آخوندها، تا آنجا که می توانستند، برای خود نامها و پیشنام های دهان پرکن، و خنده آور ساختند.
از آن میان، ملا (به معنای پُر دانش) حجت الاسلام (دلیل و برهان اسلام) ثقت الاسلام (استواری اسلام) آیت الله (نشانه و نمونه ی خدا!!!) آیت الله العظما (بزرگ ترین نشانه ی خداوند) و... و...
آخوندها، این نام های نجسب و نابجا را- که موجب دلخوشی این گرگ هاست- از ابزار کلاهبرداری خود می دانند.
نوشتیم که «آیت الله» به معنای «نمونه



**چکه !
چکه !**

اعتقاد به زرتشت

گرچه دانشمندان ایران برای نزدیکی به خلافت، بالاجبار مجبور به فرا گرفتن زبان عربی و خواندن قرآن بودند ولی بعضی از آنها مانند «بشار بن برد» اعتقاد زرتشتی خود را حفظ و در اشعار خود آتش را تقدیس می‌کرد و به همین مناسبت او را «زندیق» خواندند و مهدی خلیفه عباسی نیز به او سوء ظن داشت و یعقوب بن داود که دشمن او بود، دستور داد «بشار» را هفتاد تازیانه بزنند که «بشار» در اثر آن ضربات تازیانه جان سپرد.

صحابه جمع آوری قرآن

بعد از حضرت رسول چهار نفر از صحابه ابی بن کعب، معاذین جبل، زید بن ثابت و ابوزید انصاری هر کدام مجموعه‌ای از آیات قرآن را برای خود جمع آوری کرده بودند. ابوبکر خلیفه اول امر به جمع آوری آیات داد و زید بن ثابت تعیین شد که آیات را در یک نسخه جمع آوری و در اختیار «عمر» قرار داد و او آن را به دخترش «حفصه» واگذار کرد. سپس عثمان دستور جمع آوری تمام نسخه‌ها را داد و نسخه «حفصه» را معتبر و قطعی دانست و بقیه را از بین بردند.

چهار خصلت خوب

«دقیقی» شاعر در باطن زرتشتی بود و به استناد اشعاری که سروده: دقیقی چهار خصلت را برگزیده / به گیتی از همه خوبی و زشتی / لب یاقوت رنگ و ناله چنگ / می خون رنگ و دین زردهشتی /

گرامات علامه

«گرامات» همیشه یکی از تفاخر علما و عرفا و مجتهدین بوده است. مردی از مریدهای علامه حلی عالم بزرگ شیعه پیش او رفت و پرسید می‌گویند از گرامات شما اینست که می‌توانید روی آب راه بروید. علامه گفت حلی گفت: برو از خادم مسجد پیرس! آن مرید از خادم مسجد پرسید و او جواب داد: این حرف‌ها موهوم است. همین تابستان حضرت علامه توی حوض مسجد افتاده بود و اگر من نرسیده بودم و نجاتش نمی‌دادم، الان باید شما مریدها سر قبرش فاتحه بخوانید!

به قلم ناصر انقطاع منتشر شده است:

- ۱ - پژوهشی در باره‌ی هفت سین (چاپ سوم)
- ۲ - جشن‌های ایرانی
- ۳ - نادر (قهرمان بی‌آرام، پادشاه ناکام) در ۵ جلد
- ۴ - امیر کبیر (اخگری در تاریکی) (چاپ سوم)
- ۵ - روزهای آوارگی در ۲ جلد (چاپ دوم)
- ۶ - توفان زرد (چاپ دوم)
- ۷ - شیر و خورشید (نشان سه هزار ساله) (چاپ دوم)
- ۸ - منم بابک (چاپ دوم)
- ۹ - پنجاه سال تاریخ با پان ایرانیست‌ها (چاپ دوم)
- ۱۰ - در ژرفای واژه‌ها جلد ۱
- ۱۱ - در ژرفای واژه‌ها جلد ۲
- ۱۲ - در ژرفای واژه‌ها جلد ۳
- ۱۳ - حافظ و کیش مهر
- ۱۴ - شیر گریان



تلفن: ۸۷۵۷-۲۵۴-۶۶۱

تلفن: ۷۴۷۷-۴۷۷-۳۱۰

نبود و اقرار نمی‌کرد. ولی این «آیات اهریمن» چنان گستاخانه از پیشه‌ی ننگین خود سخن می‌گویند و می‌نازند، که گویی دارند درباره‌ی نوازش پدرانه، یا مهر یک آموزگار، یا یک زندانی بینوا و بی‌دفاع (و بی‌گمان بی‌گناه) سخن می‌گویند. و بدبختانه همه‌ی این نامردمی‌ها و گستاخی‌ها را در پشت سپر دین انجام می‌دهند.

اینها چه جانورانی هستند؟ و اینها کیانند، که چنین نابهنگام برگرده ملت با فرهنگ ما، سوار شده، و عقده‌های از کودکی تا امروز خود را می‌کشایند؟

آنهم ملتی که سهروردی‌ها، پورسیناها، فارابی‌ها، رازی‌ها، منصور حلاج‌ها، فردوسی‌ها، خیام‌ها، امیرکبیرها، کسروی‌ها، دهخداها و هزارها مانند آنها را پرورده و به جهان آدمیگری پیشکش کرده است.

آیا خواب می‌بینم؟ نه! بدبختانه در بیداری است.

لاجوردی (رییس زندان اوین، که بدست دو جوان در بازار تهران ترور شد، و راهی ژرفای دوزخ گردید) می‌گوید: ما، در زندان تعزیر نمی‌کنیم. (تازیانه نمی‌زنیم) تعزیر ما با اجازه حاکمان شرع است (نقل از کتاب عبور از بحران، نوشته‌ی اکبر هاشمی رفسنجانی برگ ۴۴۰۵)

معنای «تعزیر نمی‌کنیم» هم، روشن شد!!

xxx

خوب است یکبار دیگر سخنان این گرگهای هار، یا گرازهای وحشی را بخوانید، و ببینید آیا در درازای تاریخ، پیشینه داشته است که مشتی بیمار روانی، مشتی سادیک آدمخوار، مشتی شیطان و دراکولای خون آشام، در پوشش «آدم» (آنهم پوشش روحانی) چنین گستاخانه مردم را بکشند، و چنان وقیحانه به خونریزی‌های خود هم بنازند.

اگر گهگاه در درازای تاریخ کشوری، یا ملتی، دچار یک خودکامه‌ی سنگدل می‌شد، دست کم آن آدم خودکامه هرگز به گناه خود خستو

آخوند حاکم شرع در اجرای شلاق دستور می‌داد که تازیانه باید پوست را بدرد، از گوشت هم بگذرد و به استخوان برسد!





درباره مجموعه «دمی آسایش زیر سایه فرهنگ»
چهل گفتار از «عبدالحمید اشراق» - چاپ پاریس

گشت و گذار دل انگیز به جهان معماری، موسیقی و نقاشی!



دکتر علی اکبر صارمی
استاد دانشگاه

گذاری به جهان معماری!

مدتها در فکر نوشتن مطلبی درباره کتاب جذاب زیر سایه فرهنگ اثر عبدالحمید اشراق بودم ولی مطابق معمول به بهانه داشتن مشغله کاری و فکری و از این قبیل، مطلب به تعویق می افتاد. از مشغله گفتم که در ایران کنونی ما به معنی گرفتار شدن دایمی به انواع امور معقول و نامعقول است که بازدهی اوقاتی که صرف آن می کنی به مراتب کمتر از آنی است که انتظارش را داری. حتی مواردی پیش می آید که این بازدهی به صفر می رسد و وقت به اصطلاح گرانبها صرف هیچ می شود.

به یاد یادداشت های روزانه بسیار جذاب و خواندنی عزیز السلطنه (ملیجک) دربار ناصری افتادم که این انسان شریف، چگونه اوقات روزانه خود را می گذراند و چه مشغله های داشت.

ملیجک هر روز به دیدن این و آن، فلان الدوله و بهمان السلطنه می رفت و یا آنان مهمانش بودند. اوقاتی هم صرف مطالعه و عبادات معمول می کرد و گاهی هم از کمبود وقت و نداشتن فرصت برای دیدن دوستان شکایت می کرد (خاطرات عزیز السلطنه به کوشش محسن میرزایی).

می بینید که چقدر مشغله عزیز السلطنه با مشغله ما در طهران آن روز و تهران امروز متفاوت است. باری به کتاب عبدالحمید خان برگردیم (از آنجائیکه ایشان بنده را گاهی علی اکبر خان صدا می کند من هم عبدالحمید خان را به مهندس اشراق ترجیح می دهم)، چه گشت و گذار دل انگیزی به جهان معماری و موسیقی و نقاشی دارد. از دوستان عزیزی که شاید انگشت شمار در این جهان باقی اند، سخن می گوید و خاطرات زیبای ما را طراوت می بخشد.

یادها و چهره ها موسیقی

عبدالحمید سردبیر و مؤسس مجله موزیک در سال ۱۳۳۱ بود و در همان جاقلم می زد و با اساتید آن زمان نشست و برخاست داشت و خودش نیز

کرد. البته این لیست که در ابتدای کتاب «زیر سایه فرهنگ» آمده است بلند بالاتر از این ها بود و فقط بخشی از آن انتخاب شد که بنا به خواهش من شرح مختصری از آنها را برایم بازگو کرد. اشراق هم اکنون نیز در سن هشتاد سالگی هم چنان فعال است و با اداره چند انجمن در پاریس که من و دوستان دیگری چون عباس کیارستمی، حسین علیزاده، آیدین اغلاشلو و داراب دیبا در آنجا گفتگوهای داشتیم، عشقش را به فرهنگ ثابت کرده و همچنان به فعالیت در دانشنامه ایرانیکا ادامه می دهد. حال بخشی از این کوشش های مداوم اشراق را به همراه و چاشنی خاطراتی که از آنها دارم برایتان شرح می دهم.

ارمنیان هنرمند

در سال ۱۳۳۲ کلاس نقشه کشی را در خیابان نادری تهران به راه انداخت. در آن زمان دانشجوی معماری بود و کلاسش رونقی پیدا کرد و جای خالی نقشه کش ها را در دفاتر معماری پر کرد.

بعدها این نقشه کش ها برای ادامه تحصیل یا وارد دانشکده های فنی و مهندسی شدند و یا تعداد باقی مانده که غالباً ارمنی بودند از بهترین و زبده ترین نقشه کش های دفاتر معماری آن زمان گردیدند. این ها استادان بحق نقشه کشی با مدام روی کاغذ کالک بودند. درباره یکی از بازماندگان شان به نام آریس اوهانیان از ثمر دخترم شنیدم که در مونتال کانادا با جوانانی که نقشه های کامپیوتری می کشیدند مسابقه می داد و البته برنده می شد. زیرا زیبایی نقشه های ترسیم شده

کوشش مداوم

از نقاشان بسیار سخن می راند که یکی از مهم ترین شان محمد زمان نقاشی است که در زمان شاه عباس دوم به اروپا فرستاده شد و بعدها از هنرمندانی بود که تأثیر مستقیم نقاشی اروپایی را به نقاشی ایران وارد کرد و آثارش تلفیقی از نقاشی ایرانی و غربی بود. مطلب فوق برای من بسیار آموزنده بود که چگونه در کنار روابط سیاسی و نظامی اولین ارتباط های هنری مستقیم بین ایران و اروپا در دوران صفوی برقرار شد.

کلمه (از اولین کسان) درباره عبدالحمید و تأثیر حضورش در جامعه فرهنگی ما کاملاً صادق است.

- کلاس نقشه کشی را برای اولین بار دایر کرد.

- مجله هنر و معماری را تأسیس نمود.

- هفته معماری را با شکوه و جلال برپا کرد.

- بنیانگذار و باعث و بانی چند کنگره جهانی در ایران بود.

- انجمن ارشیتکت های ایران را تأسیس کرد.

- برای اولین بار دانشجویان معماری را به دو نمایشگاه بین المللی معماری در ازاکا و مونتال برد.

- اولین سمینار را در انجمن ایران و آمریکا بر پا

گاهگاه دست به مضارب می برد. در این کتاب از بزرگان موسیقی داستان های دلنشینی تعریف کرده و با توصیف های جاندار از محفل آنان یاد و ما را به دور سفره مهمانی هنرمندان آن دوران می نشاند.

از رضا محجوبی و ویولونیست نابغه که «رضا دیوانه اش» می گفتند و زمانی نیز به رضا پاشنه طلا معروف بود می گوید. داستان زندگی رضا محجوبی یادآور زندگی «سید پرت»، آهنگساز و نوازنده چیره دست «گروه پینک فلوید» است که به عنوان پایه گذار گروه در دهه ۱۹۶۰ چه غوغای پا کرد و در اواخر همان دهه به افسردگی و جنون مبتلا شد و در همان حال از دنیا رفت. از صبا و شاگردانش و همتی که در اعتدای موسیقی به کار برد و عملاً طرب را به هنرمندان موسیقی تبدیل کرد. از زنان موسیقی دان سخن می گوید، از اقدس خانم دستیار علی اکبر خان شهنازی، از مولود خانم مادر مهندس هوشنگ سیحون و دختر میرزا عبد اله، از ملوک ضرابی و مهم تر از همه از قمر الملوک وزیر که هنوز ترانه جاودانه مرغ سحرش پایان بخش شور انگیز بسیاری از کنسرت های امروزی است و خودش چه پایان غم انگیزی داشت.

بامدادهای H₂, H₄ و H چیز دیگری بود و غیر قابل مقایسه با نقشه‌های خشک کامپیوتری. هم‌چنین یکی از همین آخرین‌ها زنده‌یاد «سبو» کاراپتیان» بود که قبلاً در دفاتری مثل فرمانفرمایان و ماندالا کار می‌کرده و در اواخر عمر سر از دفتر مادر آورد.

تماشای کارکردن «سبو» بسیار لذت‌بخش بود، چون چند مداد اتود را لای انگشتانش می‌گرفت و لابلای T و گونیا به سرعت مشغول ترسیم‌های چشم‌نواز می‌شد.

«سبو» بحق شهسوار میدان مداد و کالک بود. جا دارد که اشراق با همتی که دارد تحقیقی روی این نسل گمشده انجام دهد و این ارمنیان هنرمند را به امروزیان بشناسد.

اشراق پس از اتمام تحصیلات در دانشگاه تهران به پاریس رفت و در دانشکده بوزار به تحصیل معماری ادامه داد و پس از پایان تحصیلات به تهران بازگشت. اولین سمینار معماری در ایران را در کتابخانه ایران و آمریکا ترتیب داد. این جلسات یک روز در هفته برگزار می‌شد و به مدت یک ماه ادامه داشت. در این سمینارها افرادی چون دکتر شاپور راسخ، دکتر جمشید بهنام، دکتر بهروز حبیبی، مهندس بوربور و مهندس سردار افخمی و دیگران شرکت داشتند. در پایان جلسات نیز جوایزی از طرف سفیر آمریکا و دکتر نهاوندی وزیر مسکن به اشراق هدیه شد.

معماری جدید ایران و جهان!

هم‌چنین عبد الحمید چنانچه گفته شد از اولین کسانی است که «مجله معماری» به راه انداخت. پیش‌تر مجله‌ای بنام دانشکده چاپ می‌شد که چند شماره‌ای بیش نپایید و در این مجله از «وارطان هوانسیان» می‌خوانیم که در کسوت یکی از اولین نظریه پردازان به معماری مدرن و معماری ایران پرداخته و در معماری به اصطلاح نئوکلاسیک ایران از عناوینی چون معماری «شتر، گاو، پلنگ» استفاده کرده است.

ولی مجله عبد الحمید خان که مدت ۱۲ سال تا ۱۳۵۷ به طور منظم در ۴۸ نسخه چاپ شد، رنگ و بوی دیگری داشت. مجله‌ای حرفه‌ای بود که به معماری جدید ایران و جهان می‌پرداخت.

در سال‌های دهه چهل که من دانشجوی معماری و شاگرد آتلیه سیحون بودم برای اولین بار چشمم به مجله هنر و معماری او افتاد. در آن سالها در آتلیه‌های ما فقط چند مجله فرانسوی مانند «آرشیتهکتور دوژوردوی» و «آرشیتهکتور فرانسز»، و گاهی «پلان‌های بوزار» به دستمان می‌رسید.

در این صورت مجله فارسی زبان هنر و معماری غنیمتی بود که امکان خواندن مطلبی درباره معماری را می‌داد. گفتم «خواندن مطلب» در مقابل دیدن عکس و نقشه.

آری خواندن مطالب آن مجلات فرانسوی تقریباً از محالات بود. با فرانسه‌ای که ما در کلاسهای زنده یاد دکتر داهی می‌آموختیم، به جز چند کلمه و چند جمله از نوع تعارفات معمولی، به دانش زبان فرانسه ما چیزی افزوده نمی‌شد. ولی مجله

عبد الحمید برای اولین بار چشم ما را به سمت و سوی معماری جدید بازکرد و آگاه از بی‌سوادی‌مان نمود. این مجله چنان موفقیتی کسب کرد که در سال پنجم، نخست وزیر وقت تشویق‌نامه‌ای برای او فرستاد. ولی تأسف اشراق این است که از ۱۲ نفر هیئت تحریریه این محله فقط چهار نفر در این جهان هستند، پرویز تنوانی، محمدرضا مقتدر، زاره گریگوریان و کاظم ودیعی.

در آن سالها تنها مطلب تئوریک در معماری ترجمه کتاب «بسوی معماری جدید» نوشته «لوکوربوزیه» بود که متأسفانه نام مترجمش بیاد من نیست و نثر پیچیده و مغلق آن چندان به دانش مانيفزود. جالب است یادآور شوم که درس تاریخ و معماری ما را که شادروان «مهندس ایزدی» تدریس می‌کرد غالباً در همان دوران گذشته سپری می‌شد و به دوران معاصر نمی‌رسید. درسهای مرحوم دکتر محمد مقدم نیز ما را در اعماق گذشته نگه می‌داشت و غرق در جلال و شکوه یونان، روم و هخامنشیان، سامانیان و صفویان می‌کرد. شرح ماجراهای دانشکده هنرهای زیبارشته معماری در دهه ۱۳۴۰ را در کتاب «تار و پود و هنوز...» آورده‌ام. (سرگذشت من و معماری ما علی اکبر صارمی، هنر معماری قرن ۱۳۸۹)

بنابراین ملاحظه می‌کنید که مجله هنر و معماری چگونه ما را آشنا با ادبیات معماری کرد. البته در آن سالها هنوز به معنای امروزی، نقد معماری و هنر مدرن رایج نشده بود و در غرب نیز قدم‌های اولیه طی می‌شد. کتاب «فضا، زمان و معماری» نوشته «زیگفرید گیدین» که مهمترین اثر درباره

معماری مدرن بود، تازه راه خود را در ادبیات معماری باز کرده بود که در ایران اوایل دهه پنجاه به همت زنده‌یاد «منوچهر مزینی» ترجمه شد. به نظر من این کتاب هنوز یکی از مهمترین منابع معماری مدرن در جهان به شمار می‌رود، هر چند نقدهای بسیاری بر آن شده و گیدین را به جانبداری بی‌چون و چرا از نهضت مدرن متهم کرده‌اند، ولی جا دارد که امروز نیز توسط معماران و دانشجویان جوان خوانده شده و نقد شود.

جشنواره جهانی معماری

یکی از آخرین شماره‌های هنر و معماری که تصاویرش بیاد من مانده، در سال ۱۳۵۴ به مسابقه پروژه شهستان پهلوی در عباس‌آباد تهران اختصاص داشت که آثار معماران ایرانی و فرنگی در آن به چاپ رسیده بود. امروزه از اراضی عباس‌آباد جز تکه پاره‌هایی که در بعضی هایشان برج‌های بی‌ریختی سر به هوا کشیده و بعضی جاها هم پل‌های هوایی و جاده‌ها، دل و روده‌اش را دریده‌اند، چیزی باقی نمانده است.

تأسیس انجمن ارشیتکت‌های ایران را نیز از دستاوردهای اشراق باید به حساب آورد. او که «فروغی» را خوب می‌شناخت با مشورت با او و دیگر دوستان اساسنامه‌ای تهیه کرد و هیئت مدیره‌ای تعیین گردید. مجموعه این هیئت مدیره عبارت بودند از: محسن فروغی، هوشنگ سیحون، عبدالعزیز فرمانفرمایان، ناصر بدیع و اورنگ دانا. این انجمن تا قبل از انقلاب به همین صورت ادامه داشت. بعد از انقلاب که بیش‌تر مدیران انجمن از ایران رفتند، انجمن عملاً تعطیل و ساختمان آن روبروی پارک ساعی به صاحبش واگذار شد. در چند سال گذشته بجای

یک چهره ماندگار با یک دنیا خاطره از خدمات گرانقدرش به فرهنگ ایران زمین!



آن، جامعه معماران تشکیل شده است که فعالیت چندانی ندارد.

به کتاب «زیر سایه فرهنگ» بازگردیم و ورکش بزنیم. عبد الحمید خان از جشنواره جهانی معماری در ۱۹۷۰ در اصفهان سخن می‌گوید که چه بزرگانی در آنها شرکت داشتند. از معماران هنرمندی چون «محسن فروغی، وارطان هوانسیان، عبدالعزیز فرمانفرمایان و هوشنگ سیحون» و دیگران سخن می‌گوید که در کم‌تر کتابی شرح زندگی‌شان را این چنین زنده و جان‌دار می‌توان یافت. در اینجا برای اولین بار موسیقی و معماری و نقاشی کنار هم چیده شده و بهترین‌های هر کدام به گونه‌ای موجز و شیرین باهم کنار آمده‌اند.

«عبد الحمید خان» هنوز فعال است و به صورت مستمر در اروپا و آمریکا مشغول رفت و آمدهای فرهنگی است. در ماه مه ۲۰۱۱ بزرگداشت مفصلی از او در لس‌آنجلس ترتیب داده شد و از دست بزرگانی چون لوریس چکناواریان، عباس پهلوان و فرهنگ فرهی پاداش خود را گرفت.

در آخرین صحبت تلفنی که با ایشان داشتم نکته‌ای گفت که به نظر من جا دارد اشاره‌ای در این زمینه بشود. او گفت: در این کتاب به هیچ‌وجه از خودم نگفتم. اتفاقاً کاش از خودش می‌گفت و از یادها و خاطره‌هایش بیشتر می‌نوشت.

به نظر من حمید اشراق از چهره‌های ماندگاری است که باید بیوگرافی‌اش را بنویسد و به تمام بزرگان و هنرمندانی که هنوز توانای نوشتن دارند توصیه کرد که شرح زندگی خود را بنویسند: نوشتن بیوگرافی که بخش مهمی از ادبیات جهان غرب را شامل می‌شود، علیرغم کوشش‌های که مخصوصاً در خارج از ایران صورت گرفته، در فرهنگ ما چندان مرسوم نیست.

شاید یکی از علت‌ها ملاحظات است که از دوستان و آشنایان داریم و ممکن است ما را متهم به خودستایی و خودبینی کنند. به هر حال جای پای تاریخ شفاهی میان معماران و دیگر هنرمندان خالی است. امروزه جوانان تشنه دانستن درباره اتفاقاتی هستند که طی نیم قرن گذشته و پیش از آن افتاده است و عبد الحمید اشراق از نویسندگانی است که یکی از این جایگاه‌های مهم را باید پر کنند.

آری دوست من درباره خودت بنویس و جزییاتی از زندگی خود، از دوران کودکی تا حال، از غم غربت و گذران عمر پرپاری که داشته‌ای و هنوز داری برایمان شرح بده و از آن یادها قصه ساز کن و بازگورمزی از آن خوش حال‌ها.

همین قدر بگویم که این عبد الحمید ما را خداوند عمری طولانی و پر بار عنایت فرماید تا به خدمات گرانقدرش به فرهنگ ایران زمین ادامه دهد.

مردان و زنان بزرگی هستند که بی چشم‌داشت و بی نیاز از جیره و مواجب، هر آنچه در توشه دارند صرف روشن نگهداشتن چراغ فرهنگی این مملکت می‌کنند که حمید ما یکی از این بزرگان است. توصیه میکنم کتابش را بخوانید و لذت ببرید و یاد بگیرید.



پیرمرد، علی اکبر دهخدا روز دوشنبه هفتم اسفند ماه ۱۳۳۴ در خانه اش - تهران خیابان ایرانشهر - جهان را بدرود گفت و روز یکشنبه این هفته سالگرد درگذشت پدر ما مطبوعاتی بود.

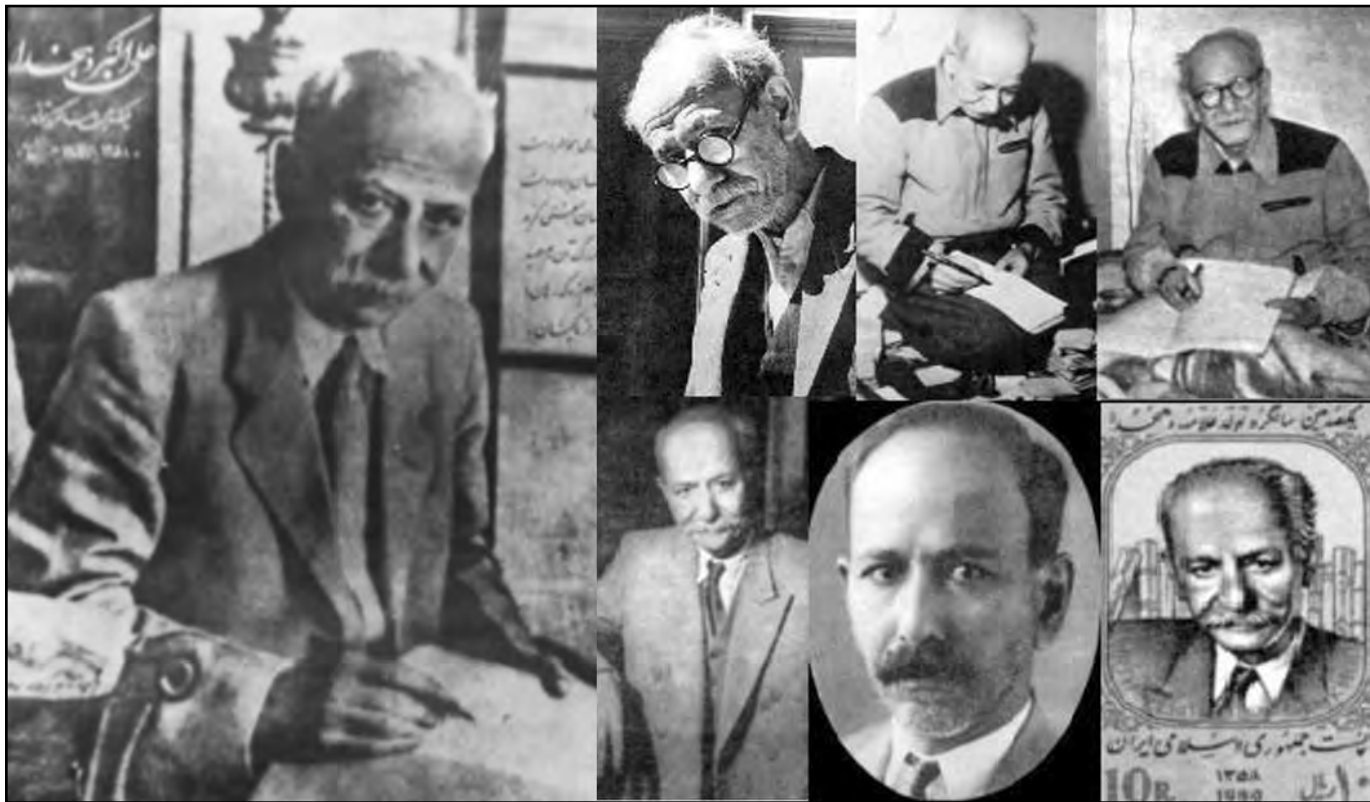
سوی همه آنچه به فرهنگ و خدمات علمی پیرمرد محسوب می شود او پدر ما بود. پدر هر قلم به دستی که در روزنامه و مجله و نشریه ای قلم می زند. همه مدیون آن مرد هستیم که در بحبوحه جنبش مشروطیت، و ضرب و زور استبداد - برای آزادی، برای رهایی مردم ایران از چنگ استبداد - از قلم، اسلحه ای ساخت و همراه با میرزا جهانگیر خان شیرازی و قاسم خان تبریزی روزنامه «صور اسرافیل» را منتشر کردند.

روزنامه ای که ارگان مشروطه و آزادیخواهان بود و در این روزنامه بود که میرزا علی اکبر خان قزوینی در مطبوعات «سبک» تازه ای آفرید و در روزنامه نویسی ایران، روال تازه ای را پیش گرفت به اسم «چرند و پرند» با امضای «دخو»؛ به «در» می گفت که «دیوار» بشنود و با طنزی چند پهلوی، از حریم های فریب و قدرت و عوام فریبی می گذشت و چاچولبازان، فریبکاران و آخوندهای پلو چلو خور در بار قاجار، رجال دو دوزه باز از نیش قلم او در امان نبودند.

قتل دلخراش دوستش میرزا جهانگیر خان، تاوان بی پروایی ها و طنزگرنده و جسور او نبود که میرزا جهانگیر خان، خود مردی بود مردستان و استبداد نیز خون آشام و بدلگام و زشت و پس فطرت.

«میرزا علی اکبر خان دهخدا» پس از قتل دردناک دوستش، بالاجبار در تبعید سوئیس بود ولی با این حال یاد دوست و یادگار قربانی مظلوم مطبوعاتی اش میرزا جهانگیر خان را از یاد نبرد و چند شماره روزنامه «صور اسرافیل» را در «آوردن» سوئیس منتشر کرد و سپس کار مبارزه مطبوعاتی خود را در استانبول و با انتشار روزنامه «سروش» ادامه داد.

علی اکبر دهخدا با آثارش یک چهره بی نظیر فرهنگی، یک خدمتگذار فهیم و بزرگ فرهنگ و ادبیات ایران است و مقام او در چنین



پیرمرد، پدر ما مطبوعاتی ها بود

اصلاً نمی دانم آقا کیست، اما از وقتی که شوهرم مرد، خرج من و بچه هایم را می داد. حالا چند سالیست که پسر من فرنگ است، هر چند ماه یک دفعه کاغذی برایم می نویسد. من که خط و ربط و سواد ندارم، سواد و کتاب سرم نمی شود، من هر وقت کاغذ پسر می آمد، می آوردم اینجا پیش آقا، آقا پاکت را باز می کرد، کاغذ پسر را برایم می خواند و بعد می نشست، هر چه می گفتم برایم می نوشت، توی پاکت می گذاشت و من جواب پسر را می دادم. حالا که آقا نیست، من نمی دانم دیگر کی باید کاغذ پسر را برایم بخواند و کی باید جواب کاغذش را بنویسد!

همه ما دور او حلقه زده بودیم، یک کاغذ مچاله آبی رنگ در دستش بود در آن لحظه فقط به این می اندیشیدیم که چگونه مردی با آن همه مشغله، ساعتی از عمرش را صرف جواب دادن دعا و سلام مادر بیسوادی به پسر جوانش می کرده است؟ و چگونه مردی، عمری خانواده ای را اداره کرده، بی آنکه کسی بداند. و این چهره از دهخدا، چهره ای ست که کمتر کسی آن را شناخته، چهره ای مردی که خود را با همه ی دانشش، تا پایه ی یک کاغذ نویس ساده پائین می آورد، برای اینکه یک انسان، یک انسان ناشناس، یک مادر پیر، حرف هایش را از فاصله ای دور، برای پسری که در دیاری دورتر زندگی می کند باز گوید».

هم می گذشت، پسر در پرتو این کمک بزرگ شد و از آنجاکه مایه ای به سزا داشت، بعد از تحصیلات خوب، رهسپار دیار فرنگ گردید. و استاد خواهر او را با جهیزیه مختصری به خانه شوهر فرستاد. سال های آخر عمرش بود و هیچ کس از این ماجرا خبر نداشت.

دوست نزدیک استاد می گفت: - اما ما چطور خبر شدیم، تقریباً دو هفته از مرگ دهخدا می گذشت که یک روز زنی سفید موی و خمیده بالا، به خانه استاد آمد ظاهر شسته ی پاکیزه ای داشت. پیدا بود که دست پرورده فقر است، اما اینک به دولتی رسیده. از ماسراغ آقا را گرفت. یکی از ما پرسید:

- مادر، چکار داری؟ پیرزن تأمل کرد و گفت:

- با آقا یک کار خصوصی دارم! و دوست ما با صدایی گرفته از بغض و اندوه گفت:

- مادر، آقا دیگر نیست. پیرزن یک لحظه خاموش ماند و بعد آهسته به دیوار تکیه داد و آنگاه کم کم فرو نشست. مثل فانوس تا شد و سیل اشک از چشم هایش سرازیر گردید.

دورش را گرفتیم و علت را پرسیدیم. از او خواستیم بگوید با آقا چه کار دارد؟ و او با زبان ساده ای گفت:

- شما نمی دانید آقا چقدر بزرگوار بودند. من

موقعیت و موضعی، جاودانه است ولی هیچگاه نمی توان از یاد برد. اثری که او در برپایی مطبوعات آزاد ایران گذاشت. او، آزادی خواهی را مکتب مطبوعاتی ها قرار داد و آزاد زیستن و سرفراز زندگی کردن را اولین درس روزنامه نگاری قرار داد.

معلم ما دکتر صدرالدین الهی در شرحی که درباره «پیرمرد» نوشته است به جوانمردی ها و کارهای انسانی او اشاره ای دارد و می نویسد: «یکی از نزدیکانش حکایت می کرد که کتابفروش دوره گرد پیری، سال ها برای استاد کتاب می آورد. او کتاب ها را معمولاً به بهای گران تر می خرید. زیرا که آن کتابفروش پیر، جز خورجین کتابش سرمایه ای نداشت. و در این روزگار، کتاب سرمایه نیست.

سال ها پیرمرد به استاد کتاب می فروخت. تا روزی از روز هارفت و دیگر باز نیامد. مرد بزرگ به جستجوی او برخاست و دریافت که کتابفروش پیر در گذشته است. و چون بیشتر جست، خانواده ی او را یافت که در نهایت عسرت و تنگدستی، زنی با دو فرزند صغیر، یک پسر و یک دختر.

بی آنکه بگوید که کیست و چه آشنایی و سببی با آن پیرمرد در گذشته دارد، «وظیفه ای» برای آن خانواده کوچک معین کرد.

مادر خانواده هر ماه به در خانه استاد می آمد، سهم اش را می گرفت و می رفت. سال ها از پی



**چکه!
چکه!**

نوش و نیش سلطان!

ابوعبدالله محمد بن عبدالملک برهانی نیشابوری شاعر قرن ششم هجری در زندگیش هم دوران اوج داشت و از سلطان معزالدین ملکشاه لقب «امیر معزی» گرفت و امیرالشعرا دربار سلجوقی شد و به ثروت کلانی رسید. در سال ۵۱۰ هجری نیز که سلطان سنجر غزنین را فتح کرد، امیر معزی قصیده ای در مدح سلطان سرود که سلطان سنجر دهان او را پراز گوهر کرد. اما یک سال بعد پراثر تیری که ناگاه از کمان سلطان سنجر در رفته بود به شدت امیر معزی را از ناحیه سینه مجروح کرد و او بر اثر همین تیر در سال ۵۲۰ ه. ق فوت شد.

بیوفایی و دقمرگ؟!

سلطان جلال الدین خوارزمشاه در حالی که سپاه خلیفه عباسی را شکست سختی داده بود. به جای حرکت به سوی بغداد و تصرف خلافت به سوی تبریز که اتابک ازبک، امیر آن حدود بود رفت. اتابک شهر را به همسر خود سپرد و در قلعه ای موضع گرفت. همسر ازبک که توصیف مردانگی و رشادت جلال الدین را شنیده و یک نظر او را دیده بود، شیفته وی گردید و شهر را به جلال الدین سپرد و به ازدواج او درآمد. اتابک از بیوفایی همسرش به قدری ناراحت شد که از غصه مرد.

تاریخ و خائن ها

تاریخ ایران پر از خیانت نزدیکان، برادران، پسران و سرداران به سلاطین و پادشاهان است و حتی «نگهبان» دروازه ها و دژها از جمله این افراد غیاث الدین برادر سلطان جلال الدین خوارزمشاه فرمانروای اصفهان وری است - که در هنگامه جنگ با مغولان، به برادرش خیانت کرد و میدان کارزار را ترک کرد و به اصفهان رفت و بدین ترتیب سلطان جلال الدین مغلوب گردید و باز هم عزم گرجستان کرد.



انتشارات آذرخش تقدیم می کند.

سفرنامه دنیای ارواح

نوشته هوشنگ معین زاده

به زودی منتشر خواهد شد.

علاقه‌مندان می توانند این کتاب را بطور مستقیم از آدرس زیر درخواست کنند.

قیمت کتاب با هزینه پست معادل ۲۰ یورو است.

Houshang Moinzadeh

B . P : 31

92403 Courbevoie Cedex

France

moinzadeh@gmail.com

www.moinzadeh.com

خیال راحت و آسوده زندگی کنید، بی آن که نگران دوران پس از مرگ خود باشید.

معین زاده، با او همسفر شوید و با چشم دل واقعیت های ناگفته و پنهان مانده را ببینید تا بتوانید با

هوشنگ معین زاده



سفری تخیلی به دنیای ارواح!

«مفهوم» پرداخته و حقایقی را آشکار ساخته است. «حقایقی» که در هیچ یک از کتاب های دینی به آن اشاره نشده و پژوهشگران و اندیشمندان نیز به کار آنها نپرداخته اند.

دوست قدیمی و نویسنده ما هوشنگ معین زاده مقیم پاریس خبر از کتاب تازه ای از خود داده است. او مدت هاست در حال و هوای دیگری از «هستی» و درباره آن دنیا و این دنیا، اعتقادات و مذاهب و باورهای مردم می نویسد و در قالبی تازه و داستانگونه عقاید و نظریات خود را حلاجی شده و شسته رفته ارائه می دهد. از جمله در کتاب «خیام و آن دروغ دلاویز» که «جهنم و بهشت» و آن دنیا و خدا مایه نوشته های او بود و: «خیام که گفت دوزخی خواهد بود / که رفت به دوزخ که آمد ز بهشت؟».

می «در حالی که اگر روح نباشد، بشر علاوه بر این که در طول زندگی خود از دست احکام متناقض خدا و از شر نمایندگان او نجات پیدا می کند، بلکه از فکر و خیال روز رستاخیز و معرکه معاد نیز رها می گردد. چرا که زیر بنای ادیان تو حیدی را «وجود خدای یگانه و بقاء روح پس از مرگ» تشکیل می دهند. دو مفهومی که فقط در تصورات ذهنی انسان وجود دارند، نه در عالم واقع.

هوشنگ معین زاده می گوید:

در این کتاب سعی کرده با دلایل علمی و عقلی، مقولات نقلی ادیان و مذاهب را درباره ی مفهوم روح، مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار دهد، و در رابطه روح خدا با انسان، حقایقی را مطرح سازد که لازم است هر انسانی از آنها آگاه گردد. تازندگی دو روزه او در این دنیا، بدون دلهره و نگرانی، و به آسودگی طی شود!

بنا به اعتبار قلم نویسنده توصیه می کنیم که در سفر تخیلی هوشنگ

این بار «روح» مایه اصلی این کتاب تخیلی اوست. او «روح» را مانند خدا از مفاهیمی می داند که بشر از بدو طفولیت با «جهل مطلق اش از عالم هستی» آن را ابداع کرده است و به مرور زمان گرفتارش شده است. به خصوص که ادیان از روح و ارواح سوء استفاده هایی از جهت «دکانداری دین» از آن کرده اند.

«هوشنگ معین زاده» درباره کتابش، برای مانوشته است که در این اثراخیر خود سفری تخیلی به دنیای ارواح داشته و با نگاه عقلانی و شفاف، به زمان، علت و چگونگی پیدایش این

«ممل» فاتح تأثرهای لاله زار...؟!؟

در تأثرهای تهران، فرهنگ، فردوسی، سعدی، پارس و جامعه باربد درخشید و به اوج رسید!



محمدعلی جعفری

محمدعلی جعفری هم بعضی از عصرها به دفتر آژنگ می آمد. او سپس دوست صمیمی ایرج نبوی سردبیر آژنگ شده بود و بالطبع با کاظم مسعودی مدیر آژنگ نیز سلام علیکی داشت و هم به اصرار و پافشاری او و دوستی با رییس شهربانی وقت تیمسار علوی مقدم، بود که توانست نظر مقامات مملکتی را جلب کند که دوباره جعفری به روی سن تأثیر برگردد.

«محمد علی جعفری» بلافاصله از دوستان قدیم تأثیری که در ایران بودند- بانوان: ایرن، توران مهرزاد (که موفق نشده بود با شوهرش حسین خیرخواه هنرمند تأثر از ایران خارج شود) به اضافه خانم شهلا هنرپیشه معروف آن زمان، هم چنین خانم های تهمنه هنرپیشه سینما و آزاده و آقایان مانی و حمید صارمی و قدکچیان، رضا عبدی، روشنیان، بهادری، علی نوری- به اسم «تروپ جعفری» اولین پیس خود را گویا «پیچ خطرناک» در تأثر پارس به روی صحنه بیاورند که آن زمان که کم کم تأثرها تق و لق می شد، با استقبال مردم روبرو گردید و چند ماه ادامه یافت. گرچه دوره دوم فعالیت تأثیری، سینمایی جعفری درخشان و طولانی بود، اما خیلی ها اوج شکوفایی او را در پیش «چراغ گاز» می دانند و یکی از شاهکارهای او.

در اوج وزندان؟

پس از آن کار محمدعلی جعفری که از سوی نشریات تهران و به خصوص با حمایت ایرج نبوی و دوستانش با موفقیت روبرو شده بود. به تأثر جامعه باربد منتقل شد که «بادبزین خانم ویندرمیر» برنامه افتتاحیه تروپ جعفری در جامعه باربد بود و سپس «مونترسا» و چراغ گاز و...

رفتند.

البته این فرار یک نوع ساخت و پخت سیاسی سیبهد رزم آرا برای جلب حمایت شوروی برای دوست او بود که می خواست با شوروی ها نزدیک شود بود. کما این که ترور احمد دهقان در همین زمینه بود. «دهقان» از مخالفان شوروی بود و در مجله تهران مصور به مدیریت او پاورقی «من جاسوس شوروی در ایران بودم» سر و صدایی علیه دولت شوروی راه انداخته بود.

با این که دستگاه های مملکتی با فعالیت های هنری تأثر سعدی موافق نبودند ولی هنگامی که در سال ۱۳۲۹ حاجیعلی رزم آرا نخست وزیر شد به عنوان یک ژست سیاسی دیگر برای جلب نظر موافق «سادچیکف» دیپلمات متبحر و سفیر کبیر شوروی در ایران، دستور داد برای او بلیت خریدند و در شب افتتاح تأثر سعدی حضور داشت.

برگشت به صحنه

اما در واقعه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تأثر سعدی هم مثل خانه صلح- خانه جوانان- حزب دموکرات و تمام مجامع و دفاتر نشریات متعلق به حزب توده که در زمان دولت دکتر مصدق فعالیت داشتند- به آتش کشیده شد و محمدعلی جعفری هم مانند عده دیگری از اعضای دستگیر شد و پس از مدتی آزاد گردید اما، چند نفر دیگری مانند حسین خیرخواه و حسن خاشع خود را گریه کرده و از ایران گریختند و جعفری در ماه هایی که فعالیت های تأثیری و سینمایی رواج داشت به او اجازه کار هنری نمی دادند.

در آن روزهایی که دفتر هفته نامه آژنگ در پاساژ بهار در خیابان لاله زار پاتق هنرمندان بود

«ممل» هنرمند لاله زار

یکی از چهره های هنرمندی که در تماشاخانه های لاله زار تأثر فرهنگ (پارس) تأثر فردوسی، تأثر تهران و بالاخره جامعه باربد هنرنامه کرد. محمد علی جعفری بود که دوستان نزدیکش به او «ممل» می گفتند او شاگرد دوره سوم هنرستان هنرپیشگی بود که پس از فارغ التحصیل شدن در تأثر تهران (به مدیریت احمد دهقان) شروع به کار کرد و سپس با عضویت در حزب توده ایران از جمله بازیگران حزبی بود که در تأثر فردوسی (بعد از تأثر فرهنگ در خیابان لاله زار و تأثر پارس بعدی) از جمله اعضای گروه عبدالحسین نوشین هنرمند و کارگردان برجسته شده بود، مانند بانوان لرتا، ایرن، توران مهرزاد و آقایان خیرخواه، شباویز و حسن خاشع که چندین نمایشنامه کلاسیک جهان و مردمی مانند «ولین»، «پرند آبی» و «تاجر ونیزی» را به روی صحنه آوردند که مورد توجه فراوان قرار گرفت.

در همین حال با سوء قصد به شاه در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ و غیرقانونی شدن حزب توده، فعالیت علنی اعضای حزبی دشوار شد ولی این عده از هنرمندان در تأثر فردوسی کار خود را دنبال کردند و سپس عبدالکریم عمویی صاحب تأثر فردوسی، در محلی واقع در خیابان شاه آباد تأثر سعدی را تأسیس کرد (بعدها سینما سعدی شد) و با همان هنرپیشه های تأثر فردوسی بدون عبدالحسین نوشین برنامه های خود را ادامه داد. آن زمان «نوشین» که به عنوان یکی از رهبران حزب توده دستگیر شده در زندان قصر محبوس بودند و سپس از زندان فرار کرده و به شوروی

این زمان دیگر هیچگونه اتهامی از جهت عضویت در حزب توده، متوجه او نبود و جعفری هم از این بابت تظاهری و حرفی و سخنی حتی با دوستان نزدیکش به میان نمی آورد! (در حالی که او بعد از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷، اعلام کرده که همچنان عضو حزب توده بوده، توده ای مانده و همکاری خود را نیز با حزب توده- که پس از انقلاب شروع به فعالیت کرده بود- ادامه داد و تا وقتی در قلع و قمع متفقین «انقلاب خمینی» یکی پس از دیگری آغاز شد، جعفری نیز مانند سایر اعضای مشهور حزب تحت تعقیب قرار گرفت و زندانی شد. پاسدارها که شنیده بودند او «هنرپیشه تأثر و سینماست در زندان خیلی اذیتش کردند و از جمله جاروی فراشی به دستش می دادند و دست می زدند و می خواندند:

جعفری باید برقصه!

ناگفته نماند که او هنگام آغاز دستگیری اعضای حزب توده خیال می کرد که «درهای بهشت کمونیزم» به روی توده ای ها باز خواهد بود و به سوی **مرز ایران و شوروی** رفت و حتی موفق شد که از مرز بگذرد ولی مرزبانان روسی او را دستگیر کردند و گرچه تحویل جمهوری اسلامی ندادند ولی او را **مجبور کردند به ایران برگردد!** و حرفی و سخنی هم از فرار خود به شوروی به میان نیاورد ولی پس از چندی پاسداران او را دستگیر کردند (۱۳۶۱). یکی دو سال بعد در حالی که بسیار آزار دیده بود، آزاد شد و سپس به نحو غم انگیزی بر اثر سکته قلبی درگذشت (سال ۱۳۶۵) ... در حالی

و آن برقی که همیشه از چشمانش می جهید رو به خاموشی گذاشته بود، به نظرم رسید که بیمار است، وقتی حالش را پرسیدم گفت: «از نظر جسمی **حالم خوب** است ولی یقین دارم که عاقبت **دو چیز مرا خواهد کشت**، غم دوری از وطن و غم دوری از **صحنه!**»

«نوشین» در شوروی به دور از فعالیت سیاسی و افکار کمونیستی کار بزرگ پژوهشی و لغت شناسی را در زمینه **های مختلف «شاهنامه»** حکیم ابوالقاسم فردوسی شروع کرد و به پایان رساند که از جمله کارهای بزرگ پژوهشی در زمینه «آثار ملی» است.

نمایشنامه تأثر سعدی با هنرمندان حزب توده وسیله نزدیکی رزم آراء نخست وزیر و سفیر شوروی در ایران شد!

که بسیاری از دوستان او در زمان فعالیت هنری **مجدد جعفری**، از این که دوباره به حزب توده پیوسته است از او ناخشنود بودند و جعفری هم سعی می کرد که به دیدن آنها نرود... در حالی که در سال های طولانی فعالیت دوباره اش با آنها دوست شد و از حمایت صمیمانه آنها برخوردار بود.

دیدار شاگرد و استاد

پرویز خطیبی در مجموعه «خاطراتی از هنرمندان» خود نوشته است: «عبدالحسین نوشین که در واقع استاد محمدعلی جعفری و عده ای دیگر از هنرمندان بود در مسکوبه سر می برد. سال های بعد که روابط ایران و شوروی گرم شده بود محمدعلی جعفری همراه با گروهی از هنرپیشگان ایرانی (برای شرکت در فستیوال سینمایی مسکو) به شوروی رفته بودند.

محمدعلی جعفری از میزبانان خود خواست که او رانند نوشین ببرند و هنگامی که با امتناع آنها روبرو شد، ایستادگی کرد و گفت که: **نوشین استاد من است و من تا زمانی که او را ملاقات نکنم از مسکو خارج نخواهم شد!**

(چنانکه گفته شد در دوره دوم فعالیت هنری جعفری او به سینما رو آورد و چند فیلم ساخت و بازی کرد که اغلب کارگردانش خود او بود مانند: مردی که رنج می برد، عشق بزرگ، ساحل انتظار، لذت گناه، اشک ها و لبخندها، آفت زندگی و...) (۱)

سرانجام پس از مدتی با تقاضای جعفری موافقت شد و یک روز غروب **استاد و شاگرد** در مقابل هم قرار گرفتند، جعفری می گفت: مدتی به هم خیره شدیم و من جلو دویدم، دلم می خواست دستش را ببوسم ولی در مسلک ما این شیوه مردود بود. نوشین مرا در آغوش گرفت و من از شوق گریه ام گرفت. چهره استاد تکیده بود

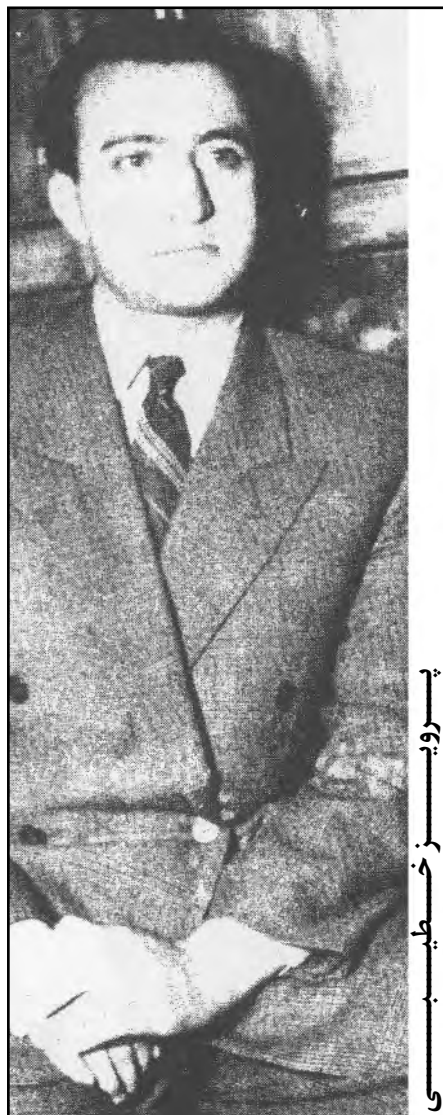
هنرستان هنرپیشگی فارغ التحصیل شده اند. در تمرین های اولیه نمایشنامه «قصر موحش» هنرپیشگانی که کاندیدا شده بودند نتوانستند نظر استاد رفیع حالتی کارگردان را جلب کنند و در نتیجه حالتی می خواست نمایشنامه را به طور موقت کنار بگذارد مگر آن که هنرپیشه مورد نظر او پیدا شود:

«شب در محوطه تابستانی تماشاخانه واقع در لاله زار، کوچه سهیم الدوله، احمد دهقان مرا به گوشه ای کشید و گفت: معتقد است که نقش اول نمایشنامه را خودم بازی کنم چون علاوه بر اینکه حضور یک نویسنده به عنوان بازیگر در صحنه

تمام اعضای خانواده ام با توجه به شرایط محیط حاضر نبودند مرا روی صحنه تماشاخانه ها ببینند.

به دهقان گفتم: مهلت بدهید تا درباره اش فکر کنم.

گفت: مهلتی وجود ندارد، بر طبق برنامه های پیش بینی شده این نمایشنامه یا باید دوشنبه آینده روی صحنه برود یا اینکه مجبوریم باز هم به سراغ نمایش ها تکراری برویم. به نظر من برای تو که در ابتدای کار نمایشنامه نویسی هستی لازم است که پشتکار و علاقمندی خودت را نشان بدهی، مگر اینکه مایل به ادامه این کار نباشی!



↑ رحیم روشنیان و توران مهرزاد در صحنه ای از نمایش «مونتسرا»

محمدعلی جعفری

اولین تجربه جدی تأثری

در مجموعه خواندن «خاطراتی از هنرمندان» نوشته زنده یاد پرویز خطیبی از اولین نقش جدی محمدعلی جعفری می نویسد که در سال ۱۳۲۳ قرار بود نمایشنامه ای از خطیبی به نام **قصر موحش** (که خیلی جدی و پرماجرا بود به کارگردانی استاد رفیع حالتی به روی صحنه برود و کارگردان اصرار داشت که نقش اول را باید یک هنرپیشه کارآمد و باتجربه بازی کند اما احمد دهقان مدیر تأثر معتقد بود که باید رفته رفته نقش های اساسی را در اختیار جوانانی گذاشت که از

ارزش و اعتبار نمایش را بالا می برد، تومی توانی یک بار دیگر استعداد هنرپیشگی ت را آزمایش کنی و اضافه کرد که:

– اگر موضوع را پشت گوش بیندازی، حاجی (منظورش استاد رفیع حالتی بود) نمایشنامه ات را کنار می گذارد!

نمی دانستم چه جوابی باید بدهم، تجربه بازیگری من تا آن زمان محدود به نقش هایی بود که در مدرسه ابتدایی با **مجید محسنی** به دست آورده بودم و اولین نقش من یک تأثر عمومی، نقش **جوان زیگولو** در نمایشنامه «هردمبیل» اثر معزالدیوان فکری بود، به علاوه، پدرم و شاید

من همان لحظه تصمیم خودم را گرفتم و دهقان از من خواست تا فردا به بعد از ظهر در جلسه تمرین حاضر باشم، فردا وقتی وارد جلسه شدم نه خودم قلباً راضی بودم و نه کارگردان. «حالتی» که **مردی صریح اللهجه بود** در همان حرکت های اولیه آب پاکی را روی دست من ریخت:

– نه جانم، آن که من می خواهم تو نیستی، ولی چه می شود کرد؟ ما همه مطیع دستورات آقا **سیدعلی نصر** و معاونش **دهقان** هستیم! تمام آن چند ساعت که در محل تمرین گذشت خودم را در **جهنم واقعی** می دیدم چه موقعیتی

با همت سردبیر و مدیر هفته آژنگ محمدعلی جعفری اجازه پیدا کرد که دوباره بعد از ۲۸ مرداد به روی صحنه بیاید و دوره جدیدی از فعالیت هنری خود را شروع کند!

ترسم از این بود که با آن خنجرهای واقعی، من و طرف «عبدالله بقایی» دست و صورت همدیگر را مجروح کنیم.

خنجرها و لباس های جالبی که اوایل کار از سلیمان عتیقه فروش لاله زار اجاره می شد ولی بعدها انواع و اقسامش در انبار تماشاخانه ها جا گرفته بود. به هر حال آن شب و شب بعدش به خیرگذشت و خوشبختانه اتفاق بدی رخ نداد اما من یکبار دیگر مطمئن شدم که در کار بازیگری آنچنان موفق نخواهم بود و چه بهتر که به نویسندگی ادامه بدهم.

از شب سوم، محمدعلی جعفری جای مرا گرفت، بازی او با آن همه قدرت و تسلط و مهارت همه را به حیرت واداشت، چنان تحت تأثیر بازی او قرار گرفته بودم که آخر شب پشت صحنه رفتم و او را بوسیدم. حالا دیگر محمدعلی جعفری یا همان «ممل» خودش را به صاحبان تأثر و تماشاگران شناسانده بود، استاد حالتی آمد به طرف من و گفت: دیدی؟!

گفتم: بله، دیدم ولدت بردم! ساعت یازده و نیم شب همگی یعنی من، اسکویی، مشکین، حالتی و جعفری در مغازه خاچیک جمع شدیم. جعفری مثل همیشه کم حرف می زد و فقط در یکی دو جمله کوتاه گفت که: معذرت می خواهم که نقشت را از دست گرفتم!

از این حرف همه خندیدند، اما من جوابم دارم: — «ممل» متشکرم که این بار سنگین را از روی دوشم برداشتی، نمی دانستی چقدر رنج می بردم.

آن نمایش بر طبق معمول آن زمان دوهفته روی صحنه بود اما «جعفری» پس از اجرای دو، سه نمایش، به گروه نوشین پیوست.

ادامه دارد



وحشت داشتم. می ترسیدم تماشاگران شب های اول و دوم بازی مرا با بازی جعفری مقایسه کنند که البته این مقایسه به نفع من نبود.

«ممل» غوغا کرد!

شب نمایش، سالن تابستانی تأثر غوغا بود، تأثر تهران آن روزها به نام یک تأثر پیشگام توانسته بود جماعت کثیری از مردم تهران را جذب کند، هر وقت نمایش تازه ای به روی صحنه می رفت کلبه بلیت ها قبل از ساعت شروع به فروش می رسید و این حرکت تازه ای بود برای هنر تأثر که در دهه بیست، بار دیگر به همت نصر و دهقان از نیمه راه مرگ به زندگی بازگشت.

در صحنه ای از نمایش «قصر موحش» من یا در واقع جوان اول نمایشنامه می بایستی با یکی از قراولان قصر خلیفه خنجر بازی کنم که راستش

نقشی به این بزرگی بازی نکرده است، به هر حال من مخالفتی ندارم و با حاجی حالتی هم صحبت می کنم.

شب خبردار شدم که همه چیز بر طبق مراد پیش رفته و حالتی و جعفری قرار و مدارهای لازم را گذاشته اند اما تنها یک مسئله باقی می ماند و آن اینکه شب اول نمایش من شخصاً بایستی این رل را بازی متن تا جعفری به عنوان تماشاگر در سالن بنشیند و نگاه کند چون معتقد است که از لحاظ تمرین از سایر بازیگران عقب تراست و اگر یک یا دو شب به او فرصت داده شود بی آن که برای کارگردان دردسری فراهم کند تمام حرکات روی صحنه را یاد می گیرد و در شب دوم یا سوم به موقع اجرا می گذارد.

این پیشنهاد را حالتی و دهقان پذیرفتند اما من

بدتر از این که یک کارگردان تأثر فردی را نه به خاطر استعداد و لیاقتش بلکه به خاطر ملاحظات شغلی بپذیرد ولی صریحاً از همکاری با او احساس دلسردی کند؟

شب با «مصطفی اسکویی و اکبر مشکین» درد دل کردم، آنها پرسیدند: خود تو چه می گویی؟ جواب دادم: دلم می خواهد نمایشنامه ام به نحو احسن روی صحنه برود، شما دو نفر بهتر از همه می دانید که من اصراری به بازی کردن روی صحنه ندارم.

مشکین گفت: ممل جعفری؟! آره او مناسب است. تازه از هنرستان بیرون آمده و دنبال یک نقش خوب می گردد!

من تا آن روز با محمدعلی جعفری روابط نزدیک نداشتم، گاهی می دیدم که آرام و خونسرد از راهروهای هنرستان می گذرد و سلامی می کند و تبسمی، بر لب هایش نقش می بندد و دیگر هیچ! بچه ها می گفتند قوم و خویش «محمود آقا ظهیرالدینی» یکی از بازیگران به نام تأثر است که به بیماری سل درگذشت!

به نظر می رسید که انتخاب خوبی است، گفتم: یکی باید با او حرف بزند.

اسکویی گفت: من و ممل در هنرستان صنعتی هم درس بودیم، این کار با من، به شرط آن که یک نسخه از نمایشنامه را به دستش بدهیم، وقت تنگ است.

به خانه رفتم و تنها نسخه از نمایشنامه را که داشتم برای «جعفری» فرستادم، بعد قضایا را برای «دهقان» شرح دادم و گفتم که «حالتی» راه دستش نیست که مرا در نمایشنامه خودم به عنوان بازیگر بپذیرد، با اجازه شما قرار شده است که جعفری این نقش را بازی کند.

گفت: پسر با استعدادی است ولی تا به حال

آموزش تخصصی دف

برای بانوان

رنا زیوری

استاد دانشگاه شیراز

Tel: (818) 602-7543



Crown Valley Market Place

مواد غذایی سالم و مورد اطمینان شما اینجا است!

27771 Center Drive

Mission Viejo, CA 92692

Tel: (949) 340-1010

فرض محال، محال نیست. برای نشان دادن یک واقعیت فرض می کنیم که خامنه ای خواب نما شود یا ناگهان بخود آید و در یک روز جمعه، پیشنمازی نماز جمعه را بعهده بگیرد.

در خطبه نماز اعلام کند: ما بخاطر اسلام انقلاب کردیم و امروز می بینم که نه تنها اسلام موفقیتی بدست نیاورده بلکه جامعه یکسره در فساد و فحشا و ارتشا و دزدی و جنایت غوطه ور است و کلمه اسلام در جهان مترادف ترور و خشونت شده است. بنابراین بنام رهبر جمهوری اسلامی و ولی فقیه، انحلال این حکومت را که نه «جمهوری» است و نه «اسلامی» اعلام می دارم و از این ساعت حکومت را به مردم باز می گردانم تا با نمایندگانی که انتخاب می کنند به اداره مملکت بپردازند و دین را از شر حکومت نجات دهند!؟

باز فرض می کنیم که همه آخوندها که اعتقادشان به مذهب و به رهبر برای حکومت و ثروت است و همینطور «سرداران سپاه» و دولتمردان همگی به این دستور عمل کنند و جملگی با هواپیماهایی که از قبل آماده شده، ایران را ترک نمایند (این نهایت آرزویی است که بیش از سی سال است برای آن روزشماری می کنیم) آیا به نظر شما چه پیش خواهد آمد؟ چه کسی مملکت را - که آرزو داشتیم خالی از آخوند باشد و حکومت اسلامی ناگهان بدون در دسر آن را آزاد کرده است - اداره خواهد کرد؟ یک چنین فرضی احتیاج به یک دولت موقت دارد تا بتواند کشور را تا آغاز فراندم و انتخابات و قانون اساسی و... اداره کند.

آیا ما که سی سال است چوبهای خود را که باید لای چرخ حکومت اسلامی بگذاریم، برداشته ایم و به سر و کول یکدیگر می زنیم و هنوز نتوانسته ایم پنجاه نفر از گروههای مختلف دور هم جمع شویم و دعوا نکنیم، خواهیم توانست در یک فرصت کوتاه و حیاتی حکومت موقت درست کنیم؟ در چنین فرضی که گفته شد - اگر ما نتوانیم «متحد و متفق» شویم - دو راه بیشتر باقی نمی ماند: یا یک گروهی سرکار خواهد آمد که به یاد «دوران طلایی امام» نزدیک است و برای رسیدن به حکومت محتاج حمایت خارجی و یا یک گروه خشن مسلح یا نظامی که باز باید بنشینیم و سی سال دیگر با هم مشاجره و مرافعه کنیم و بدنبال خواب و خیالهای خود باشیم.

آیا به راستی ما آماده هستیم که اگر بهر ترتیبی این حکومت سقوط کرد، بتوانیم این کشتی شکسته و مردم نیمه جان را به ساحل نجات برسانیم و کشتی را تعمیر و بازسازی کنیم؟ جواب آن یک «نه»! بزرگ است.

چه کسی یا چه قدرتی ما را چنین از نظر فکری و

بگذاریم، اکثریت قضاوت و انتخاب کنند!

سیاسی «طلسم» کرده است که اکثریت یک هدف داریم ولی آنقدر سر هم فریاد می زنیم که صدای یکدیگر را نمی شنویم.

آیا واقعاً ما که حتی در یک «اشل کوچک» نمی توانیم «دموکراسی» را رعایت کنیم، می توانیم در کشورمان دموکراسی و مردمسالاری برپا بداریم؟

مهمترین بخش حکومت دموکراسی آن نیست که بتوانیم «آزادانه» حرفها و نظراتمان را بیان کنیم، مهمترین آن است که «تحمّل» داشته باشیم و «حرفهای مخالف» را گوش دهیم و بگذاریم اکثریت قضاوت و یا انتخاب کند حتی اگر بهترین هم نباشد!

ما چطور می توانیم به دموکراسی برسیم در حالی که می بینیم که افراد به حرفهای یکدیگر گوش نمی دهند بلکه با «ذره بین» به آن نگاه می کنند تا بتوانند «گرگی» بدست آورند و طرف را منکوب کنند.

موچین برداشته ایم و موی را از ماست می کشیم

اما در سال ۵۷ یادمان رفته بود که کمی به گفته ها، نوشته ها و گذشته خمینی نظری بیاندازیم. شده ایم «علی بونه گیر». فقط می خواهیم از یکدیگر ایراد بگیریم آنهم ایرادهای «بنی اسرائیلی» که ضرب المثل است.

این حکومتی - که به هر حسابی و هر دو دو تا چهارتابی هر کجای دنیا - در ایران حاکم است اگر در هر چهار گوشه جهان وجود داشت تاکنون سقوط کرده بود.

ماندنش نه حمایت خارجی است! نه پول یامفت نفت! نه اسلحه و زور! یا اگر هست فقط جزء کوچکی از آن است، واقعیت این که ماندنش، در میدان نبودن ماست! در خالی گذاشتن میدان است! در مشاجرات و مرافعات سیاسی ماست! در مته به خشخاش گذاشتن های ماست!

به یاد می آورم، از دانشگاه بیرون آمده بودم و به «نظام» رفتم. در نظام هر خوابگاهی یک «ارشد» دارد که خوابگاه را اداره می کند. بیست نفری در خوابگاه بودیم و تصمیم گرفتیم که بجای ارشد،

خوابگاه را با رأی گیری اداره کنیم!! از ساعت چهار بعد از ظهر شروع به مذاکره کردیم که چگونه باید این کار را انجام داد؟ ساعت هشت و نیم شد و جلسه به این نتیجه رسید که «رأی گیری» کنیم که «چگونه باید رأی گرفت!!» چون موقع خاموشی شده بود افسر نگهبان آمد و پرسید چه می کنید؟ جریان را گفتیم. چراغ را خاموش کرد و گفت در نظام لحظاتی هست که باید تصمیم - هر چند غلط - سریع باشد و نمی توان منتظر بحث و مشاجره شد.

وضعیت امروز ایران نیز از همان «لحظات» است. باید چراغ «خودبینی» و خودخواهی های گروهی و سیاسی را خاموش کنیم و آنهایی که به انحلال حکومت اسلامی، به جدائی دین از حکومت و به حکومتی مردمی بر پایه آزادی های مندرج در اعلامیه جهانی حقوق بشر اعتقاد دارند دور هم جمع شوند و دعاوها و گفته های خود را فردا در مقابل مردم بیان کنند و آنها هستند که تصمیم خواهند گرفت، که قضاوت و یا انتخاب کنند.



جنگ با خداوند!

برای مردمی سخن می‌گویم که مسلمانند و هنوز به درستی این امر باور نیاورده اند که سید علی خامنه‌ای علاوه بر طغیان در برابر ذات احدیت، در حال «محاربه با خدا» از طریق حکومت با زور بر خلق خداست و بر اساس قوانین فقهی اسلام، مجازات محارب با خداوند بسیار سنگین است. آخوندهای حکومتی به بسیجیان و پاسدارانی که روز ۲۵ خرداد ۸۸ با بیرحمی به روی مردم معترض به انتخابات آتش گشودند و جمعی را کشته و گروه زیادی را مجروح کردند، گفته بودند آن مردم معترض و بیدفاع «محارب» هستند و حتی کشتن آنان ثواب دارد.

برخی از بازجویان و زندانبانان جمهوری اسلامی، با این گمان به شکنجه منتقدان و افراد دستگیر شده و معترض به عنوان «عبادت» و عمل به تکلیف نگاه می‌کردند. زیرا بر این باور بودند که این معترضان در حال محاربه با حکومت اسلامی و نایب امام زمان هستند. زیرا تبلیغات وسیعی در مساجد و منابر شده و می‌شود که حکومت آیت الله خامنه‌ای را حکومت الله بر زمین می‌نامند و مخالفت با این حکومت را مصداق «محاربه» بر می‌شمارند.

اخیراً نیز چندین شخصیت سیاسی و حوزوی با صراحت گفته‌اند که مخالفت با ولی فقیه حکم «محاربه بالله» یعنی جنگ با خدا را دارد و مستوجب سنگین‌ترین مجازات‌هاست. اما حقیقت بر اساس قرآن «برعکس» این است. آیه ۳۳ سوره مائده و قوانین فقه اسلامی اثبات می‌کند که شخص علی خامنه‌ای و سران حاکمیت مصداق محارب و «جنگجویان با خدا» هستند. زیرا بر اساس این آیه، جنگ با خدا برای بشر ممکن نیست، اما سلاح کشیدن بر روی مردم، حکمرانی با زور و بیزار کردن مسلمانان از دین، از مصادیق بارز محاربه و افساد فی الارض است.

به همین علت برای بزرگنمایی زشتی «آزار مردم»، قرآن از این حکمرانی زورمندانه با لفظ غلیظ «محاربه با خدا» یاد کرده، تا همگان بدانند هر کسی با تکیه بر زور اسلحه و شکنجه و زندان، موجب ناامنی جامعه انسانی شود و مردم را بیازارد، گویا در مقام جنگ با خود خداوند برآمده و محارب و مفسد فی الارض است.

برای اثبات این مدعا، سعی می‌شود زبانی را به کار برود که روان تر و آسان تر از واژگان ثقیل و دشوار

فقهی باشد تا این استدلال بتواند در میان مردم بیشتری بیان شود. پس با تکیه بر مستنداتی سخن خواهیم گفت که از فقه اسلامی استخراج کرده و آن را ساده سازی نموده ام تا قابل درک برای عموم مسلمانان باشد و البته منابع خود را در انتهای این متن ذکر خواهیم کرد.

افساد فی الارض!

سید علی خامنه‌ای محارب است زیرا:

بر طبق آیه ۳۳ «سوره مائده» و شرع اسلام محارب با خدا کسی است که: «به روی مردم اسلحه بکشد و جامعه انسانی را ناامن سازد.» (۱) محاربه به معنای «جنگیدن» و افساد فی الارض به معنای «تباہ کاری بر زمین» است. این اصطلاح در آیه سوره مائده آمده است: «همانا کیفر کسانی که به محاربه با خدا و رسولش برمی‌خیزند و برای فساد بر زمین می‌کوشند، قتل یا به دار آویختن یا بریدن دست‌ها و پاهایشان به طور معکوس و یا تبعید آن‌هاست.

این مایه خواری و رسوائی آنان در این جهان است و در آخرت نیز عذاب بزرگی خواهند داشت.

این آیه از مهمترین آیات مربوط به احکام کیفری در قرآن است. برخی از فقیهان مانند آیت الله حسینعلی منتظری علاوه بر «مسلح بودن» و «سلب کردن امنیت» از مردم، شرط «قصص ترساندن مردم» را نیز برای احراز محاربه لازم می‌دانند.

علی خامنه‌ای به عنوان مسئول ربودن و قتل شهروندان، صدور دستور تیراندازی و جنایات بعد از انتخابات سال ۸۸، نظارت بر سرکوبها، آزار و شکنجه منتقدان و اعدام مخالفان عقیدتی و سیاسی و حکمرانی با قدرت اسلحه «مصدق محارب» مندرج در آیه ۳۳ سوره مائده است یعنی کسی که به روی مردم اسلحه کشیده است؟ او عملاً با «زور سلاح» به حکومتش ادامه داده و تباہ کاری و فساد او در هزاران برگ سند و فیلم و عکس ثبت و ضبط شده است.

به عنوان یک مسمان آیه ۳۳ سوره مائده را بخوانیم و بررسی کنیم علی خامنه‌ای به دلیل ایجاد سرکوب و فقر گسترده و رواج فحشا و بیکاری و اعتیاد و انواع تبعیض و سپردن امور مملکتی به

دست افراد، بی‌عرضه نالایق و مختلس، آیا جامعه ایران را دچار «ناامنی» و فساد نکرده است؟

آیا رهبر جمهوری اسلامی مسئول اصلی ناامنی کشور، فرار نخبگان، آزار دانشجویان، و عدم امنیت فضای کشور نیست؟

آیا او مسئول اصلی وضع هولناک کنونی و سلب آرامش و امنیت از مردم نیست که هم از گرانی و تحریم هادر عذاب‌اند و هم زیر سایه ترس از حمله نظامی خارجی زندگی می‌کنند؟

آیا علی خامنه‌ای به جنگ خدا نرفته وقتی خود را در مقام خدایی می‌انگارد و هر منتقدی را بازندان و شکنجه و اعدام پاسخ می‌گوید؟

علی خامنه‌ای سردسته و آمر و فتوا دهنده جنایاتی است که با زور سلاح توسط مزدورانش انجام می‌دهد.

در اکثر عبارات فقیهان قدیم و جدید، شرط «داشتن و آماده ساختن سلاح» برای حمله به مسلمانان و تصاحب مال و جان آنها آمده است و تفاوتی هم نیست بین این که محارب یک



شلیک گلوله آخر به شقیقه دین!

آیت الله خامنه‌ای از مصادیق بارز فساد در زمین، محاربه با خدا، ربودن و قتل شهروندان، جنایات متعدد، سرکوب‌ها، اعدام مخالفان عقیدتی و سیاسی، آزار و شکنجه منتقدان است!

«شخص واحد» باشد و یا یک «جمع کم» و یا یک «قشر سازمان یافته» باشند. مهم آن است که با زور سلاح و ارباب مردم، نسبت به آنها اعتراض و مخالفت ورزند و مال و جان و ناموس آنها را تصاحب کنند.

آیا علی خامنه ای که کشوری را به متن تباهی، قحطی و در مرز ورشکستگی و به آستانه یک جنگ حتمی و حتی تجزیه کشانده و با قدرت سلاح، منتقدان را به کام زندان و مرگ می فرستد، مصداق محارب نیست؟

در ۱۴ فوریه ۱۹۸۹ آیت الله خمینی یک نویسنده و تمامی ناشران کتاب او را به جرم «توهین به مقدسات اسلامی» غیاباً به اعدام و قتل محکوم کرد. از آن زمان نام سلمان رشدی بر سر زبانها افتاد.

نویسنده کتاب «آیه های شیطانی» که اثری سوررئالیستی و ذهنی بود و با این فتوای قتل، رنگ و بوی سیاسی گرفت. (۲) سالها بعد در ۱۳۸۳ آیت الله علی خامنه ای حکم اعدام سلمان رشدی را تنفیذ کرد و آن را غیرقابل تغییر دانست. بزرگترین دلیلی که برای صدور فرمان قتل رشدی گفته شد «توهین به مقدسات» اعلام شد. او را مرتد، محارب و مفسد فی الارض نامیدند و برای کشتن او جایزه کلانی از سوی دولت ایران تعیین شد. خلاصه ای از داستان کتاب آیه های شیطانی سلمان رشدی را در زیر این متن آورده ام. (۳)

البته من بالشخصه از نتیجه کار ایشان برای گذار ایران به سوی دموکراسی و جدایی دین از حکومت در باور مردم مذهبی ما بسیار راضی ام! دین باید در قلب مردم محترم بماند و حکومت و دولت نباید کاستی های خود را به گردن خدا بیندازند و «رانت خوار دین» باشند.

عامل دین گریزی مردم!

برای نزدیک کردن ذهن خوانندگان، از میان هزاران رخداد کوچک و بزرگ، خلاصه می کنم و فقط چند نمونه ساده را می آورم:

اول: حامیان خامنه ای او را «جانشین پیغمبر»، «علی عادل زمانه»، «نایب امام زمان» می نامند. برخی نیز وی را تا مقام «معصومیت» - که بر طبق تمام اصول مذهب شیعه فقط مخصوص پیامبر و امامان است - بالا برده اند. وی نه تنها به این قیاس های وهن آلود اعتراضی نکرده، بلکه عملاً موجبات توهین به مقدسات و دین گریزی مردم را فراهم آورده است. در حال حاضر سیل فحاشی به دین و مقدسات اسلامی، ریشه در عملکرد سید علی خامنه ای در مقام ولی فقیه و جانشین پیامبر (!) دارد.

به عنوان نمونه به سخنان موهن آیت الله سعیدی امام جمعه قم که منصوب شخص آقای خامنه ای است اشاره می کنم، که داستان «یاعلی» گفتن علی خامنه ای در هنگام به دنیا آمدنش را نقل کرد و باعث تمسخر و وهن دین شد. وی

است که خامنه ای را یک «دیکتاتور» معرفی می کند.

اما از این فراتر، برای آنها که مسلمانند می گویم به گواهی آیات قرآن کریم که مورد وثوق تمامی مسلمانان شیعه و سنی است، می توان با صراحت گفت علی خامنه ای مصداق محارب با خداست. با انتشار این متن و با پخش یک فیلم کوتاه پنج دقیقه ای (در این «لینک») به آگاه سازی متدینین و اقشار مذهبی جامعه همت کنیم و حجت را بر دینداران تمام کنیم.



رهبر کنونی حکومت اسلامی عامل فقر، فحشا، بیکاری، اعتیاد، تبعیض، اختلاس، فرار نخبگان، آزادی دانشجویان و جوانان و عدم امنیت در کشور می باشد!

همچنان در مقام حکومتی خود باقی است.

دوم: بزرگترین اختلاس بانکی تاریخ توسط رئیس جمهور منصوب و محبوب علی خامنه ای رخ داد و خامنه ای به عنوان «ولی امر مسلمین» نه تنها بر خوردی با اختلاس گران اصلی نکرد، بلکه از رسانه ها و مردم خواست این ماجرا را «کش» ندهند! در عین حال در دادگاه متهمان این اختلاس بزرگ بانکی، چهره آنها را پوشاندند تا آبروی شان را حفظ کنند. اما با جوانان معصوم مردم و زندانیان با شکنجه و آزار و تجاوزهای جنسی رفتار می کنند و از این اعمال به عنوان «عبادت» و با رمزهای قرآنی «فتح المبین» یاد می کنند. رهبر در جریان تمامی این وقایع تلخ هست و طی نامه هایی که به ایشان نوشته شده، حجت بروی تمام شده است.

سوم: به شهادت بسیاری از مردم، علی خامنه ای در مسیر استبداد و دیکتاتوری خود، مرتکب ستم های فراوانی شده است. سرکوب مردم، بی توجهی به فقر و فساد و فحشا در کشور و حمایت خامنه ای از عوامل فساد اظهر من الشمس است.

حبس خانگی و غیرقانونی سران جنبش اعتراضی در خانه هایشان، زندانی کردن دهها منتقدی که جز حقیقت نگفته اند، از دیگر دلایلی

صدور اینگونه فرمانهای قتل به جرم ارتداد و محاربه از سوی مفتیان دینی کشورهای دیگر درباره کاریکاتور پست های دانمارکی ادامه یافت که تصویری از چهره پیامبر اسلام کشیده و منتشر کرده بودند. همچنین دو ماه قبل یک نویسنده کشور آذربایجان با فتوای آیت الله فاضل لنکرانی ترور شد.

اکنون این واقعیت پیش روی ماست. در حکومت علی خامنه ای بسیاری از «مقدسات دینی» به تمسخر و وهن گرفته شدند و وی به عنوان حاکم نه تنها با اهانت کنندگان برخورد نکرد، بلکه آنان را زیر حمایت خویش نگه داشت. و بدتر از همه اینها، خود آقای خامنه ای عملاً سر به طغیان در برابر خداوند برداشت و به آزار مردم به مصداق «محارب» تبدیل شد.

چه کسی «گلوله آخر» را به شقیقه دین شلیک کرد؟ آن کاریکاتور پست دانمارکی؟ طالبان و القاعده؟ سلمان رشدی؟ یا سید علی خامنه ای؟ به نظر هیچکس به اندازه خامنه ای نتوانسته باعث سقوط باورهای مذهبی مردم و نفرت مردم از دین شود. حاکمیت ولایت فقیه و فساد علی خامنه ای، علت اصلی «نفرت از اسلام» در جامعه ماست و او عملاً "بر اساس قوانین دینی، «محارب با خداست».

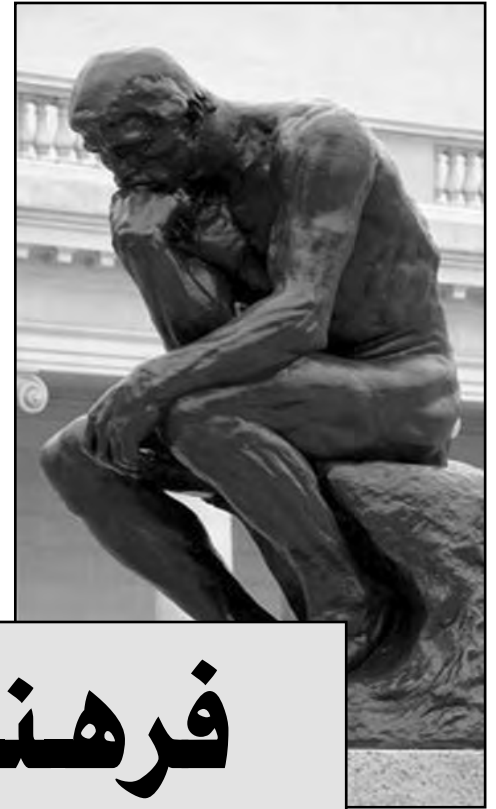
یافته شدن در ساحل، چمچا توسط پلیس به ظن مهاجر غیرقانونی بودن دستگیر می شود، در حالیکه جبرئیل بی تفاوت جریان را نظاره می کند.

دو قهرمان برای بازیابی زندگی خود تلاش می کنند. جبرئیل در جستجوی عشق گمشده خویش، کوهنوردی با نام «الی کن» را می یابد، ولی بیماری روانی او بر پیوندشان سایه می افکند. صلاح الدین نیز که به گونه ای معجزه آسا ساختار انسانی خویش را بازیافته، به دنبال کینه جویی از جبرئیل برای واگذاشتن او پس از واقعه سقوط از هواپیمای رپوده شده است. او این اندیشه را با افروختن آتش حسد در جبرئیل و نابودسازی رابطه اش با الی عملی می سازد. در تنگنای دیگری در داستان، جبرئیل بر آنچه صلاح الدین انجام داده آگاه می شود، ولی او را می بخشد و حتی جانش را نجات می دهد.

هر دوی آنها به هند باز می گردند. جبرئیل که هنوز از بیماریش رنج می برد در یک طغیان حسادتی دیگر الی را به قتل می رساند و سپس خودکشی می کند. صلاح الدین نیز که نه تنها مورد بخشایش جبرئیل قرار گرفته، بلکه با پدر و نیز هویت هندی فراموش شده اش به آشتی رسیده، بر آن می شود که در هند باقی بماند.

پاورقی ها و منابع این متن:

- ۱- مجمع البیان/ مرحوم طبرسی: «ازהל بیت علیهم السلام روایت شده است که محارب کسی است که به روی مردم اسلحه بکشد و راه ها را ناامن کند چه در شهر و آبادی باشد و چه خارج از آن! چون دزد راهزن و محارب در داخل و خارج شهر یکسان است.
- ۲- ویکیپدیا/ فتوای آیت الله خمینی برای قتل سلمان رشدی
- ۳- «آیات شیطانی» یک داستان و دربردارنده قالبی روایی است که از عناصر رئالیسم جادویی آمیخته با رشته ای از جستارهای فرعی که در قالب روایهای دیده شده یکی از شخصیت های اصلی داستان بازگویی شود، بهره می برد. روایت اصلی، همچون دیگر داستان های رشدی، شامل ترک وطن کردگان هندی در انگلستان امروز می شود. هواپیمایی از هند که توسط گروه سیک رپوده شده بر فراز انگلیس منفجر و تمام سرنشینان آن به جز دوهنر پیشه هندی مسلمان که قهرمان های اصلی داستان می باشند کشته می شوند. نفر نخست جبرئیل فرشته نام دارد، هنر پیشه سرشناس بالبوود (هالیوود و هند) که



فرهنگ اصطلاحات سیاسی

عبارت است از یک استراتژی یا یک رشته اعمال از پیش طرح ریزی شده توسط تصمیم گیرندگان حکومتی که مقصود آن دستیابی به اهدافی معین، در چارچوب منافع ملی و در محیط بین المللی است. سیاست خارجی شامل تعیین، اجرا و تأمین یک سلسله اهداف و منافع ملی است که در صحنه بین المللی از سوی دولت ها انجام می پذیرد. سیاست خارجی هم چنین می تواند ابتکار عمل یک دولت ویا واکنش آن در قبال کنش دیگر دولت ها باشد.

● بر طبق نظر «ریمون آرون»، سیاست خارجی دولت ها خود حاصل فعل و انفعال جامعه داخلی است. اما شبکه ای از ارتباطات به هم فشرده نیز در سطح جهان به وجود می آورد که موجب همبستگی یا روابطی غیر از آنچه دولت ها درگیر آن هستند، می شود.

● در نهایت می توان گفت که در مجموع سیاست خارجی دنباله

سیاست داخلی است. بر این مبنا مختصات نظام سیاسی از لحاظ ساختاری و رفتاری می تواند نقش مؤثری در شیوه تبیین منافع، استراتژی ها و هدف ها ایفاء کند.

● سیاست خارجی در معنای امروزی آن، همزاد و همراه «دولت ملی» است. البته «سیاست خارجی» به قدمت نخستین روابط میان جوامع اولیه است. اما به صورت امروزی آن، از این که، نظیر دیگر ویژگی های دولت ملی، ابتداری این مقوله را در دولت های مستقل امیرنشین اروپایی باید جست.

● سیاست خارجی به معنای امروزی، به دنبال حق «حاکمیت» دولت ها مطرح می گردد.

در شرایط مزبور، به قول مورگنتا: «سیاست خارجی کشورها در حقیقت ملی نبود، بلکه دودمانی محسوب می شد و احساس یگانگی با قدرت و خط مشی های فرد پادشاه وجود داشت. اما با قدرت و سیاست

های یک تجمع مانند ملت، احساس یگانگی نمی شد. همان گونه که گوته در زندگینامه ی خود می گوید: «همه ما برای فردریک (کبیر) ابراز احساسات می کردیم، اما به پروس اهمیتی نمی دادیم.»

● از انقلاب فرانسه به بعد که ملی گرایی، به تدریج همه عناصر دولتمداری و دولت های ملی را به هم پیوند داد، سیاست خارجی نیز به تدریج با خواست و احساسات ملی بستگی یافت. می توان گفت: «همزمان با جنگ های ناپلئونی، دوره جنگ ها و سیاست های خارجی ملی آغاز شد؛ یعنی احساس یگانگی توده های عظیم شهروندان یک ملت با قدرت ملی و سیاست های ملی جایگزین احساس یگانگی با منافع دودمانی شد». مورگنتا معتقد است، تا ایران هنگامی که در سال ۱۸۰۸ به الکساندر، تزار روسیه، گفت: «راین، آلپ و پیرنه فتوحات فرانسه هستند و بقیه فتوحات امپراتور معنایی برای فرانسه ندارد.» به این تحول اشاره می کرد.

● تا پایان قرن نوزدهم، به تدریج درصد افزون تری از مردم، درگیر مسائل حاد سیاست خارجی می شوند. البته در مواقع عادی حساسیتی وجود ندارد. این روند رشد همپای تحولات و روند تکاملی دولت ملی و ناسیونالیسم همچنان ادامه می یابد. بررسی ها نشان می دهد که در ادامه این روند، سیاست خارجی قرن بیستم بیشتر دموکراتیک شده است. اما نه تنها به دلیل آن که اهمیت افکار عمومی از سال های پیش از ۱۹۴۰ بیشتر شده است، بلکه عمدتاً برای آن است که سیاست باید بهبود شرایط زندگی مردم را همراه با هدف های سنتی کشورداری در نظر گیرد.

● با فرارسیدن جهانی دوقطبی و صف بندی اردوگاه سرمایه داری در مقابل جهان کمونیستی و نیز جهان سوم، «سیاست خارجی» به خصوص در کشورهای پیشرفته، به شدت پیچیده تر می شود و از شکل سنتی آن، فاصله می گیرد. فی المثل، دمر ۱۹۷۲ جهت هماهنگی سیاست ها و عملکردهای نظام سرمایه داری بین

المللی و به رهبری و پیشنهاد آمریکا، کمیسیون سه جانبه، متشکل از آمریکای شمالی، ژاپن و اروپای غربی تشکیل شد. این نهاد سیاسی - اقتصادی کشورهای صنعتی، بیش از ۴۰۰ عضو دارد و به طور منظم به منظور هماهنگی سیاست ها جلساتی برگزار می کند. مقر این نهاد در نیویورک است. در واقع، هدف اصلی این سازمان، دستیابی به اجماع نظر خصوصی در مسایل مهم

را با سیاست خارجی دولت خود نشان می دهند. این پدیده می تواند علل مختلفی داشته باشد، اما در اینجا به آنچه که مورگنتا در این باره گفته است، اکتفا می کنیم:

● «در ربع آخر قرن بیستم، سرخوردگی ها و اضطراب های شدید فردی موجب احساس یگانگی شدیدتر فرد، با قدرت و سیاست خارجی ملت شده است. تکمیل و تشدید این احساس

Foreign سیاست خارجی Policy



یگانگی یکی از بنیان های خشونت و بی رحمی سیاست های خارجی نوین است که قدرت طلبی های ملی در آنها با یکدیگر تصادم پیدامی کنند و تقریباً همه مردم با فداکاری بی قید و شرط و احساسات شدیدی که در ادوار پیشین تاریخ تنها در مسایل مذهبی حاکم بود، از این سیاست های خارجی حمایت می نمایند».

و تصمیم گیری توسط هیأت های حاکمه کشورهای صنعتی است.

● علی رغم پیچیده تر شدن و تخصصی تر شدن مقوله سیاست خارجی و اختصاص یافتن هرچه بیشتر آن به نخبگان حرفه ای سیاست و غرق شدن هرچه بیشتر مردم در مصرف و سرگرمی های روزانه معمولی غیر سیاسی، افراد یک ملت در دهه هایی آخر این قرن نیز، همچنان پیوندهای مستحکمی

غلامرضا علی بابایی

مرکز راهنمای اطلاعات مشاغل بانوان
NEW PINK PAGES.COM PROUDLY PRESENTS:

چهارمین نمایشگاه و جشنواره مشاغل بانوان

یکشنبه ۴ مارچ ۲۰۱۲

(همزمان با روز جهانی زن و پیشواز نوروز)



هتل هیلتون - وولند هیلز

6360 Canoga Ave. Woodland Hills, CA 91367

۱۰ صبح تا ۶ شب - ورودیه برای همگان رایگان

مجری برنامه: آزیتا شیرازی

همراه با سمینار دکتر فرهنگ هلاکویی

شروع جشن ساعت ۷ شب - ورودیه ۴۰ دلار

نمایشگاهی بسیار متفاوت، که معرف انواع حرفه‌ها، مشاغل و کالاهای بوسیله بانوان موفق ایرانی می‌باشد.

برای اطلاعات بیشتر و تهیه غرفه با **باهره اردلان**: 818-888-8221 & 818-887-8888

تماس بگیرید. **08** 818- 9 08 08 08 E-mail: newpinkpages@aol.com

SPONSORED BY: US BANK, KIRN 670 AM RADIO IRAN, WELLS FARGO BANK, CALABASES TIMES MAGAZINE, IRANIAN CULTURAL AND ART CENTER, JAVANAN MAGAZINE, COMMERCIAL TRAVEL, RAH-E-ZENDEGI, ITN TV, PERSIAN TV1, ASRE EMROOZ MAGAZINE & TV, AI SPA-MEDI SPA, SETAREH PRODUCTION, K.R.S.I, IRANIAN HOTLINE, VALUED IRANIAN PROFESSIONAL INC., VIP NONPROFIT ORG.



پنج نسل از بازیگران در دوره‌های متفاوت آموزش هنر تأثر!

در سینما این کارگردان است که با تدوین صحنه‌های فیلم حرف آخر را می‌زند!

داشت... بدون لحظه‌ای درنگ گفت: دوست من تو اومدی دانشکده تأثر که بازیگری یادگیری و بری بازی کنی، از این موقعیت چه بهتر؟! اونم جوان اول بازی در مقابل نصرت کریمی و خورش، معطلش نکن، قبول کن!

فردا در دفتر علی عباسی، اولین قرارداد رسمی اولین فیلم حرفه‌ای و بلند خود را امضاء کردم البته تأیید پیشکسوتم بهمن مفید را قبل از «بله رسمی» گرفته بودم...

xxx

روزی محمدعلی عرفی نژاد یکی از روزنامه‌نگاران آن زمان بود در یک بعد از ظهر در صحن دانشکده هنرهای دراماتیک به من پیشنهاد کرد که در نقش «مهدی سیه» بازی کنم، این پیشنهاد در حالی به من داده شد که «بهمن مفید» چهره‌ای بسیار معتبری از خود در سینما ساخته بود و شبانه روز در حال بازی در فیلم‌های مختلف بود، من که مدت کوتاهی بود که بازی در فیلم «زنجیری» را همراه با فرح ساجدی و نیلوفر به اتمام رسانیده بودم همان روز با داود رشیدی مشورت کردم و با ژست فرانسوی مآبانه‌ای که آن روزها بیشتر

تماشاگران، خود را با او و کارهایش نزدیک می‌دیدند و او را «یکی از خودشان» می‌دانستند در حالیکه در همان دوران «محمدعلی فردین» قهرمان دست نیافتنی آنها بود و بهروز وثوقی، بازیگر متفاوت و قهرمان جریانات بسیار جسورانه و جوانانه بود نهایتاً نصرت کریمی توانسته بود، با دانشی که از دستگیری با «ویتور یودسیکا» در ایتالیا آموخته بود قصه‌ای را به وجود آورد که او قهرمان واقعی و قابل لمس آن باشد.

در همین دوران من در سال چهارم دانشکده به سر می‌بردم و در حال تهیه تز دانشگاهی بودم که



اردوان مفید

پنجمین نسل تأثر

از «دانشکده هنرهای دراماتیک تهران» و فضای بسیار جدی آن صحبت به میان آمد. این دانشکده در واقع به طور مستقل وزیر نظر وزارت فرهنگ و هنر با پروانه‌ی وزارت آموزش و پرورش در سیستم عالی دانشگاهی قرار داشت، قبل از تأسیس رسمی این دانشکده باید اشاره شود که اولین مؤسسه آموزشی برای تعلیم و آموزش بازیگری و کارگردان و نویسندگی تأثر به سبک اروپایی ابتدا در تاریخ ۱۳۱۸ خورشیدی و زیر نظر سیدعلی خان نصر (رئیس)، عنایت الله خان شیبانی (ناظم) و استادی معزالدیوان فکری و گرمسیری و غلامحسین مفید و رفیع حالتی و دیگران تأسیس یافت و چهره‌های بسیار هنرمند و خلاق تأثر ایران را در واقع به عنوان اولین محصول تعلیمات داخلی کشور به بازار کار ارائه داد. سپس «مکتب تأثر نوین» ایران را زیر نظر عبدالحسین نوشین به تعلیم نسل سوم تأثر پرداخت و پس از آن دانشکده هنرهای زیبا که چسبیده به دانشکده ادبیات دانشگاه تهران بود زیر نظر و به ریاست دکتر نامدار تشکیل شد که چهره‌های نام‌آور نسل چهارم از این دانشکده و سپس دانشکده هنرهای دراماتیک تا سال ۱۳۵۷ سازندگان نمایش‌های تأثری از نوع حرفه‌ای و دانشگاهی شدند.

میان استاد‌های نام‌آور و کاردان دانشکده هنرهای دراماتیک اشاره شد به استاد نصرت الله کریمی که با ساختن فیلم «درشکه چی»، «محلل» و سپس «تختخواب سه نفره» یک باره چهره‌ای متفاوت و بسیار محبوب شد اول آن که به جای «جوان اول فیلم» که مرسوم آن روزها شده بود خود در نقش «بازیگر اول فیلم» ظاهر شد آن هم، در سن ۵۰ سالگی و به همین مناسبت

سیاه بازی روحوضی

چگونگی این فیلم را در گزارشی از مجله «ستاره سینما» ی آن روزگار بخوانید:

«در طول فعالیت های سینمای فارسی که گاه فیلم هایی تهیه و روی پرده سینما آمده است که در آنها از یک سوژه بکر، از یک فکر انسانی و یک محتوی نو بهره برداری شده است و تمام این عوامل تنها زمانی به دل مردم نشست است که استفاده از آنها به طریق مشروع انجام گرفته باشد و این بار «حسن سیاه» این سمبل یک نسل کهن قصه پرداز روایتی صادقانه از زندگی نسل روحوضی که در حال انقراض هستند، رومی کند با محتوایی کاملاً جدید.

در حسن سیاه که نصرت کریمی نمایشگر زندگی سراسر خنده و گریه و اشک و اندوه است شخصیت های فیلم متعلق به خودشان هستند، اندوهشان از خودشان سرچشمه می گیرد و شادیشان در پس دل های خودشان نهفته است، در این فیلم قهرمان ماجرا پایش را از گلیم خود بیرون نمی گذارد و حد و حدود فعالیتش چه در عشق، چه در فریاد و چه در غم در همان حیطه دایره وار زندگی خودش می چرخد.

حسن سیاه آدمی ست که پس از سال ها عمرو خستگی و نزدیک شدن به مرز تباهی ناگهان شعله دلش بالا می کشد، و عشق رومی شناسد، او تا به حال جرئت نکرده که عاشق باشد چون و قتش را نداشته است ولی دختری جوان و زیبا، خنده رو و شاد دل این پیرمرد را به تکان و می دارد.

او بدون ترس، بی رودر بایستی پارافتر می گذارد و عشقش را به دختر جوان ابراز می دارد و این تازه اول ماجرا است.

آیا یک دل جوان و یک دل پیر می زنی به زندگی او پای می گذارد که پانزده سال قبل خاطر خواه هم بوده است...

این یکی را چه باید کرد و حسن سیاه در عشق یک دختر جوان و زیبا و در عشق یک زن جا افتاده ولی لوند در می ماند ولی زندگی همه اش عشق نیست.

این پیرمرد باید با همه چیز بجنگد. دسته های خصم را چه کند که سرک کشیده اند و توطئه می کنند تا نان او و اعضای دسته اش (گروه شادمانی) را آجر کنند؟! عروسی ها را چگونه برگزار کند؟ ختنه سوران ها را. و نیز سیاه جوان و آب زیرکاهی را که دل از دختر جوان برده؟ اینجاست که ماجراها همه حادثه ساز این قصه می شوند.

حسن سیاه، شمسی و فاطمی. و کسانی که به این قصه جان بخشیده اند به جز نصرت کریمی تنها کسی که می توانست این نقش را بازی کند، فخری خوروش، اردوان مفید که برای اولین بار بازی خوب و شگرفش را ارائه می دهد.

کرم رضایی، نادیا و مهناز نوستاره خوب سینمای ایران و هزاران سیاهی لشکر دیگر در شکل دادن این قصه به هم می باشند.

قصه فیلم از روایتی از زندگی سیاه های روحوضی

● در فیلم «حسن سیاه» یک عروسی واقعی و حقیقی بود با شرکت مردم و هنرنمایی چند هنرپیشه اصلی فیلم... ● در صحنه تأثر محله «شهرنو» از «سعدی افشار» آخرین نسل سیاه روحوضی بسیار آموختیم و گروه ما همه را از خنده روده بر کردیم...



از سینما در می آمدند و به زندگی خود ادامه می دادند، اما بد نیست بدانید که برای تهیه یک فیلم دوساعته، از نوشتن سناریو کارهای جنبی دیگر که بگذریم بین شش ماه تاگاهی یک سال یک فیلمبرداری به طول می انجامید و تازه پس از پایان فیلم است که کار اصلی این رشته از هنر آغاز می شود. برخلاف تأثر که یک همکاری جمعی است، هنر سینما یک هنر تک نفری است زیرا آخرین حرف را کارگردان سینماست که می زند، یعنی در واقع مواد سازنده فیلم از بازیگر و لباس و فیلمبردار و مکان های فیلم برداری زیر نظر کارگردان آماده می شود. تا او مانند یک سرآشپز در آشپزخانه خود از مجموع آنچه جدا جدا پخته و آماده شده، یک غذای خوب تحویل دهد و اوای به حال آن فیلمی که کارگردان آن نتواند از همه آنچه در اختیار دارد بهره کافی بگیرد. و از همه آن چه فراهم آمده، در قالب سوژه فیلم، سناریو و تدوین آن و موسیقی متن در یک بافت هماهنگ

توسط محمد علی عرفی نژاد پس از مدت ها تحقیق به صورت سناریو درآمد و علی عباسی تهیه کننده جوان سینمای ایران دگر بار دست به تهیه اثری بزرگ و استثنایی زده است و کارگردانی این فیلم را پرویز اصائلو انجام داده و با فیلمبرداری خوب علیرضا زرین دست و از همه جالب تر اینکه موسیقی متن فیلم را فرهنگ شریف برای اولین بار در تجربه سینمایی، خود ساخته که کاری بسیار نو و در حدی ستایش انگیز است!

کارگردان: حرف آخر!

لازم است که از نتیجه ی این همه تلاش نیز بگویم که خواننده این مطالب قدری با ما بازیگران سینما و تأثر و امروز تلویزیون بیشتر همراهی کند و یا هم مدلی کند.

هموطنان ما با خرید یک بلیط آن روزها و تومانی و سه تومانی وارد سینما می شدند و دو ساعت یک فیلم را ملاحظه می کردند و خوشحال و شاد

یک فیلم جذاب تحویل دهد.
یک فرصت مناسب!

در مورد فیلم «حسن سیاه»، باید توضیح بدهم که همه عوامل ثبت سینمای آن روز برای تهیه و تولید فیلم به نحو احسن آماده بود: بازیگران هنرمند و برجسته فیلمبردار صاحب نام، کارگردان باتجربه، امکانات مالی تهیه کننده فیلم که نگرانی برای تداوم فیلم نبود از طرفی مدیر تهیه (مزیانی) نیز فردی آشنا به تدارکات تولید فیلم بود که هر چه می خواستی و از هر نقطه ای فراهم می کرد هم او بود که برای برگزاری مراسم عروسی که در این فیلم گنجانده شده بود. در واقع یک عروسی سنتی و حقیقی به راه انداخت و مردم محله را نیز دعوت کرد که در این عروسی شرکت کنند در هم «آژان» واقعی نشاندند بود.

در این میان، عروس و داماد و گروه بازیگران روحوضی (که گروه ما باشد) خودی بودند و «فیلم» می شدند! و بقیه مردم عادی بودند که به طور طبیعی در یک عروسی شرکت کرده اند به همین دلیل عکس العمل ها بسیار خوب و طبیعی بود.

فیلم «حسن سیاه» در موقع خود بسیار موفق بود اما از دیدگاه امروز که به این فیلم نگاه می کنم می بینم حاصل این فیلم (جدا از قصه ی بسیار زیبایی که داشت) می بایست در درون خود گنجینه ای از نمایش های سیاه بازی های گذشته را جای می داد که می رفت منسوخ شود. از قرار هنگام تدوین نهایی کارگردان با حذف صحنه های اصلی سیاه بازی — که شاید برای حفظ خط اصلی قصه لازم بوده است؟! — صحنه های زیبایی را از کل فیلم بیرون کشیده بود که می توانست به اثرگذاری این فیلم در حد یک فیلم فراموش نشدنی بیافزاید.

روی صحنه «شهرنو»

از خاطرات فراموش ناشدنی من از این فیلم باز بینی نمایش های اصلی سیاه بازی بود در «شهر نو» تهران که آخرین بازماندگان نمایش های «سیاه بازی» به اجرای آن می پرداختند که همراه خانم خوروش (که در تمام مدت ملتهب و مشوش بود) و نصرت کریمی و من که قرار بود با نگاه به بازی آخرین سیاه ماندگار یعنی «سعدی افشار» حرکات او را در ذهن خود ثبت کنیم...

و الحق که «سعدی افشار» با نهایت سخاوت تجربیات خود را در اختیارمان گذاشت به طوری که یک شب که گروه واقعی نوازندگان روحوضی آمده بودند و من و نصرت کریمی و خوروش و مهناز در یک بازی جمعی همه را از خنده به قول معروف روده بُر کرده بودیم، «دنیک زن» دسته ی مطرب ها مرا کنار کشید و گفت: پسر جون تو با این قابلیت که نشون دادی، داری حیف میشی، بیا تو دسته ی ما خودم شیی بیست تومن بهت میدم!... در حالیکه آن روزها من دستمزد بازیگریم در این فیلم هفتاد هزار تومان بود. اما از پیشنهاد او انقدر خوشحال شدم که بارها در خاطرات بازیگریم آن را مرور کرده ام.

حکایت همچنان باقی...



سراغ

چهارشنبه شهری

(۸۷)

تا اینجا خوانده اید که:

میرزا باقر، که همسر دارد با عزت در غیاب شوهر اورابطه پیدا می کند. بعد زندانی و سپس خلاص می شود. دکان های پدرش را می فروشد. تمام ذخیره مالی همسرش را به باد می دهد. سپس با همسرش راهی مشهد می شوند. میرزا با زن شوهرداری معاشقه می کند. پس از چندی سراغ زن مسن ثروتمندی می رود، با دختر او نیزهمبستر و آبستنش می کند. برادرها به باغشان می روند و دست و پای میرزا باقر را با طناب می بندند بعد سراغ خواهرشان رفته و او را خفه می کنند و در چاله ای می اندازند و میرزا باقر را در چاه قنات متروک باغ وارونه آویزان می کنند. ولی مأموران نجاتش می دهند و به زندان می اندازند. روز دیگر هم مادرشان را به چاه انداختند و مأموران دستگیرشان کردند. میرزا باقر از زندان به خانه برگشت و دید که زنش پسری زاییده و از خانه فرار کرد. کبری در خانه ای، کلفتی و از صاحبخانه پیرمرد اسهالی هم مراقبت می کرد. شوهر عروس کوچک تر صاحبخانه شب که کبری در اتاق پیرمرد بیمار تنها بود، مزاحم او شد از او می خواست که با هم باشند ولی کبری با او دعوا و مرافعه کرد و جریانات آن شب را برای خانم بزرگ تعریف کرد و نیمه شب آن خانه را به قهر ترک کرد. در همین موقع نامه مادرش با یک حواله پنجاه تومانی برایش رسید که به تهران بازگردند و آنها هم راه تهران را در پیش گرفتند.

میرزا باقر خودش را به حوالی تهران رساند و شنید که اوضاع تغییر کرده. قوانین جدید روی کار آمده از جمله گدا بگیری. او به ناچار به کاربنایی مشغول می شود. دلالة ای با حيله او را راضی کرد که زنی زشت و سالمندی را بگیرد و میرزا باقر به طمع با این زن به نام «جواهر» ازدواج کرد. چند روز بعد فهمید که جواهر جز گلیم و خرت و پرت، چیز با ارزشی ندارد، تصمیم به طلاق او گرفت و به تصادف با همسرش کبری که از مشهد آمده بود، روبرو شد و قرار آشتی گذاشتند میرزا باقر تصمیم گرفت که جواهر را طلاق بدهد تا این که یک روز در صندوق خانه پراشتی را دید که جمجمه گوسفندی بر آن قرار دارد، پی برد که با زن جادوگر و خطرناکی سروکار دارد. زن همسایه هم در غیبت جواهر برای او شرح داد که زن به کمک یک رمال، ازدواج با او را ترتیب داده است.

حاجی رمال شبید بدنامی بود. زمانی «جواهر» عاشق شده بود، به حاجی رمال مراجعه کرد و حاجی رمال به بهانه این که دعایی روی تن عربانش بنویسد، او را تصرف کرد. بدین ترتیب حاجی رمال با جواهر دوست شد. هوییش یک روز که می خواست جلوی در منزل کبری دعایی خاک کند، همسایه ای کبری را خبر کرد و آن دو «هوو» به جان هم افتادند و فحش و فحشکاری و دست آخر مشت و لگد و گاز تا همسایه ها جدایشان کردند. «جواهر» در خانه، خودش را به موشمردگی زده بود و چنین وانمود کرد که کبری او را به حال مرگ انداخته و سقط جنین کرده! میرزا باقر با این صحنه سازی عصبانی شد و گفت «الانہ میرم سر کبری و دوتا بچه اش را از گردن جدا می کنم!» و از خانه جواهر بیرون آمد و میرفت که پیرمردی از همسایه ها خودش را به او رساند و همه حقیقت ماجرا را برای او گفت که همه اش حقه بازی است.

میرزا باقر به پیرمرد گفت: حالا میرم اون زنیکه جواهر رو به قبرستون می فرستم! پیرمرد او را منصرف کرد که برای خودش گرفتاری درست نکند. میرزا باقر نزد کبری همسر اولش می رود و او هم به طور دیگر نک و نال می کند و میرزا سه، چهار شب به خانه آن دو زن نمی رود تا یک روز موقع کار عمه ای به او خبر داد که حال جواهر خراب شده و میرزا با عجله به خانه او رفت و زن ها گفتند تریاک خورده و داره می میره! میرزا باقر فهمید که این هم یک جور حقه است و از توی مستراح مدفوع آورد با کشیده های محکم به خوردش داد تا بالا آورد و گفت بلند شود و با هم بروند و او را طلاق بدهد. زن های همسایه وساطت کردند که امروز را مهلت بدهد. در این فرصت «جواهر» سعی کرد با دروغ و طنازی فعلاً میرزا باقر را از طلاق منصرف کند و ادعا کرد که همه این کارها را می کند چون شوهرش را دوست دارد و زن به زبانبازی و نازکشیدن ادامه می داد و او را دعوت به غذا و شراب کرد و بعد شرابی که توی آن داروهای محرک شهوی ریخته بود، جلوی او گذاشت. با عجله به اتاق همسایه رفت و بزک کرد و با بشقاب انجیر تازه برگشت.

قربان صدقه میرزا باقر رفت و همه فوت و فن را زد و به بهانه مشتمال لخت و روی تن او خوابید و خودش را به تن او می مالید حتی بهش وعده داد که می تواند از «پشت» با او نزدیکی کند تا بالاخره از او قول گرفت که با کبری و بچه ها توی یک خانه با هم زندگی کنند ولی کبری حاضر نشد و قرار شد که شب دیگر تکلیفش را با او یکسره کند:

ویراستار: قاسم بیگ زاده

افکنده است.

مهلت مقرر کبری گذشت و آن شب، شبی بود که پاسخ یک طرفه که باید به میرزا باقر بسپارد یا تن به قضا داده، با جواهر هم خانه و هم کاسه شود، مشقت صحبت ناچسب را هموار نماید و یا از بچه ها چشم پوشیده، آن ها را در اختیار پدری چون میرزا باقر و زن پدری چون «جواهر» بگذارد.

میرزا باقر بالحن تحکم آمیزی پرسید: — خُب! چه فکری کردی؟ از اون دو کدوم شو قبول کردی، تکلیف مو روشن بکنم؟

— چه فکری داشتم بکنم؟ اختیار دست خودته! هر جوری راحتی و دلت می خواد، همون کارو بکن!

— بچه ها رو می دی یا خودت می یای؟

کبری رو در روی او سفت و محکم ایستاد:

— نه بچه ها رو می دم و نه خودم می یام! تو هم بیا توهمه زندگیت این یه مردونگی رو بکن، دست از سرم بردار! طلاقم رومی خواد بدی، بده! برو بذار بچه هام زیر دست خودم باشن! من که می دونم همه این نقشه ها، نقشه اون زنیکه اس که به مرگ بگیری تا به تب حاضرم کنی! طلاق مو بگیرم و بچه هامو طرف خودش بکشه که ریشه ای اینجانداشته باشی و نکنه دوباره سراغ مون بیای! اما بازم تورو رضای خدا! تورو رضای پنج تن! تورو رضای اون کسی که چشم شفاعت بهش داری! به خاطر سلام و علیک، به

انسانیت و آدمیت به مشامش نرسیده، فاحشه مآب در میان زندان و قلندران زیسته، جز مشق وقاحت و شهوت رانی نیاموخته، از هیچ زشت و زیبا و خوب و بدی امتناعی نداشته باشد و البته زنی چون کبری که حتی در زمان رضاعت، پستان بی وضوبه دهان طفل نگذارد، تا پای جان در حفظ عفت و ناموس خود کوشا بوده است نمی توانست هم وزن و هم آخور او باشد و او گودالی را طلب می نمود که آب آلوده ای چون وجود وی را طلب نماید و باید در پی کور معرفتی تکاپو نماید تا کور باطنی چون او را طالب باشد. او به گمان خود، با طرد کبری، بزرگ ترین ضربت را به روحیه او وارد می آورد، بی خبر از آن که اگر او جواهر را بروی ترجیح می نهاد، او نیز آن کثافت و زباله را برای همان گاله رها کرده بود و اگر کبری جهت او جز بوم شومی نبود، او نیز برای کبری دیگر جز خرس و خوک آلوده ای — که می باید به سوی هم جنسان خود رهاش نماید. و اگر تا به امروز و مخصوصاً در مراجعت از مشهد با آن خاطرات دهشتناک، باز با هر زشت و زیبایی او ساخته و خود را در معرض هزارگونه مصائب و ناهمواری قرار داده است، جز به خاطر حفظ روحیه و آتیه فرزندانش نبوده، محبت جگرگوشه ها و گل های عزیزش بوده که او را حاضر به تحمل آن مشقات داشته و مدت هاست که خانه دل را از مهر چنان ناجوانمردی تخلیه کرده و او را چون اشگی از چشمان خود فرو

چون بهائم جز خور و خواب و خشم و شهوت حالیش نیست، بویی از

راه برای او گذاشته بود. او زنی می خواست بی باک و هرزه گرد که

میرزا باقر از این که زن اولش کبری با زندگی با زن دوم او مخالفت کرده دو

خاطر نون و نمک، به خاطر هر حقی که خیال می‌کنی گردنت دارم، بیا مهریه ام بهت می‌بخشم، این گلیم پاره هاتم پس ات می‌دم، لخت می‌شم تا پیرهن تنم ام جلوت می‌دارم، خط بچه هارو کور کن، خیال کن دوتا غلوم بچه خریدی و در راه خدا آزادشون کردی، زیر دست زن باباشون ننداز! بذار خودم بزرگ شون بکنم!

— من که نگفتم می‌خوام طلاق بدم! گفتم، بیاین باهم زندگی کنین! اما اگه اون زن بابا رو هم می‌گی؟ خیالت راحت باشه! هم خیلی بهتر از خود تو نیگرشون می‌داره هم بهتر تو بهشون محبت می‌کنه!

— ممکنه دُرُست بگی! اما از اول دنیانه نون پنیر غذا شده، نه باجنای قوم و خویش و نه زن بابا تونسته جای ننه رو بگیره! راجه به محبت و خوبی باشم اگه می‌گی؟ ایشالله خیرشو ببینی! کورشه اون چشمی که نتونه راحتی تو رو ببینه! عجالاً علف به دهن بزی شیرین اومده، کاری شمع نمی‌شه بکنی! اما! هیچ چوپونی محض رضای خدا گوسفند کسی رو نمی‌چرونه و کسی که هشت تا بچه خودشو زیر پاش گذاشته و قیدشون زده، نمی‌یاد بچه‌های هوو رو نیگر داری بکنه! تازه اگر نیگر داره، ببین اونیه که به مادر خودش ناکنه، با دیگران چه هاکنه! فعلاً گیر افتادی و چاره‌ای یم نداری! اونیه یم که اون چیزارو به خوردت داده، اگه بگه سر بچه هام ببر و بالاترشم بگه، بایس اطاعت بکنی! همه این حرفا و همه کارام واسه اینه که ما باهم آب مون تویه جوب نمی‌ره! من طرف شمرون می‌رم و تو طرف شابدول عظیم را افتادی! هرگز ام به هم نمی‌تونیم برسیم! و مهر و محبتی دیگه این میونه نمونده که این حرف و حدیث از ش در می‌یاد و وای به اون وقتی که کدورت و سردی میون زن و شوهر به این پایه برسه! مخصوصاً هم که یکی از دو طرف یا هر دو طرف سرشون به جای دیگه ای بند شده باشه که دیگه هیچ کاریش نمی‌شه کرد!

میرزا باقر انگار دهانش قفل شده بود و کبری ادامه داد:

— تو دنیا چند جور عشق و محبت بایس میون مردم باشه تا بتونن با هم زندگی بکنن و مدار دنیا رو عشق و محبت می‌گرده که اگه نباشه، هیچ مادری بچه شو شیر نمی‌ده و هیچ برادر خواهری هم دیگه رو نمی‌شناسن و هیچ زاد و ولدیه به وجود

نمی‌یاد و مردم غیر این نمی‌شن که هم دیگه رو پدرن و بخورن تا نسل شون به آخر برسه و رو همین حساب ام هست که با همه تعریف و توصیف هایی که از عدالت و انصاف و مروت می‌کنن، باز همه اونا رو می‌ذارن و دم از مهر و محبت می‌زنن! واسه این که اگه محبت باشه، دیگه لازم به رحم و مروت و انصاف نمی‌شه و همین محبتیه که می‌یاد، چشم همه بدبینی یا رو کور می‌کنه! صد عیب رو به عیب می‌بینه! یه حُسن رو صد حُسن به نظر می‌یاره و هر چی تموشا می‌کنه، خوبی طرف شو تموشا می‌کنه! اینی ام که تو درباره ما انصاف و مروت رو زیر پا گذاشتی، واسه همین که محبتی به

گذشت کن و سرمونو به آخور خودمون بذار و برو و با خیال راحت خوش تو بگذرون! می‌خوای بریم پیش حاج آقا جمال، یه کاغذ بهت بدم که تا آخر عمرم کاری به کارت نداشته باشم!

— حالا بگو ببینم این جواهر چه هیزم تری به تو فروخته که این همه گوشه کنایه بهش می‌زنی و هروری می‌چرخ، حرف اونو میون می‌کشی و یه جور عیب و ایراد واسه اش می‌تراشی؟!

— عیب که استغفرالله! غلط بکنم هم چی حرفی بزنی! من که همه اش دارم تعریف شومی کنم! اما می‌گم، حالا که اونو داری، کار به کار ما نداشته باش! زن

روناس، سرش، مُچ پاهاش، پستوناش. بلند باشه: قدش، گردنش، ساق دستاش، ساق پاهاش، گیساش، مژه هاش. باریک باشه: کمرش، سرانگشتاش، لباش.

قرمز باشه: لباش، زبانش، لثه هاش. سفید باشه: سفیدی چشاش، سینه اش، دندوناش.

سیا باشه: ابرو اش، مژه هاش، مو هاش، نی نی چشاش.

واز باشه: صورت اش، سفره ی سینه اش، پیشونیش، میون ابرو هاش.

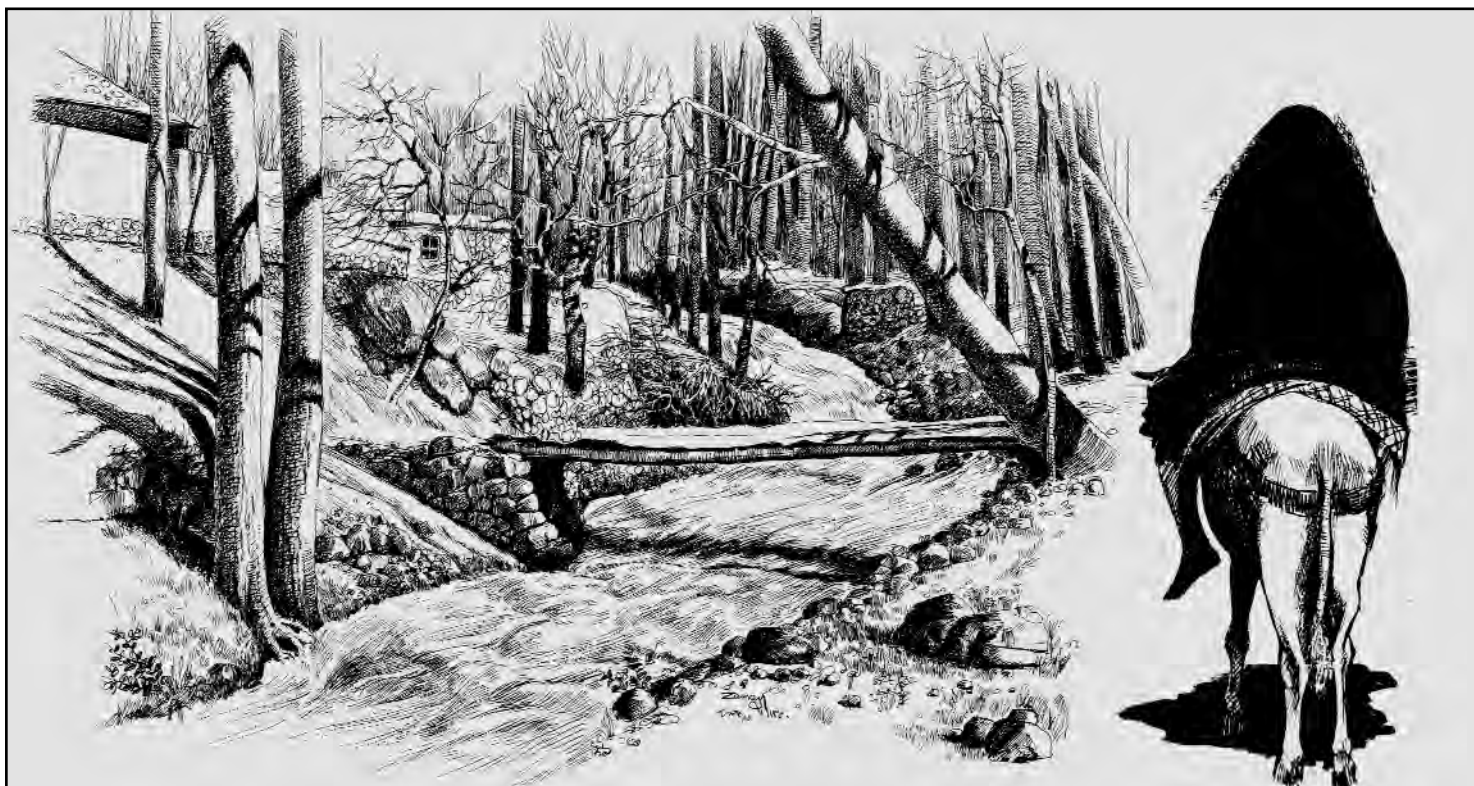
تنگ باشه: دهن اش، ناف اش، اونجاش.

هستم، واسه خودم هستم و مال بد، بیخ ریش صاحبش! برمی‌گردم سر سفره ی همونی که از اول بودم! سر تا پامم عیب و نقصه! خدا خواسته، کاری شمع نمی‌شه کرد! و لابد بچه هام هم مثل خودم می‌مونن، به درد تو هم نمی‌خورن که بخوای تنگ دلت باشن و نتونی دوری شو نو ببینی!

میرزا باقر بایی حوصلگی گفت:

— ولی باهمه این حرفا، اینا جواب من نشد! بایس بگی آخرش می‌یای یا نمی‌یای؟ رشته حرف ام کوتاه بکنی!

— والله اگه عربی می‌گم، لا! اگه ترکی می‌گم، یُخ! و اگر فارسی که چند دفعه گفتم: نه! نه! نه! بیشتر از این ام پی حرفو نگیر، بذار عزت و احترام مون تا



همین قدکه مونده، سر جاش بمونه! — مثلاً تو چی کاری از دست ات بر می‌یاد درباره ی من بکنی که اینو می‌گی؟

— هیچ کاری از دستم بر نمی‌یاد اما مرغ رو دیدی که وقتی یکی بخواد جوجه هاشو از ش جدا کنه، چه بلایی سرش در می‌یاره؟ با چنگ و منقار چشاشو بیرون می‌کشه! من هم هرچی بی عرضه باشم، از یه مرغ نیم منی بی عرضه تر نمی‌تونم باشم!

— آخه جونم! عمرم! من که نمی‌خوام بچه هاتو از تو جدا بکنم، من که نمی‌خوام طلاق بدم، من می‌گم، همه این اختلافا واسه اینه که تار و

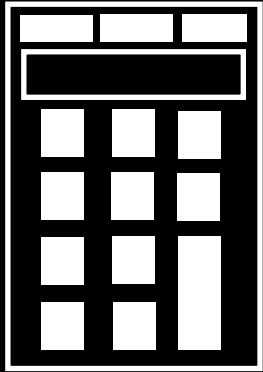
ورق بزیند

الحمدالله که همه این محساناتو خدا به زن تو جواهر داده باز یادی حجب و حیا و حجاب و ادب و تربیت و نجابت و عفت و تقوا و باقی یه چیزای دیگه اش، منتها وارو! غیر لنگ درازش که اونم باز سربنایی ات، عوض نردبون به کارت می‌خوره! حالا تو قدرشو نمی‌دونی و بیشتر از این به حرفش نمی‌ری، وگرنه ما رو مثل هاجرو بچه اش که حضرت ابراهیم به دستور سارا بُرد تو بیابونا سر به نیست شون کرد، نمی‌بری سربه نیست مون بکنی! نافرمونی و مخالفت شومی کنی و نعمتای خدارو کفرون می‌کنی! منم آخی هستم، آبی هستم، پیروزشت و نفهم و بی ادب و بی بابا و ننه و نانجیب و نسا ز و همه عیبه

زنو بهتر می‌شناسه و تو خودت هنوز خبر نداری چه لعبت بی تا و جواهر نایابی گیرت اومده که اگر نمی‌شناسیش و هنوز دُرُست و به نظر خریداری نیگاش نکردی، بذار من محسانات شو واسه ات تعریف بکنم تا این دفعه که پیشش می‌ری، بهتر از ش لذت ببری! می‌گن زن بایس این چند حُسن، باهاش جمع باشه تا همه پیشش تموم باشه! حالا گوش کن چی چیا بایس داشته باشه: کوچیک باشه: دندوناش، دماغش، دست و پاش، گوشاش. بزرگ باشه و درشت باشه: جلو عقب اش، چشاش. گرد باشه: صورت اش، کپلاش،

دلت باقی نمونده که انصافی به وجود بیاره! دست خودت هم نیست! دلت زنگ گرفته، با صد خروار جیوه ام که روش بزنی، منو توش نمی‌تونن نیگا بکنی! فعلاً ما واسه هم، هر کدوم مثل یه لنگه کفش تنگی شدیم که بایس هر جفت شود و رو بندازیم!

الحمدالله هم که رفتی زنی گرفتی و قبایی که به تنت بخوره، گیر آوردی و ما هم واسه ات دست و پا گیر نیستیم که بخوای سر به سرمون بذاری یا زجرمون بدی که دست از سرت برداریم! اگر هم کاری کردیم که مستوجب عقوبتیم، خطا از کوچیک تره و بخشش از بزرگ تر! این هم رو همه گذشت هایی که تا حالا کردی،



F.M. Razi

ACCOUNTING & TAX SERVICES - TAX INC.

خدمات حسابداری و مالیاتی رازی

مدیریت: فریدون مهران رازی

با بیش سی سال سابقه

در امور حسابداری و مالیاتی

■ انجام کلیه امور حسابداری و دفترداری با استفاده از کامپیوتر

■ ایجاد سیستم کامل حسابداری از طریق کامپیوتر

■ تهیه و تنظیم گزارش‌های مالی جهت استفاده مدیریت، بانک‌ها و سایر مؤسسات اعتباری

■ تهیه و تنظیم اظهارنامه مالیاتی مؤسسات و اشخاص

■ محاسبه حقوق کارمندان و Pay Roll Tax

■ ما مناسبترین قیمت ممکن را به شما ارائه خواهیم کرد

(818)301-8100

Fax: (818)301-8101

20501 Ventura Blvd., #160
Woodland Hills, CA 91364

آگهی و تبلیغات کسب و کار و حرفه و شغل شما در هفته نامه «فردوسی امروز»
اعتماد و اعتبار هموطنان ما را به شما بیشتر جلب می‌کند.

همون یکی اش که پاره شد، لخت می مونه اما دو پیرهنی یه می ره اون یکی شومی پوشه! چه برسه به طرف من که اگه بیست تا پیرهن شم بتونم پاره بکنم، باز ده تا صندوق دیگه اش واسه اش باقی می مونه! خداوندا! چه جوری برم؟ چی کار کنم؟ پاهام پیش نمی ره! وقتی یاد جواهر می یفتم که می خواد چشام به چشاش بخوره، خیال می کنی خورده شیشه تونی نی یام می کنن و باهاش بخوام حرف بزنم، انگار می کنی از همین الان استخون ماهی تو گلویم گیر کرده، داره خفه ام می کنه! اگر هم بخوام نرم، این مرتیکه حارث رو که خدا از روز زمین ورش داره - چی کار کنم که می یاد پاره های جیگرمو ازم می گیره و جلوی دندونای گرگ می اندازه! بار پروردگارا! مگه پایه دنیارو رو ظلم و جور گذاشتی که هرکی مثل من مظلوم و افتاده باشه، بایس توستری بخوره؟ آخه این حرفوکی زده که حق همیشه بامظلومه و ظالم مغلوبه و تو این دنیا و تو اون دنیا هرکی بد بکنه به سزای عملش می رسه؟ من که تا حالا هرچی دیدم، دیدم همیشه حق با ظالم و زور طرف زور بوده و این مظلوم بوده که له شده، نابود شده، خاک مال شده، هیچ تاجی ام کسی واسه مظلومیش نیاورده به سرش بزنه!

بعله این حرفایی یه مثل همه چرند پرندهای دیگه که مردم گشنه تو سری خورده واسه دلخوشی خودشون زدن! من نیگا می کنم می بینم می گن، صد و بیست و چهار هزار پیغمبر و امام اومده، همه رو هم ظالما کشته ان و از بین برده ان و می شنوم که تا بوده هم، گردن کلفتا، پدر مظلوما رو در آوردن، بعدش هم آقایی شونو کردن، کیف شونو کردن و این گردن نازکا بودن که پدرشون دم چشمشون اومده! همیشه حق با اون کسی یه که غالبه و ناحق طرف اون که مغلوب شده باشه! من هم بی خود معطلم و بی خود هم طفره تقلا می کنم و آخرش هم می دونم که جواهر له ام می کنه و شوهر و بچه هام هم ضبط می کنه!

اینو دارم می گم، اما از اون طرف هم نیگامی کنم می بینم برعکس شم زیاد بوده! از اول دنیا تا حالا که نمی دونم یه میلیون، ده میلیون، قد موهای سرم و بیشتر، آدم به دنیا اومده، شاه و وزیر و پولدار و گردن کلفت و یکه تاز ظالم اومده و رفته، اسم هیش کدوم شونو مردم نمی دونن و گور هیش کدوم شونو خبر ندارن که برن سرشون چارتا تخم بندازن! اون وقت چارتا آدم بی زوری لاجون که غیره عصا و به شولا هیچ چی یه دیگه از مال و دنیا نداشته ان، مقبره دارن! گنبد دارن! گلدسته دارن! اسم و رسم دارن!

ادامه دارد ...

رمان «شکر تلخ» را از کتاب

و انتشارات پارس تهیه فرمائید

تلفن: ۳۱۰-۴۴۱-۱۰۱۵

تفرقه هستیم، اگه با هم باشیم و دور هم جمع باشیم، یکی از این حرفام پیش نمی یاد و به خوبی و خوشی ام زندگی می کنیم! این حرف درست و حسابی من! اما تو هم اگه بخوای زیادترا از این پافشاری بکنی، منومی شناسی که چه جنسی هستم، اگه شده خودمو به صلابه بکشم بایس حرف مو به کرسی بشونم و کارمو پیش ببرم! بیا بشنوولج بازی رو بذار کنار، از خر شیطان هم بیا پایین، بی خودی هم سماعت نکن و کلایمون ام نذار توهم بره! بیشینیم لذت از زندگی مون ببریم، خدارم چه دیدی؟ شاید هم باهاش نشست و برخاست کردی دیدی خوب دراومد یا من دیدم بده، با تو و بچه هات نمی سازه، بیرونش کردم! چرا حالا این قده پیش پیش خواب ندیده رو تعبیر می کنی؟!

اگر کبری آن چه می گفت، درست می گفت ولی میرزا باقر را هم خوب می شناخت که چه چوب کج و مرکب بدقلقی می باشد که با این سخنان و تهدیدها راست و رهوار نمی شود. از این رو با فکر زیادی که کرد، حاضر شد با شرط این که چندین بار رفت و آمد کرده، اگر نتوانست با او سلوک کند، پیشنهاد او را قبول نمی کند. این فداکاری را هم به خاطر فرزندان خود کرده، شاق ترین تکلیف او را هم پذیرفت و روزی را قرار گذاشت با جواهر ملاقات نماید.

این فاصله دو روزه که هر دقیقه آن برکبری چون سالی می گذشت، سپری گردید و وقت موعود فرا رسید که صبح آن به جواد دستور داد، ظهر که از مدرسه برای ناهار به منزل جواهر بیاید و خود چادر به سر انداخته، حسن را به بغل گرفته، در حالی که گفتی به هر یک از پاهای او سنگ آسیابی بسته اند، به طرف خانه جواهر به راه افتاد.

نه خیر! مته آینه پیشم روشن که من از پس این زنی که برنمی یام و آخرش زهر خودشو بهم می ریزه و آواره ام می کنه. کسی که چند تا هووی قاتل تر از خودشو بیرون کرده و یه جوخه مردو لخت کرده و طلاق گرفته یاسینه قبرستون شون فرستاده، غیر سابقه های دیگه اش، بیرون کردن من پیشش مثل آب خوردن می مونه! اینا یه بیابون مار خورده ان تا فاعی شده ان و من اگه هزار تا جون هم داشته باشم، یکی شواز دست این در نمی برم! یعنی نه من! بلکه هیچ زن نجیبی با این جور آدم نمی تونه در بیفته! اینا مرد تو دستشون مثل موم و مله هم می مونه! در صورتی که مرد تو دست زن نجیب مثل میخ طویله آهنی یه که یه بچه دو سه ساله بخواد کج و راستش بکنه! این جور زنا اگه یه زبون دارن که مثل اژدها از دریدگی و بی حیایی ازش آتیش می ریزه، جا به جاشم زبونی دارن که مار رو از سوراخ بیرون می کشن و طرف اگه فولاد باشه، با دو تا کلویم حرف نرمش می کنن!

از قدیم گفته ان، آدم یه پیرهنه نمی تونه با آدم دو تا پیرهنه در بیفته! برا اون که یه پیرهن یه



۱۰۰٪ طبیعی

آرامش بخش روح، تسکین دهنده جسم



کنترل اعصاب،
فرو نشاندن خشم و اضطراب



کمک به کاهش وزن
و تنظیم کننده اشتها



افزایش انرژی،
نیرو و حافظه

Biogenics Technology Inc.
Tel - 818-882-7300
Fax - 818-882-8250

فریدون میرفخرایی

تبدیل نوار به هر سیستم
عکاسی پورتره
فیلم برداری از مراسم خصوصی
(818)585-3901



Aria Realty

Properties for US & International Clients

مشاور املاک آریا

مشاور شما در امور خرید و فروش
خانه، آپارتمان و املاک تجاری در لاس وگاس

Buying? Selling?
Investing?
I CAN HELP.

برای دریافت هرگونه اطلاعات
در مورد خرید املاک در لاس وگاس
یا فروش یا اجاره یا رهن با من تماس بگیرید.

بهار یک نقطه دارد نقطه آغاز
بهار زندگی‌تان بی انتها باد
سال نو مبارک

Hamid R. Jalali
Manager

702.321.5751

hamid@ariarealtylv.com

To Receive free listing of
available Properties email us @
mstertz@vegasrealtors.org
hamid@ariarealtylv.com

Mel Sertz, SFR
Corporate Broker/Realtor®
702-858-6237



www.AriaRealtyLV.com



هفته نامه «فردوسی امروز» را مشترک شوید

«فردوسی امروز» در راستای آزادی و دموکراسی با همکاری نویسندگان ارزشمند و اندیشمندان آزادیخواه

ویزا و مستترکارت پذیرفته می شود و در صورت پرداخت با کارت، لطفاً شماره خود را گذاشته تا با شما تماس حاصل نماییم و یا می توانید ایمیل کنید. Ferdosiemrooz@gmail.com
(Ferdosi Emrooz: در وجه)

Ferdosi Emrooz 19301 Ventura Blvd., #203, Tarzana, CA 91356 Tel:(818)-578-5477 Fax:(818)-578-5678	آمریکا: برای یک سال باپست سریع: \$ ۲۲۵	شش ماه باپست سریع: \$ ۱۱۵
	کانادا: برای یک سال باپست سریع: \$ ۲۷۵	شش ماه باپست سریع: \$ ۱۴۰
	اروپا: برای یک سال باپست سریع: \$ ۳۶۵	شش ماه باپست سریع: \$ ۱۸۵

Name: نام	Last name: نام خانوادگی
Address: آدرس پستی	Country: کشور
	Telephone: تلفن

هفته نامه فردوسی امروز

سر دبیر: عباس پهلوان
مدیر مسئول: عسل پهلوان
تدارکات: رضا پهلوان
گرافیک: آرتور آزاریان
عکاس: فریدون میرفخرانی
تایپ: حمیرا شمسیان
امور بازرگانی: ونوس

facebook Ferdosi Emrooz

Coming Soon
www.FerdosiEmrooz.com

مراکز فروش مجله «فردوسی امروز»

Eskan Varam 62 Bis Rue Des Entrepreneurs Paris 75015 France	Time Co. 62 Ter Rue Des Entrepreneurs Paris 75015 France	Caspian Supermarket 9191 Baltimore National Pik Ellicott City, MD 21042	Perspolis Market 327 S. Rancho Santa Fe RD. San Marcos, CA 92078	Westwood Music 1355 Westwood Blvd., #1 W.L.A CA 90024 (310)473-4980	Shayan Market 3801 West PCH Torrance, CA 90505
Ketab Corporation 1419 Westwood Blvd, Los Angeles, CA 90024 (310) 477-7477	Star Market 12146 Santa Monica Blvd Los Angeles, CA 90025 (310) 820-6064	Tehran Market 1417 Wilshire Blvd Los Angeles, CA 90403 (310) 393-6719	Q Market 17261 Vanowen St Van Nuys, CA 91406 818-345-4251	Selin Food Bazaar 469 W. Broadway Glendale, CA 91204 (818) 956-1021	Crown Valley Market 27771 Center Drive Mission Viejo, CA 92692 (949) 340-1010
Kolbeh Ketab 1518 Westwood Blvd, Los Angeles, CA 90024 (310) 446-6151	Tochal Market 1418 Westwood Blvd Los Angeles, CA 90024 (310) 441-1041	Super Saman Market 6003 Fallbrook Ave Woodland Hills, CA 91367 (818) 347-8002	ARA Grocery 1021 E. Broadway Glendale, CA 91205 (818) 241-2390	Wholesome Choice 18040 Culver Dr. Irvine, CA 92612 949- 551- 4111	Super Irvine 14120 Culver Dr # A2E, Irvine, CA 92604 (949) 552-8844
Pars Book, INC. 1434 Westwood Blvd, Los Angeles, CA 90024 (310) 441-1015	Glatt Kosher Market 11540 Santa Monica Blvd, Los Angeles, CA 90025 (310) 473-4435	Woodland Hills Market 19964 Ventura Blvd, Woodland Hills, CA 91364 (818) 999-3003	Patrick's Market 1143 E. Broadway Glendale, CA 91205 (818) 247-7329	Jordan Market 24771 Alicia Pkwy # A, Laguna Hills, CA 92653 (949) 770-3111	Mission Ranch Market 23166 Los Alisos Blvd, Mission Viejo, CA 92691 (949) 707-5879

V E N T U R E F A R M



سرمایه گذاری و کمک به شرکتهای تکنولوژی جوان

VentureFarm.com

**Nobody
beats the
BEACH!...We
mean NOBODY!
We PROMISE!**

HUNTINGTON



BEACH

**Orange
County's
Low Price
LEADER!**

0% APR** FOR 60 MONTHS AVAILABLE NOW!

**YEAR
END
CELEBRATION**

Celebrating 109 Year Anniversary Ford Motor Company

هانتینگتون بیج فورد با مدیریت و کارکنان ایرانی در خدمت هم میهنان عزیز

NEW 2011 FORD RANGER SUPERCAB

**XLT,
AUTO**



MSRP \$24,400
HB Ford Discount \$4,410
Sale Price \$19,990
Factory Rebate \$3,500
FMCC Bonus Cash \$1,000
Trade-In Cash \$1,000
College/Military Rebate \$500

Net Cost

\$13,990^(x)

*1 TO CHOOSE FROM

#11886/A71916

NEW 2012 FORD FOCUS

**AUTO,
SYNC**



MSRP \$20,085
HB Ford Discount \$3,595
Sale Price \$16,490
Factory Rebate \$1,000
FMCC Bonus Cash \$1,000
College/Military Rebate \$500

Net Cost

\$13,990^(x)

*1 TO CHOOSE FROM

#12326/285123

NEW 2011 FORD F-150 CREW CAB XLT

**XLT,
ECOBOOST**



MSRP \$37,685
HB Ford Discount \$8,195
Sale Price \$29,490
Factory Rebate \$3,000
FMCC Bonus Cash \$1,000
College / Military Rebate \$500

Net Cost

\$24,990^(x)

*1 TO CHOOSE FROM

#11945/C35303

NEW 2011 FORD EXPEDITION EL

**XLT,
EL**



MSRP \$42,245
HB Ford Discount \$6,755
Sale Price \$35,490
Factory Rebate \$4,000
FMCC Bonus Cash \$1,000
College/Military Rebate \$500

Net Cost

\$29,990^(x)

*1 TO CHOOSE FROM

#11752/F41315

ALL 2012 FORD EDGE

**ALL
NEW**



MSRP \$29,375
HB Ford Discount \$4,660
Sale Price \$24,715
Factory Rebate \$1,225
FMCC Bonus Cash \$1,000
College / Military Rebate \$500

Net Cost

\$21,990^(x)

*1 TO CHOOSE FROM

#12385/A60335

NEW 2011 FORD EXPLORER

WOW!



MSRP \$30,635
HB Ford Discount \$4,420
Sale Price \$26,215
Factory Rebate \$1,225
FMCC Bonus Cash \$500
College/Military Rebate \$500

Net Cost

\$23,990^(x)

*1 TO CHOOSE FROM

#12355/A73432

NEW 2012 FORD ESCAPE

XLT



MSRP \$26,435
HB Ford Discount \$5,220
Sale Price \$21,215
Factory Rebate \$1,025
FMCC Bonus Cash \$500
Trade-In Cash \$500
College / Military Rebate \$500

Net Cost

\$17,990^(x)

*1 TO CHOOSE FROM

#12548/C18723

NEW 2012 FORD MUSTANG

WOW!



MSRP \$25,290
HB Ford Discount \$4,300
Sale Price \$20,990
Factory Rebate \$1,500
College/Military Rebate \$500

Net Cost

\$18,990^(x)

*1 TO CHOOSE FROM

#12411/268054



(پژمان مظفرزاده)

**Please ask for Pejman Mozafarzadeh
(888) 466-1119**

18255 Beach Boulevard Huntington Beach, CA 92648

نگران کردیت خود نباشید. ما می توانیم به شما کمک کنیم.



All advertised prices Exclude Government fees and Taxes, any finance charges, any dealer document preparation charge and emission testing charge. To qualify for the \$500 military rebate, customer must be currently on active duty. To qualify for the \$500 college rebate, customer must be currently enrolled with at least six (6) credited hours or graduated within the last six (6) months, to qualify for the trade-in rebate, customer must trade-in a 1995 or newer Non-Ford/ Lincoln/ Mercury vehicle, to qualify for the competitive trade-in rebate, customer must trade-in a 1995 or newer Dodge/ Chrysler/ Jeep / Plymouth vehicle, some ford vehicles are excluded. To qualify for F.M.C.C. Rebate, customer must finance through F.M.C.C., All discounts include all ford rebates, some rebates may require the customer to have a valid business license. Rebates one in lieu of Special low interest rates on approval credit and on all advertised vehicles. All dealer installed accessories at retail price. Pictures of vehicles are for illustration purpose only. Lo-jack security device is pre-installed on all new vehicles in dealer inventory and will be added to the final sale price. All vehicles are subject to prior sale. Rebates subject to current ford offers in effect at the time of sale.